از میترا تا محمد

نوشته سياوش اوستا(حسن عباسي)

پاريس انتشارات هما (همبستگي ملي ايرانيان)

چاپ اول : بهار ۱۳۶۴

چاپ دوم : تابستان ۱۳۶۵

چاپ سوم : بهار ۱۳۶۶

چاپ چهارم: زمستان ۷۰۱۶ آريائي- ميترايي

چاپ پنجم : پائيز ۷۰۲۷

فهرست مطالب

سخن آغازین

بنام خداوند آگاهی، آزادی و خرد گرائی

با نگاهی عمیق به تمامی فرهنگها و تمدنهائی که به دست بشر بر روی کره زمین آفریده شده است، آنچه بیش از همه چیز پژوهشگر را به خویش میکشاند، یکسوئی و یکنواختی بنیادی اسطوره های تاریخی است که این یکسوئی و یکنواختی، تمامی فرهنگها و تمدنها را بطور مرموزی به هم پیوند میدهد و گویی همه شاخسارها و گلهای روئیده از یک درخت و برخاسته از یک ریشه اند.

« ایران » « مصر » و « یونان » از کهنترین کشورهائی هستند که نقش مهمی در تمدن سازیها، فرهنگها و اندیشه های جهان داشته اند و تاریخ جهانی نخست با « امپراطوری پارسیان » تحقق پیدا میکند.(۱)

حتی « ریاضیات فیثاغورث » و فلسفه یونانی بی نشات از « پارسیان » نیست. « اردمن » در زمینه نفوذ مفاهیم پارسی در فلسفه یونان باستان میگوید: « هراک لیتوس » این نیرو را تخم همه رویدادها و میزان نظام عالم میخواند ، این امر که آن « نیرو شعله » شمرده شده است زاده نفوذ مغان ایران است.

از سوی دیگر « هراک لیتوس »، « آپولون » و « دیونوسوس » را در جنب زیوس قرار میدهد و آن دو را جنبه های دو گانه زیوس که همان آتش اولی است میشمارد البته این کار او مستلزم تصرفی در اساطیر بوده است . (۲)
و. لاسال **LASSALE** زردشت را پیشاهنگ هگل میخواند و از سوئی اندیشه پارسی بی تاثیر در فیثاغورث نبوده است. فیثاغورث عددهای فرد را برتر از عددهای زوج محسوب داشته و گلادیش **GLADICSH** در مقایسه مذهب فیثاغورثی با معتقدات چینی این نکته را مورد تاکید قرار داده است.
از این گذشته فیثاغورث در بیان تضادها، از تضاد نور و ظلمت و تضاد خیر و شر نیز نام برده است و این امر بسیاری از محققان پیشین و کنونی را برانگیخته است که آن مفاهیم را مرهون آئین زردشت دانند.(۳)

فیثاغورث شاگرد زردشت

سهروردی نیز فیثاغورث را شاگرد زردشت دانسته است و اگر چه این مساله که فیثاغورث حکیم یونانی به ایران مسافرت کرده باشد و با افکار و فلسفه ایرانی آشنائی حاصل نموده باشد مورد شک و تردید است لاکن دلایلی هم وجود ندارد که بکلی عاری از حقیقت باشد و شاید از همین جهت باشد که اخوان الصفاء به فلسفه فیثاغورثیان توجه کامل کرده اند و آنرا بنای کار خود قرار داده اند! در سفرنامه فیثاغورث ظاهراً راجع به مذاکراتش با زردشت مطالبی آمده و وی اهمیتی بسزا برای آراء و افکار زردشت قائل بوده است نظر وی در باب آتش و اهمیتی که برای آتش مرکزی قائل است بعید نیست از همین راه گرفته شده باشد...
گویند افلاطون زردشت را ستایش کرده و از فلسفه او آگاهی داشته است ارباب انواع افلاطون با خدایان و ارباب انواع ایران قدیم سخت شباهت دارد . (۴)
در پی اسلام نیز، پارسیان در پاسداری از اندیشه اسلامی (که آمیزشی از تفکرات کهن ایرانی با پوششی اسلامی بود) نقش ویژه و قابل توجهی داشته اند و تمامی حرکتهای انقلابی پارسیان که بر علیه استعمار و استبداد گران عرب بوده است نشات یافته از فرهنگ و تمدن کهن ایران در قالب اندیشه انقلابی جدید (اسلام) بوده است که با اجتهاد (نوپردازی در اندیشه) هر زمان توانسته اند نبرد حماسی تاریخی خویش را سازمان بخشیده و دنبال کنند و بی شک امام علی و فرزندانش بهترین پناهگاه برای پایداری و مقاومت پارسیان بوده اند که در این ستیز انقلابی علمای اجتهاد گر که پیشتازان نبردهای آزادی آگاهیبخش بوده اند، توانسته اند در هر زمان در فراخور حال مردم آتش انقلاب را شعله ور کنند بدین رو نام امام علی همواره اصلی ترین پشتوانه و بهانه آنها بوده است و حتی شاید بسیاری از مواقع پارسیان اسلامی علوی تر از امام علی نیز بوده اند.

امام علی هوادار سه خلیفه؟

مثلاً امام علی در پی به قدرت رسیدن ابوبکر و پس از او عمر و عثمان هر چنـد خـود را شـایان حاکمیت از دیگران میشناسد اما هرگز بر خلاف رای مردم عملی انجام نمیدهد و حتـی بهتـرین مشاور سیاسی عقیدتی خلفا است و دوبار جان عمر را نجات میدهد و هنگام شـورش مـردم بـر علیه عثمان نیز صمیمانه از او حمایت میکند.(۵)

امام علی حتی سه تن از فرزندانش را به اسامی خلفا مینآمد: وی پس از فاطمه، ام البنـین دختـر حزام را به زنی گرفت. عباس و جعفر عبدالله و عثمان را برای وی آورد که با امام حسین در کربلا کشته شدند...

و لیلی دختر مسعود بن خالد را به زنی گرفت. عبیدالله و ابوبکر را بـرای وی آورد کـه بـه گفتـه هشام بن محمد در طف با حسین کشته شدند.

و هم امام علی از صهبا ام حبیب دختر بجیر بن عبد که از جمله اسیران خالد بن ولیـد در اثنـای حمله به عین التمر بود، عمر و رقیه را آورد. عمر چندان بزیست که به سن هشتاد و پنج سـالگی رسید و یک نیمه میراث امام علی از آن وی شد و به ینبع در گذشت.(۶)

همانطور که دریافتیم امام علی حتی فرزندانی بنام خلفا دارد ! اما در میان شـیعیان پارسـی نـه اینکه نام فرزند را از سه خلیفه انتخاب نمیکنند! بلکه همواره خلفا مورد شتم و ناسزا نیـز قـرار میگیرند خصوصاً عمر کسیکه دوبار توسط امام علی از مرگ جسته است و امام علی دربـاره اش میگوید که : او (عمر) مردی امین و نیرومند است. (۷)

اما در ایران آنگونه با او برخورد میشود و پارسیان در شب قتلش عمر سـوزان و جـشن و سـرور برپا میکنند.

عمر به دست ایرانی و با برنامه ریزی پارسیان اسیر تازیان کشته میشود. ابومنصور گوید : شنیدم که قماذیان (فرزند هرمزان ایرانی زاده) در باره کشته شدن پدرش میگفت: عجمان (پارسـیان) مدینه با همدیگر انس داشته اند فیروز (قاتل عمر) بر پدرم گذشت و خنجری همراه داشت کـه دو سر داشت و پدرم آن را بدست گرفت و گفت: در این دیار با این چه میکنی؟ گفت : کـسان را میرانم ویکی او را بدید و چون عمر ضربت خورد گفت : این را بدست هرمزان دیـدم کـه بدسـت فیروز داد.(۸)

در تاریخ با نگرشی اصولی و محققانه و جستجوئی واقعگرایانه در مییابیم که کینـه پارسـیان بـه خلفا خصوصاً عمر از حب امام علی نیست بلکه تنها بدین خاطر است که ایران در زمان عمر مورد هجوم مسلمین واقع گردیده است و در آن زمان بود که بسیاری از پارسیان به اسارت اعـراب در آمدند و بدینسان روشنفکران مسلمان ایرانی که چاره ای میجسته اند تـا سـتیز ناسیونالیـستی خویش را بر علیه بیگانه و برای آزادی و استقلال ایران اسلامی هر چه میتوانند مردمی تر کننـد فرهنگساز و محرک مردم بوده اند و همه اینها در پناه تشیع علوی بوده است .

باری ما در این نوشته مروری بر اندیشه و فرهنگ پارسیان از آغاز ورود آریائیان به فـلات ایـران خواهیم داشت تا انقلاب پیامبر اسلام و پژوهشی نوین ارائه خواهیم نمـود، از پیـدایش اسـلام و شخصیت پیامبر آن و در پی آن (در کتابی دیگر) تمامی نهضتهای آزادیبخش ایرانی (علوی) را که ستیز بی امان پارسیان برای آزادی و استقلال بوده است را شرح خواهیم داد.

این سلسله از مطالب پشتوانه فکری ما را به عنوان پیامبرسانان اندیشه اجتهادی خرد گرای ملی ایران در تاریخ نیز خواهد شناساند و به ما کمک خواهد نمود تا شیوه های دسـتیابی بـه جامعـه

خردگرای اسلامی را نیز بهتر بررسی کنیم زیرا که اسلام ایرانی نه اسلام امویان و عبآسیان است و نه اسلام ابومسلمها و خواجه نظام الملکها است و نه اسلام سنت گرای سلطنتی فقـاهتی بلکـه اسلام ایرانی اندیشه خرد گرای اجتهادی است که کهکشانی رها شده در تاریخ است که خطـوط سرخ و سپیدش از ایران و اندیشه انسان و خرد گرائی انقلابی و نوار سیاه و چـرکین او از اسـلام ملوک و روحانیون سخن میگوید!

و در نوشته های بعدی خواهیم یافت که چگونه تشیع علوی ایرانی پایگاه پایداری پارسیان بـوده است در برابر هجوم فکری سیاسی تازیان.

پیش از اینکه به اصل سخن بپردازیم در این هنگامه که چاپ پنجم این نوشـته بـه بـازار میایـد شایان توجه است که از تاریخ و تمدن هفت هزار ساله ایران کوتاه سخنی به میان آوریـم بـویژه اینکه از مهرگان امسال اکثر ایرانیان بر آن شده اند تا تاریخ ۷۰۲۷ آریائی میترایـی را جـایگزین تاریخ خورشیدی ۱۳۸۴ هجری خورشیدی نمایند.

درخشش ایران در هزاره ها و تاریخ هفت هزار ساله ایران

سالنامه های جهان

بزرگترین و قویترین ادیانی که امروز مردم جهان را بخود مشغول نموده است، ادیان ابراهیمـی و بگفته ای پیامبران از نسل آدم میباشند. اسلام و مسیحیت و یهودیت ادیانی هستند کـه از یـک جایگاه، یک منشاء و یک مرکز برخواسته اند و هر کدام از اینها تاریخی برای خود دارند.

- تاریخ اسلام که به تقلید از تاریخگذاری پارسیان در زمان خلافت عمر به ثبـت رسـیده اسـت اکنون سال ۱۴۲۶ میباشد. این تاریخ از هنگامه هجرت پیامبر اسلام از مکه بسوی مدینه در نظـر گرفته شده است که بر اساس ماه تنظیم گردیده و به عنوان هجری قمری مشهور است .

- سالنامه هجری قمری بعلت متغیر بودن ماهها فقط یک تاریخ سمبلیک برای مسلمانان اسـت و هیچ کشور اسلامی تاریخ سیاسی، اداری خود را بر مبنای آن تنظیم نکرده و نمیکند. بجز ایـران که سالنامه خویش را با هجرت پیامبر اسلام تطبیق داده است و بجای ماه بر اساس خورشید آنرا تنظیم نموده است و با نوروز و بهار آغاز میشود.

- بخش وسیع و گسترده دیگری از ساکنان کره زمین تـاریخ مـیلادی را اسـتفاده میکننـد کـه ازهنگامه میلاد عیسی مسیح تا به امروز سال ۲۰۰۵ می شود.

- سالنامه یهودیان از هنگامه زندگی و یا میلاد آدم تعیین شده اسـت ایـن سـالنامه ازسـپتامبر امسال وارد ۵۷۶۶ شده است.

- تاریخ فراماسونری نیز که نشات یافته از سالنامه یهودیان است با سه هزار سال اختلاف پـیش از تولد مسیح سال ۵۰۰۵ میباشد.

آدم و فرزندانش

از سوئی باید در نظر داشت که ادیان یاد شده پیدایش حیات خود را از آغاز زندگی آدم میدانند آنهم نه اینکه زندگی متمدن، بلکه زندگی کلی بشر که در حالت توحش میزیسته است.
اما چرا زندگی وحشی؟ بدلیل اینکه نشانه هائی که در قرآن تورات و انجیل در باره زندگی آدم و حوا به چشم میخورد بیانگر توحش این بشر اولیه است. این بشر که آدم نام دارد:

- عریان زندگی میکند.
- از گیاهان و میوه های درختی استفاده میکند.
- هنوز آتش را نمیشناسد.
- همخوابگی زن و مرد و تولید مثل را نمیشناسد.
- پس از شناخت همخوابگی زن و مرد و دارای فرزند شدن، فرزندانشان با هم همخوابه میشوند و ...

نشانه توحش آدم حتی قرنها پس از او نیز در صحرای سینا و دشت بین النهرین ادامه دارد.
فرزندان آدم برای هر نسلی رئیس قبیله ای داشتند که او را پیامبر برگزیده از سوی خدا میخوانده اند این روسای قبیله هر اشتباه و خلافی که مرتکب میشده اند را به حساب خداوند میگذاشته اند.
بدون هیچگونه استثنائی هر یک از این روسای قبیله خلافکاریهای بزرگی مرتکب شده اند که این خلافها در قرآن انجیل و تورات آمده است.
چنانچه در کتب دینی آمده است بزرگترین خلافکاری آدم عدم اطاعت او از خدا بوده است و استفاده از میوه درخت ممنوعه؟ یا بر اساس برخی نظریات دیگر همخوابگی با حوا؟!
پس از همخوابگی آدم و حوا این دو دارای فرزندانی میشوند که پسرانشان در رقابت گزینش همخوابه از میان خواهرانشان بجان هم افتاده و قابیل برای تصاحب خواهر زیباتر برادرش هابیل را میکشد.

- نوح

رئیس قبیله دیگری است که بخاطر مسائل جنسی با فرزندش مجبور به ترک او شده بود.(تورات — تکوین- اصحاح ۱۶ و قرآن سوره های ۲۵ و ۲۶)

- لوط

با دو دختر خود همخوابه شده بود و ملت او همجنس گرا بودند که حتی مایل به دست اندازی به دو میهمان زیبا و جوان او بودند. (تورات — تکوین- اصحاح ۱۹ و قرآن)
مترجمان و مفسران کتب دینی مدعی شده اند که دو جوان زیبائی که مهمان لوط بوده اند فرشتگانی از آسمان آمده بودند! ما نادرستی این سخن را در نوشته ها و مقالات پیشین ثابت نموده و توضیح داده ایم که خداوند برای سخن گفتن با انسان نیازی به فرستادن ملائکه در جسم انسانهای دیگر ندارد و از سوئی اگر بخواهد دو جوان زیبا برای لوط و یا شخص دیگری بفرستد میتواند اینکار را محرمانه انجام بدهد تا بهانه ای به دست ملت همجنسگرای لوط ندهد؟

اما در اصطلاح عامیانه میدانیم که مردم به هر دختر و پسرزیبائی ، صفت فرشته میدهنــد و کــلاً خوشرویان و زیبایان را ملائکه و فرشته مینامند.

- ابراهیم

همسرش سارا را برای گاو، گوسفند، شتر و برده به فرعون مصر فروخــت. (تــورات — تکــوین — اصحاب ۱۲)
ابراهیم نیز هر چه کرده بحساب فرامین الهی گذاشته و آنرا دستور خدا نامیده است.
ابراهیم در پی بروز قحطی و وجود تنگدستی در میان خانواده اش بسوی مصر حرکت میکند زیرا شنیده است که فرمانروای مصر زنان زیبــا را از پــدران و بــرادران در برابــر پرداختهــای خــوبی خریداری میکند... ابراهیم این معامله را بحساب فرمان خدا میگذارد.
ابراهیم با هاجر که هدیه فرمانروای مصر به سارا بوده است همخوابــه گــشته و اســماعیل (نیــای بزرگ قریش و پیامبر اسلام) را آورده است. (گفته است فرمان خدا)
سارا که بچه دار نمیشده است در پی سفارشش چند جوان زیبا بخانه ابــراهیم میاینــد و بــاردار شدن سارا را به او خبر میدهند... ابراهیم مدعی میشود که این جوانان زیبا نه ملائکه بلکه خــود خدا بوده اند که در چهره جوان به خانه و حریم او وارد شده و مــژده بــارداری همــسرش را داده اند؟!
پس از اینکه سارا هم دارای فرزند میشود رقابتی سخت بین سارا و هاجر و فرزندان این دو پدید میآید. ابراهیم برای پایان بخشیدن به درگیری همسرانش تصمیم به نابودی یکی از فرزندان خود میگیرد با عنوان قربانی به امر خدا!؟
ابراهیم پس از اینکه خود را برای سر بریدن فرزند رشیدش ناتوان میبابــد از کــشتن او اجتنــاب ورزیده و مدعی میشود که خداوند خواسته است او را امتحان کند؟!
درگیری زنان ابراهیم پایان نمیپذیرد بدین رو بر آن میشود تا هــاجر و فرزنــد اواســماعیل را در صحرای خشک و سوزان عربی رها سازد. (گفته است فرمان خدا)

- داود

به همسر یکی از فرماندهان سپاهش تجاوز نمود و پس از آنکه آن زن از داود حامله شد. شوهر او را به جنگ فرستاد و دستور داد تا او را از پشت بکشند و پس از مرگ شوهر، داود زن را به حریم خود آورد. (تورات --- ساموئل اول - اصحاح ۱۱)

- سلیمان

با اینکه زن و فرزند بسیار داشت به عشق بلقیس ملکه صبا به آن کــشور لــشکر کــشی نمــود و بلقیس را ربود. (تورات - پادشاهان اول اصحاح ۱۱)

خدای ایرانی، دانا و توانا ...خدای تازی، نادان و ناتوان

اما در برابر همه این مسائل و مشکلات و در تمامی این هنگامه ها تمدن و مردم ایران بمراتب انسانی تر و آگاهانه تر میزیسته اند و همجنسگرائی و ازدواج میان خواهر و برادر و پدر و دختر هرگز در ایران وجود نداشته است و از سوئی چنانچه در کتاب دینداری و خرد گرائی نوشتیم حتی خدای آریائی خدائی است دانا و توانا در برابر خداوند فرزندان آدم که خدایشان خدائی نادان و جاهل است!!

زیرا خدای آدمیان تمدن را نمیشناسد و وجود انسانها در آنسوی آبها را نمیداند و هر چه هست در آدم و از آدم میداند و کلاً قصه هائی که از آدم تا خاتم روایت میشود افسانه هائی است که سخن از جهل و نادانی خدای آنها میگوید.

مثلاً خدای آنها نمیداند که چهار قدم بالاتر از دشتی که آدم و حوا در آن سرگردانند تمدنهای بزرگ مصر و سیاهان افریقا و ایران وجود داردکه فرزندانشان میتوانند با آنها پیوند زناشوئی ببندند بجای اینکه با خواهران خود همخوابه شوند و برای گزینش خواهر زیباتر خون و خونریزی راه بیندازند!!

و اساساً در قصه درخت ممنوعه و توطئه ابلیس و غیره نیز خدای آدمیان خدای نادانی است که توانا و دانا به آینده نیست تا بداند آدم گول میخورد و ابلیس توطئه میکند!!

حتی در توجیهات فلسفی نیز که پس از قرنها فلاسفه دینی مایل به سر هم کردن قضیه بوده اند مسئله قیاس ابلیس را حمل بر نادانی او از جوهر و اصل و ذات نموده اند غافل از آنکه ابلیس خود فرشته و ملائکه ایست بدون اختیار که تماماً در فرمان خداوند است و این آدم است که قدرت اختیار و عصیان دارد نه هیچ فرشته و ملائکه دیگری!!

و علیرغم اینکه خدای آدمیان نادان به آینده و آنچه خواهد گذشت بلکه نوکر و خدمتکاران و آفریده های او (ابلیس و آدم) تبدیل به رقبا و حریفان و همرزمان او میشوند!!

در برخی توجیهات فلسفی دینی مسئله ابلیس و آدم و کشتی نوح و قربانی کردن ابراهیم و غیره را، آزمودن این شخصیتها توسط خدا خوانده و دانسته اند و فلاسفه مدعی شده اند که مثلاً خدا خواسته آدم را امتحان کند ببیند بحرفش عمل میکند یا خیر ؟ و یا ابراهیم را میخواسته امتحان بکند که آیا فرزندش را در راه خدا (چه راهی و چه خدائی؟) قربانی خواهد نمود و یا نه؟

این سخن و توجیه هم حمل بر جهل و نادانی این خدا میشود!! زیرا خداوند که خود آفریننده آدم و ابلیس و ابراهیم است و از سوئی دانا و توانای کل نیز میباشد پس دیگر چه نیازی دارد که با جان و زندگی مردم چون عروسکانی بازی کند و از آنها امتحان بگیرد؟!

یک معلم آنگاه از شاگردش امتحان میگیرد که به توانائی و دانش او آگاه و دانا نباشد!! اگر بداند که شاگرد قبول یا رفوزه خواهد شد دیگر جای امتحان ندارد! از طرفی خدا که یک معلم ساده نیست خدا آفریننده زمین و زمان و بشر و هستی است! خدا قادر و توانا و دانا به همه چیز و همه کس میباشد پس نیازی ندارد که کسی مثل گوسپندی فرزند دلبند خود را سر ببرد و یا در لباس دو جوان زیبا و ورزشکار به کسی مژده پدر شدن بدهد و یا با دیگری چنان و چنین کند!؟

زردشت برای همین منظور است که اولاً قربانی را ممنوع میکند و ثانیاً خدایش را اهورا مزدا یعنی دانای توانا مینآمد. و قربانی گاو نر که از هنگامه میترا متداول بوده است را نیز نفی میکند زیرا در هنگامه میترا چون زمین منطقه پامیر (واقع در تاجیکستان کنونی) نیازمند کود بوده است، میترا برای حاصلخیزتر و پربارتر شدن زمین از مردم پامیر میخواهد که گاوان را سر بریده

و خون آنها را بر روی زمین پخش کنند، مردم چنان میکننــد و زمــین در پــی ایــن کــود دهــی حاصلخیز و پربار میشود و مردم از آن پس چون از بنیان و ریشه و فلسفه اصلی دستور میترائــی آگاه بوده اند گمان میکنند که نفس سر بریدن حیوان نیکو و بارده میباشد.
اما فراموش نکنیم که خدای ایران از همان هنگامه میترا و یا کیومرث، خدائی آگاه ، دانــا و توانــا بوده است که مردم را به راستی درستی و نیکوکاری میخوانــده اســت و بــر خــلاف ایــن خــدای درستکار ایران، خدای آدمیان خدائی بوده است حلال مشکلات رهبــران قبائــل! کــه البتــه نــام پیامبر هم بر خود می نهاده اند! این خدای حلال مشکلات هر گــاه کــه رئــیس قبیلــه (پیــامبر) مشکلی داشته بــرای کمکــش فرشــته ای میفرســتاده و تمــامی جهــل و نــادانی ایــن روســای قبائل(پیامبران) نیز به حساب خدا گذاشته میشده و رهبران قبیله بنام پیامبر خدا از قول و اراده او سخن میگفته اند.
موسی که فرد تحصیل کرده و دنیا دیده و نجات دهنده بنی اسرائیل از ســرزمین مــصر میباشــد پیامبر تصحیح و متمدن ساز این قوم است زیرا که وی با ده فرمانی که میاورد بسیاری از نــشانه های بی تمدنی دیروز مردمش را منحل میکند.
اما از رب و پیامبرانش چون آدم، نوح، لوط، ابراهیم، سلیمان، داود و غیره باید پرسید که اگــر در هنگامه آدم، همخوابگی برادر و خواهر بعلت نبود بشری دیگر جبری بــوده اســت پــس چــرا در هنگامه های پس از او همجنسگرائی و پیوند پدر با دختر و خواهر و برادر ملغی نشده است؟!
از سوئی دیگر اگر تمامی آنها پیامبر بوده اند و با خدا در تماس مستقیم بوده اند چگونه خداونــد در قرنها و هزاره هائی که میگذشت به پیامبران خود نمیگفت که همجنسگرائی و همخــوابگی بــا دختر و خواهر نادرست است؟
هر چند موسی با ده فرمان میتوانست تحولی در فکر قوم خود پدید آورده و آنانرا به سوی تمدن جهانی نزدیک کند اما فرزندان دیگر ابراهیم کــه در صــحرای عربــستان و مکــه میزیــسته انــد همچنان صدها سال پس از موسی و عیسی بر سنن توحش قبل از موسی میزیسته انــد کــه ســر بریدن فرزندانشان، همجنسگرائی و همخوابگیهای بی رویه ادامه داشته است، بگونه ایکه کمتــر بزرگمردی را از قریشیان میتوان سراغ گرفت که در دامان پدر و مادر خود بزرگ شــده باشــد و اساس زندگی قبیله ای بر زندگی خانوادگی برتری داشته و حتی عبدالله (پــدر پیــامبر اســلام) نجات یافته از قربانی شدن در پای بتهاست. زیرا پدرش نذر کرده بود اگر ده فرزند بیاورد یکی از آنان را در برابر بتها سر خواهد برید.
دیگر نشانه توحش تازیان، زنده بگور کردن دختران است که آن نیز بخوبی در قرآن نقــل شــده است.

تمدن ایران در هنگامه آدم عریان و وحشی

باری اینها مروری شتابزده بر بی تمدنی تاریخ آدمیان (مردم و ادیــانی کــه پیــدایش بــشر را از هنگامه آدم میدانند) بود.

حال ببینیم در شش، هفت، هشت و نه هزار سال پیش که هنوز نه آدم وجود داشته است و نه آدمیان، بر مردمانی که آنسوی خلیج فارس، کرخه و کارون و بگفته ای در آنسوی بین النهرین زندگی میکرده اند چه میگذشته است ؟ و آئین و تمدنشان چگونه بوده است؟
شنیدنی است که در ایران از نه هزار سال پیش نشانه های زندگی متمدن همزیستی و دهداری به چشم میخورد!
یعنی هزاران سال پیش از آدم و آدمیان در ایران مردمانی با تمدن با شعور و دانشمند میزیسته اند.

نه هزار سال تمدن دهداری و کشاورزی در ایران

این سخنان حقایق و واقعیات کشف شده تاریخ ایران است که آنهم متاسفانه و شاید خوشبختانه بدست غیر ایرانیان کشف شده است.
کاوشهائی که چند سال پیش در استان کرمانشاه بعمل آمده نشان میدهد که قدمت زراعت اسکان یافته و دهزیستی در ایران به هزاره های هشتم و نهم پیش از میلاد میرسد . کاوشهای انجام شده در دهکده های آسیاب، تپه سرا (در نزدیکی کرمانشاه) یکی از کهنترین آثار زندگی زراعتی ایران و جهان را مکشوف ساخته است و قدیمیترین خانه هائی را که انسان ایرانی برای سکونت خود ساخته است را آشکار میکند.
دانه های گندمی که در این خانه های کهن یافته شده همراه با ابزارهای تیزی از سنگ است که بر روی تیغه های آن آثار برش از ساقه های نباتات نمودار است و همچنین آسیابهای ابتدائی که بوسیله آن گندم، آرد میشده کشف گردیده است...
انسان ایرانی نه هزار سال قبل از میلاد با ابزار و ادواتی که برای بریدن و نرم کردن گندم اختراع کرده زندگی جدید زراعتی را نیز آغاز نموده و بنوشته گیرشمن باستانشناس بزرگ فرانسوی هفت هزار سال پیش از میلاد مسیح و چهار هزار سال پیش از زندگی آدم ادیان تازی، در نواحی کوهستانی زاگرس و کردستان و آسیای صغیر تمدنهائی مبتنی بر کشاورزی- دآمداری و دهزیستی ایجاد شده بود و این تحول در شیوه زیست از هزاره هفتم پیش از میلاد در کردستان پدید آمده بود.
بر اساس کاوشهائی که در مرودشت انجام شده، دهکده ای از هزاره هشتم پیش از میلاد کشف شده است. این دهکده از رونق کشاورزی در مناطق جنوبی ایران در این دوران حکایت میکند که مردم دشت حاصلخیزی را در نزدیک شیب کوه و در کنار رودخانه کوچکی مورد سکونت قرار داده بودند و در خانه هائی که در همین دهکده از گل کشف شده پی میبریم که در نه هزار سال پیش ساکنان ایران با پخت و پز و کوره های نان پزی – کوزه گری – ظروف منقوش متنوع و بسیار ظریف آشنا بوده و حتی دوکها و آثاری از پارچه بافی پیشرفته، وسائلی برای انجام مراسم مذهبی و همچنین مجسمه هائی از حیوانات پرندگان و انسان را میتوان یافت.

هفت هزار سال تمدن خانه سازی در ایران

بر اساس پژوهشهای زنده یاد ایرج اسکندری در آخرین اثر جاودانه اش در «تاریکی هــزاره هــا» در شش یا هفت هزار سال پیش ایرانیان خانه سازی را با خشت شروع کرده بودنــد و بــر اســاس کشفیاتی که در سیلک کاشان بدست آمده در آن هنگامه خانه هــائی از خــشت خــام جانــشین آلونکهای قبلی شده است و در همین هنگامه انسان ایرانی همزمان با خشت سازی درب و پنجره سازی را بوجود میاورد.

حتی در هزاره ششم خانه ها را بگونه ای میساختند که از نور خورشید بتواند بهره ببرد. در همین هنگامه است که زندگی دهنشینی انسان ایرانی به زندگی شهرنشینی تبدیل میشود و چون کــم کم دهکده ها بهم نزدیکتر میشده اند اولین زندگی شهری که برخاسته از پیوستن چند ده بــوده در شوش پدید آمده است.

این منطقه بوسیله رودهای: کارون – کرخــه و شــعبات آن ســرزمین سرســبز و حاصــلخیزی را تشکیل میداده است که به باغ فردوس یا جنات عدن مشهور بوده است و شاید « جنــات تجــری من تحتها الانهار» که در قرآن به مسلمین وعده داده شده بود از همینجا بوده باشد.

جنات یعنی محلهای پوشیده از سبزه و درخت و رودخانه های جاری هم که رودخانه های کارون، کرخه و جیحون را شامل میشده است که تازیان قطره ای و شاخه ای از آنرا در صحرای خشک و سوزان خود نداشته اند.

برخی نیز باغ فردوس و جنات عدن را سرزمین فلسطین و اسرائیل کنونی دانسته اند و بر اساس کاوشهای اخیر و آخرین آثار بدست آمده که در شهریور و مهر مــاه ســال ۲۰۱۶ از تمــدن کهــن ایرانی در اسرائیل کشف شده است بیانگر گستردگی تمدن کهن ایرانی است.

بشنو از افسانه نوین آدم

از طرفی هبوط را درباره آدم میتوان تبعید معنی کرد و با شناخت تاریخ مفهوم تر میشود که آدم یک عنصر خطاکاری بوده است که از شهرهای متمدن اطراف در صــحرا رهــا شــده اســت زیــرا چنانچه میتوان از تاریخ استخراج کرد بیشک آدم بشری بوده است کــه در نجــد ایــران زنــدگی میکرده است و بخاطر خطاهای جنسی بسیاری که مرتکب میشود رب که همان فرمانده و رهبــر بزرگ شهر شوش بوده است حکم به تبعید آدم در صحرای برهوت سینا و یا ... میدهــد و چــون فرمانده شوش (رب) نمیخواسته که آدم بتواند تولید مثل کند تا فرزندان نابابی از خــود پدیــد آورد وی را بگونه ای مقطوع النسل نموده و بهمراه همسرش حوا در صحرای آنسوی بین النهرین رها میکند.

اما گویا آدم و حوا تنها ساکن صحرای سینا نبوده اند و چنانچه ملت اولیه اســترالیا چهــل هــزار سال سابقه تمدن دارد سرخ پوستان امریکا پنجاه هــزار ســال ســابقه زنــدگی دارنــد و بومیــان سیاهپوست افریقا و صحرای سینا نیز که از دهها هزار سال پیش وجود داشــته انــد در هنگامــه تبعید آدم فرد و یا افرادی از سیاهان افریقا با او آشنا شده و به طبابت و توصــیه یکــی از همــین

سیاهان غول پیکر توسط داروئی که از درختی تهیه شده بود شفا مییابد که بعدها آن غول سیاه پیکر ابلیس نام گرفته است.
آدم از آن پس دیگر بار میتواند چون انسانهای عادی تولید مثل کند. اقدام بـه مـداوای آدم بـر خلاف دستور فرمانده شوش (رب) بوده که مایل به تولید مثل این عنصر نبوده است!
البته پیش بینی فرمانده شوش (رب) درسـت از آب در میایـد و چنانچـه در تـاریخ شـاهدیم فرزندان آدم نه تنها هر گونه خلاف اخلاق و غیره ای را مرتکب میشوند بلکـه همـه آن کارهـا را بحساب خدا گذاشته و خودشان را هم پیامبران خدا معرفی نموده و تاریخ تمدن بـشر را هـم از میان برده و تاریخ توحش صحرانشیان را بجای تاریخ کهن و متمدن مصر – ایـران و افریقـا بـه جهانیان معرفی مینمایند و پیدایش بشر را که میلیونها سال سابقه حیات دارد را به آدم و حوائی که کمتر از شش هزار سال عمر دارند نسبت میدهند...
باری بدینسان است که در یک سوی جهان تمدنی با هفـت هـزار و یـا نـه هـزار سـال سـابقه شهرنشینی ، خانه سازی، ابزار سازی، تشکیل خانواده و غیره پا میگیرد و در آنسوی آبها نـسلی از یک انسان تبعیدی پدید میاید که قرنها در بی تمدنی و نادانی بـسر میبـرد و تـاریخ خـود را تاریخ کل بشر میسازد!!
جالب است بدانیم که تمامی نامهای استفاده شده در هنگامه آدم نامهای ایرانی است چون :
- آدم بشر انسان
- رب سرور آقا
- ابلیس نیرنگ باز، خشن، بد بو
پادشاه و فرمانده بزرگ شوش که در میان مردم از احترام و قدرت اهورائی خاص برخوردار بـوده است، مظهر توانائی – دانائی و سمبل انسان نمونه دوران خود بوده است که با نـام رب از او یـاد میشده است.آدم که به جز پادشاه شوش که فرماندهی مقتدر و توانـا بـوده اسـت نیـروی برتـر دیگری را نمیشناخته است و نیروی برتر شاه شوش جایگاه خداوند را داشـته اسـت بـر خـلاف دستور پادشاه شوش (رب) به طبابت ابلیس گوش داده و پس از مداوا شـدن بـا حـوا همخوابـه میشود و افسانه درخت ممنوعه ابلیس و ... از همان دوران در میان فرزندان آدم بر جای میماند و حالت افسانه های مذهبی میگیرد.
درست در همان مرحله تبعید و توحش آدم در بخش غربی ایران کنونی تمدن خطی پدید میاید.
اسناد بدست آمده از پنج تا ششهزار سال پیش (هنگامه تبعیـد آدم) نـشان میدهنـد کـه در سلسله جبال کوهپایه غربی زاگرس قبائل : هوریان- لولوبیان- گوتیان- کآسـیان و نیـز برخـی قبائل دیگر که ظاهراً با قبائل ایلامی خویشاوند بوده اند زندگی میکرده اند.
ظاهراً قبائل هوریان در پنجهزارسال پیش در حدود دره رودخانه دیاله و گوتیان در محل شـرقی تر از لولوبیان زندگی میکرده اند.
در چهار هزار سال پیش قبائل کاشی در بخش مرکزی کوهستان زاگرس در سرزمینی که امـروز لرستان خوانده میشود میزیسته اند این تمدن تا مرز کردستان و رود دیاله امتداد داشته است.
از سوئی شباهت و همسانی تمدنهای مکشوفه در سرزمین ایران و تمدنهائی کـه در خـاک بـین النهرین – آسیای صغیر- افغانستان- ترکمنستان و غیره در زمانهائی بیش و کم نزدیک بوجـود آمده، مسئله خویشاوندی و منشاء یگانه این تحولات را نزد باستانشناسان و خاورشناسان مطرح ساخته است.در ایران که بیش از همه جا مورد کاوش قرار گرفته اسـت تمـدن شـهر نـشینی و

زراعتی را میتوان از هفت هزار سال پیش یا پنجهزارسال قبل از میلاد ثبت نمود که در هنگامه تمدنهای حسونه واقع در جنوب موصل تمدن تل حلف واقع در دشت دجله علیا و تمدن اریدو در جنوب خاک بین النهرین در کنار هم بطور مسالمت آمیز میزیسته اند.
بدین رو امروز با کشفیات تاریخی، ما بعنوان عناصر ایرانی میتوانیم تاریخ متمدن میهنمان را به هزاره هفتم پیوند بدهیم زیرا که اولین نشانه های کشف شده از تمدن در نجد ایران حداقل به هفت هزار سال پیش میرسد. ما بعنوان عناصری ایرانی چرا باید در اسارت اندیشه های آدم تبعیدی و فرزندان بی تمدن او قرار بگیریم و تاریخ اصلی و قدیمی خویش را زنده نکنیم؟!
امروز بر کسی پوشیده نیست که تاریخ پیدایش بشر اولیه به میلیونها سال پیش میرسد و سرخ پوستان امریکا و سیاهان افریقا و بومیان استرالیا دهها هزار سال سابقه تمدن دارند و ایران ما بر اساس یافته های باستانشناسان حداقل هفت هزار سال تمدن دارد.
از سوئی یادآوری این نکته ضروری است که ما همه جا از ساکنین نجد (فلات) ایران به عنوان ایرانی یاد کردیم. هرچند در روزگاران قدیم در سرزمین شوش و حکومت ایلامیان و مادها و پارتها و پارسیان و غیره نام ایران کنونی هنوز متداول نبوده است.
بدین رو با این توضیح و پژوهش نوین و کوتاه از هزاره های ایران است که میتوانیم سالنامه و گاهشمار ایران را با درخشش پرشکوه هفت هزار ساله سرزمین خود پیوند داده و از تاریخ هفت هزار ساله آریائی میترائی در همه جا نام برده و از این تاریخ بجای ۱۳۸۴ تازی استفاده کنیم.

سال آریائی میترائی ۷۰۲۷ برابر با سال ۱۳۸۴ تازی

اگر دیروز را بیاد آوریم و خوبیهای گذشته را شعار کنیم تا به شعوری نوین دست یابیم و بتوانیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم کاری نیکوست.
اگر ملتی از سابقه و دستآوردهای کهن خویش سخن بگوید تا تجربیات گذشته چراغ راه امروز و فردا باشد آنهم کاری نیکوست.یک ملت چون خانواده ای میماند که میبایست به اصل و اصول خویش افتخار نموده و حتی بدیها را در جهت خوبی و نیکوئی ترمیم کند.
ملیت در طول تاریخ برترین جایگاه پیوستن و همبستگی مردم بوده است هر چند در هنگامه هائی اندیشه ها و ادیان و مذاهبی بر این اصل پیشی گرفته اند، اما ره آوردهای جدید در هر سرزمینی بی تاثیر از داشته های کهن هر ملتی نبوده است.بهمین خاطر است که سوسیالیست چین با روسیه و روسیه با کوبا و همه اینها با سوسیالیست غربی بکلی فرق میکند و یا اسلام عربستان با اسلام لبنان سوریه، مصر، شمال افریقا و همه اینها با اسلام ترکیه و ایران فرق میکند...بدین رو در گاهواره امروز جهان که غرب حاکمیت کلیسای مسیحی و ما حاکمیت فقاهت اسلامی را (چقدر گران) تجربه کرده ایم هر با خردی را بر آن میدارد تا با جهل و خرافه نیرنگ و ریا با هر نام و به هر شکلی که بوده و هست مبارزه کند هر چند این نبرد بر توده های مومن که مقدساتشان هر چند پوشالی اما پیوسته با عصبیتهائی ژرف میباشد گران آید و سخت پذیر باشد اما وظیفه هر عنصر خرد گرائی که در جهت روشنگری جامعه گام بر میدارد آنست که افشاگر و آگاهیبخش باشد.

بدین روست که ما از این پس از تاریخ هفت هزار ساله آریائی - میترائی سخن میگوئیم و چنانچه گفتیم با سنجشی که از اولین نشانه های زندگی و تمدن آریائی در نجـد (فـلات) ایـران (و آن هنگامی است که تاریخ آنرا میتوان در حدود هزاره پـنجم پـیش از مـیلاد قـرار داد و میتـوانیم پیشرفتی را که در تمدن مادی ساکنان نجد ایران رخ داده تقریباً بدون انقطاع تعقیـب کنـیم) و پیدایش میترا اولین آئین و خداوند ایرانی بدست آورده ایم تـا سـقوط شاهنـشاهی در ایـران و حاکمیت ملایان که میشود ۷۰۰۰ سال (پنج هزار سال پیش از میلاد+ دو هزار سال پس از آن) و از آن تاریخ ۲۲ بهمن تا به امروز را که ۲۷ سال میگذرد بر آن فزوده ایم که میـشود سـال ۷۰۲۷ آریائی میترائی.

از این پس وظیفه هر ایرانی با شرف و میهن دوستی که از هر قبیله و قوم و آئین ایرانـی آریـائی است میباشد تا این تاریخ را استفاده، تبلیغ و معرفی نماید و هر جا که سخن از تقـویم و تـاریخ میاید میبایست که ایرانی از تاریخ هفت هزار ساله سر بلند خویش سخن گوید و بس!

آئین میترا اولین باور و آئین جهانگیر ایرانی

ازمیان ملل قدیم ایرانیان بیش از ملل دیگر در تمدن جهانی و بخصوص در تمدن عربی اسـلامی تاثیر داشته اند. ایرانیان سراسر آسیای غربی تا دریای مدیترانه را تـصرف کردنـد حتـی دامنـه تصرفات خود را تا مصر نیز گسترش دادند.

امپراطوری مقدونی که در مقابل ایران قد علم کرد پـس از تـصرف اسـکندر نتوانـست تمـدن و فرهنگ یونانی را چنانکه میخواست بر ایرانیان تحمیل کند. در ایران باسـتان مـذاهب متعـددی پدید آمده که قدیمی ترین آنها پرستش بعضی از قوای طبیعت بوده است. ادیان قدیم که هر یک را منشاء دیگری بود در آئین مزدائی که در سرتاسر ایران انتشار یافت حل شدند. مزدا به معنـی دانا است. مزدا خدای حکیم و عاقل از دیگر خدایان ممتاز شد و بر آنان غلبـه یافـت. همچنـین خدای دیگر موسوم به اهورا قدرت یافت. اهورا مظهر نیرو بود و این نیرو به دانـائی درپیوسـت و هر دو خدای توانائی برای عالم تشکیل دادند موسوم به اهورا مزدا یا اورمزد. وقتی پارسـیان بـه سرزمین ایران در آمدند اورمزد را برگزیدند و او را خدای بزرگ عالم خـود قـرار دادنـد ولـی در مقابل او خدای دیگری ساختند که مظهر شر درعالم بود زیرا اورمزد خدای عاقل و حکـیم تنهـا مبداء خیر بود و بدین طریق از روزگار کهن ثنویت پدید آمد.(۹)

به گفته دکتر شریعتی در میان مذاهب هند و ایران باستان همسانیهائی موجود است:

آریائیهای ایران با سرزمینی روبرو میشوند سوای سرزمینی که آریائیان هند میبابند اما کم آبی و خشکسالی و سختی پوسته خاک همچنان نیست که در برابر کـار و تفکـر و تکنیـک نیـز فـرو نشکند و به بار ننشیند. اینست که آریائیان چون وارد سرزمین ایران میشوند بسرعت از صـورت قبایل دآمدار و چادرنشین وارد مرحله کشاورزی میشوند و اسکان میبابند و روستانشینی و شهر نشینی را در تاریخ ایران بوجود میاورند.اگر میان آریائیان اولیه هند و ایران در ابتدای ورودشـان به این دو سرزمین شباهتهائی بیابیم عجیب نیست که هر دو از یک ریشه اند و آمده از یکجـا! و رسیده به سرزمینهائی متفاوت، امکانات دیگرگون زمین بعدهاست که دیگرگونشان میکند و هنر و فلسفه شان را اشکالی متفاوت میبخشد. تاریخ نشان میدهد که مجموعه دستگاه الهه هنـد

در مذاهب ودا با مجموعه الهه میترائیسم مشابه است. در هند میترا (شیوا) خداست و در ایران مهر ، در آنجا دیو خداست و در اینجا دیو ، و در آنجا و اینجا (هر دو) وارونا خداست. تمام خدایان دو مذهب ودائی در هند و مهرپرستی در ایران پیش از زردشت یکی هستند.
اما مهرپرستی یا میترائیسم بر این اعتقاد است که مهر خدای بزرگ است و خدایان دیگر کوچکتر از او.
میترائیسم بر اساس پرستش آتش و پرستش قوای طبیعت مثل باد و طوفان خرمی وبهار- آسمان و کوه- جنگل و شب و ... است. (۱۰)
میترا در لغت بمعنی پیمان و میثاق است از اینرو بمفهوم کلمه به جنبه قضائی و ارزش قدرت او در جامعه انسانی میتوان پی برد.وی نزد هندوان خدای نظام اجتماعی، گوهر دادگستری و عدالت پروری و مظهر عدالت الهی است.میترا خدای نگهبان زمین و آسمان یا موکل آب میباشد و با میترا، خدای ایرانیان قدیم ریشه نزدیک دارد. میترا بسیاری از صفاتی را که قبلاً به وایو و اندرا نسبت داده میشد رفته رفته حایز شد و بدین ترتیب خدای جنگ و پیروزی و سرنوشت و همچنین خدای روزی دهنده شناخته شد. او بر ارابه ای که بوسیله دو اسب سفید کشیده میشود سوار است- قربانی گاو نر در نظر پیروانش از فرایض دینی است و همراه نوشیدن شربت سکرآور و قرص هوم در سنسکریت سوم مراسم ستایش او بر پا میگشت.(۱۱)
قربانی گاو توسط میترا که برای حاصلخیز نمودن زمین برای اولین بار در تاریخ بشر متداول شد بعدها به ادیان دیگر و بویژه قبائل حجاز کشیده شد.
چنانچه گفته شد ابراهیم پدر ادیان یهودیت — مسیحیت و اسلام، قربانی را از حیوان به آدم منتقل نموده و در پی اختلافاتی که میان دو همسرش سارا و هاجر (و فرزندان آن دو که یکی اسحاق پدر یهودیان و مسیحیان و دیگری اسماعیل پدر اجداد پیامبر اسلام که از سوی مادرش هاجر، برده زاده بود) پیش آمده بود بر آن شد تا فرزند خود را با بریدن سر قربانی کند.

ابراهیم در صدد بر آمد تا بگفته یهودیان اسحاق را و بگفته مسلمین اسماعیل را قربانی کند تا نزاع و درگیری وی با دو همسرش پایان پذیرد اما ابراهیم در برابر پایداری فرزندش نتوانست وی را سر ببرد وی گوسپندی را بجای فرزندش سر بریده و اسماعیل و هاجر را به حجاز تبعید نموده و در آنجا کعبه را ساخت تا مرکزی برای تجارت فرزند و فرزندانش باشد.
تفکر قربانی هر چند از هنگامه زردشت در ایران از میان رفت اما در میان تازیان هم چنان تا به امروز بر جای مانده و حتی تا قبل از اسلام تازیان فرزندانشان را بجای حیوانات قربانی خدایان میکردند.
من همواره بر این اندیشه بودم که علت عقلی و اصلی قربانی نمودن گاو توسط میترا چه بوده است؟فهم این مسئله برایم دشوار بود زیرا که تفکر قربانی هر چند توسط زردشت به کناری نهاده شده بود اما توسط ادیان ابراهیمی این مسئله پذیرفته شده بود بویژه اینکه مسئله قربانی فرزند ابراهیم هرگز برای من قابل هضم نبوده است و نیست که چگونه مردی چنین از احساس و عاطفه به دور باشد که حاضر شود فرزند خود را برای خوشایند همسرش چون گوسپندی ذبح کند؟مسئله کشتار و قتل فرزندان خانها، پادشاهان و روسای قبایل در تاریخ بسیار متداول بوده است که برای در نگرفتن جنگ قدرت میان فرزندان حاکم بارها پدران، فرزندان و خویشاوندان خود را کشته اند یا بالعکس!

ابراهیم نیز چون به تحریک همسرانش که هر یک فرزندی پسر دارند و پس از ابراهیم حکومت و سروری به پسر ارشد خواهد رسید بر آن میشود تا یکی را برای بقاء و حکومت دیگری بکـشد و این قتل را بهانه فرمان خدا کرده و مدعی میشود که خداوند از او خواسته است و هدف امتحـان نمودن وی بوده است.!

غافل از اینکه هیچ اندیشه و تفکری هر چند جاهل و نادان نمیتواند بپپذیرد که خداوند (دانـا و توانا) نسبت به اراده و عمل و تفکر انسانها جاهل و نادان باشد تا محتاج امتحان گرفتن از مـردم باشد؟ اگر خدا دانا و عالم است پس بخوبی میداند که ابراهیم نمره اش در بندگی بیست اسـت و یا صفر! دیگر چه ضرورتی دارد که او را امتحان کند؟ امتحان نمودن برخاسته از جهل معلم است نسبت به دانش و تفکر شاگرد.اما خداوند که بهمه چیز دانا و آگاه است ضرورتی ندارد کـه بنـده خود را امتحان کند و متاسفانه این تفکر باطل قربانی قرنها همچنان باقی مانده است!

چرا میترا گاو نر را قربانی میکند؟

قربانی گاو نر توسط میترا برای حاصلخیز نمودن زمین بوده است یعنی میترا از خون گـاوان بـه جای کود بهره میبرد تا به زمین توان حاصلخیزی بدهد.در آن هنگامیکه میتـرا از خـون گـاوان بعنوان کود برای حاصلخیزی زمین استفاده میکند هنوز کسی از برکت و سود کود آگاهی نداشته است و میترا هم چون مردم را در حد رشد کافی برای درک مطلب نمییابد به آنها رمز و دلیل کار را نمیگوید و بعدها این مسئله قربانی یک روش همیشگی دینی میشود و جایگاه اصلی خود را از دست داده و تبدیل به یک سنت بی خاصیت دینی میشود تا اینکه توسط زردشت از میان میرود اما قربانی به تفکر جاهلی تازیان منتقل شده و باقی میماند.

ظهورمیترا از غار و فرود او از کوه

در اوستا میترا ایزدی با اقتدار و جنگاور شناخته شده و به اهورامزدا برای پیـروزی بـر اهـریمن کمک مینماید.بنابرعقیده پیروان میترا، ایزدمهر (خورشید) روزی بصورت آدمی در غار کـوهی ظهور کرد و شبانانی که در آن ناحیه به چرانیدن گله های خود میپرداختند وی را دیدند و بـه او گرویدند. او منشاء معجزات و کراماتی شد. از آن میان گاو نری را کشت و خونش را بر روی زمین پاشید و به هر جائی که قطره ای از آن خون فشانده شد زمین سرسبز و بـار آور گـشت. پـس از سالیان دراز که میترا در زمین منشا آثار بزرگی شد به آسمان بالا رفـت و در اعـداد موجـودات جاویدان در آسمانها مستقر شد ولی روانش پیوسته آماده یاری و دستگیری پرسـتش کننـدگان خود در زمین است.

نظر به اینکه ابتدا (بنابر اساطیر مهر پرستان) میترا در غار کوهی ظهور کرد از اینـرو پیـروانش معابد خود را در مغاره های کوه ساختند و درون دخمه ها به پرستش او پرداختند. در معابد مهـر پرستان که هنوز در بعضی از نقاط غرب ایران (مانند کنگاور) و همچنین در بـسیاری از نـواحی اروپا آثاری باقی مانده است؛ همه جا تندیسها و هیاکل مختلف از میترا ساخته شده اسـت و هـر

یک از صور او رمزی است از اساطیر آئین مهر پرستی.میترا غالباً در پیکر جوانی با کلاه مخروطی شکل و موهای پریشان در حالیکه خنجری در پهلوی گاوی نر فرو میبرد عقربی به تخم او آویخته او را میگزد ماری به بدنش چسبیده و خونش را میمکد نشان داده شده است.
در ایران ظاهراً در زمان هخامنشیان میترا بعنوان همراه و یاور اهورمزدا مورد پرستش واقع میشده است اما بعدها بصورت خدائی مستقل بنام مهر (الهه آفتاب) در آمد. در اوستا سرود و ابیاتی در مدح و ستایش میترا آمده است. درریگ ودا میترا همراه وارونا زیاد آمده ولی فقط یک سرود به ستایش او اختصاص داده شده است.

آئین میترا در سراسر اروپا

پس از هخامنشیان در زمان سلوکیه و سپس در عصر اشکانیان آئین مهر پرستی از طریق آسیای صغیر و ارمنستان به کشور روم قدیم بسط و توسعه یافت و در سراسر اروپا گسترده و همه گیر شد.آئین میترا توسط سربازانی که از ارمنستان بسوی غرب سرازیر شده بودند بتمامی اروپا سرایت نمود.

آئین میترا در سال ۴۸۴۲ میترائی به دانوب و در سال ۴۸۷۲ به استراسبورگ و در سال ۴۸۹۲ به اتریش رسیده و پس از آن در سراسر اروپا فراگیر شد.پرستش میترا نه تنها در شهر روم که هنوز معبدی از او موجود است رواج یافت بلکه آئین مهر پرستی در ممالک اروپا از مشرق به مغرب گسترش یافت. یعنی از سواحل دریای سیاه تا جزایر بریتانیا پیروان کثیری پیدا کرد.چنانچه در سال ۴۸۴۲ میلادی لیسینیوس در کنار رود دانوب معبدی بنام میترا بنا کرد.
در سال ۱۹۵۴ یک مجسمه نیم تنه از میترا در مرکز شهر لندن از زیر خاک بیرون آمد که فعلا در موزه شهرداری لندن نگاهداری میشود. در روی دیوار رومیها در شمال انگلند نیز نقشهای میترا دیده میشود. (۱۲)
و نیز در اکثر شهرهای آلمان نشانه ها و محرابهائی از میترا کشف شده است. کلاً تا قرن سوم میلادی در اکثر کشورهای اروپائی چون آلمان، ایتالیا، فرانسه، سوئیس، انگلیس و کشورهای اروپای شرقی آئین میترا از ادیان با ارزش و فراگیر مردم این سرزمینها بوده است.
جورج الکساندر از پایه گذاران کاتولیک مسیحی، بزرگترین دشمن میترا گرائی بوده و ضربات سنگینی با جنگهایش به این آئین وارد نمود.

محراب اسلامی = مهرابه پارسی

یاد آوری این نکته ضروریست که پرستشگاههای کوچک و خانوادگی میترا را مهرابه میگویند و محراب مساجد اسلامی نیز اقتباسی از مهرابه های میترا بوده است. برخلاف آنچه به غلط در تاریخ آمده است که : محراب اسلامی از حرب میاید و به معنی محل جنگ میباشد زیرا انسان در

هنگامه پرستش خدا و یا خدایان که به جنگ نمیرود ؟ بلکــه بــه راز و نیــاز و خلــسه و عبــادت میرود.

میترا امروز همچنان در فرهنگ و سنن غرب با نام بابا نوئل باقی مانده است.
پس از آنکه مسیحیت جایگزین آئین میترا شد اکثر آداب و رسوم و سنن میترائــی گرائــی زیــر پوشش مسیحیت در جوامع اروپائی باقی ماند از آنجمله:
- جشن کریسمس = جشن یلدا – تولد میترا
- حضور میرتا با نام بابا نوئل
- جشن سیزدهمین روز از بهار (سیزده بدر) با عنوان عید پاک
کریسمس که بیست و پنج دسامبر است با چند روز اختلاف همان جشن یلــدای کهــن میترائــی گرائی است که بعنوان زاد روز میترا در اکثر نقاط جهان جشن گرفته میشده است.هر چنــد یلــدا به معنی شب بلند آمده است اما در اصل و زبان آشوری بمعنای تولد است که ولد و میلاد در زبان تازی نیز از همین یلد که بمعنی میلاد میترا است خارج شده است.

چهره بابا نوئل با کلاه مخروطی همان کلاه میترا است و ریش سپید نشانه پیــری میتــرا و قبــای سرخ نیز لباس کهن ایرانی است که سرخی آن بیانگر مژده و شادی و شور میباشد و گفتنی است که تا قبل از زردشت میترا (یا مهر) هدایائی در شب بلند یلدا برای کودکان میاورده است.شــب قدر که در قرآن آمده است و در اسلام از ارج و احترام خاصی برخوردار است نیز اقتباسی از شب یلدای ایران کهن بوده است.

مهدویت در میتراگرائی

عقیده به نجات دهنده و ناجی (مهدی) از روزگاران قدیم در ایــران باســتان رایــج بــود. میتــرا پرستان بر این باور بودند که میترا به آسمان بالا رفته است و همواره در انتظار بازگــشت دوبــاره اش به زمین برای اصلاح بشر و نابودی شرارتها و ناپاکیها بودند. به عقیده ایرانیان باستان میتــرا نظام دهنده کون و نجات دهنده آن که تحت فرمان زمان است، چیزی جز خدای اوســتای ایــران باستان نیست که رنگ زروانی به خود گرفته است.
« میترا روزی خواهد آمد و آتشی را که همه جهان را میبلعد خواهد افروخــت همچنانکــه شــیوا خدای هند چنان خواهد کرد. میترا نیز جهان را از لوث کثافات پاک کند و تاریکی و اهریمن را از میان براندازد.» (۱۳)

اندیشه مهدویت که از میترائیسم آغاز شده بود بعدها بنام سوشیانت همچنان نجات دهنده بشر در ادیان دیگر پارسی باقی ماند.برخی چون دکتر علی شریعتی ، میترائیسم را آئین سحر و آئین جادو دانسته اند که بر اساس عدم آگاهی و شناخت کافی برداشتی اشتباه از بنیــان ایــن آئــین داشته اند.ولی آنچه مسلم است میترا پرستی همچون تمامی ادیــان، بعــدها توســط روحــانیون مخصوصش به انحطاط و انحراف و حیله گری کشیده شده است که این انحراف بعدی هیچ ربطــی

به اندیشه اولیه میترا نداشته است. همانند تمامی ادیان اصلاح طلب و نجات بخش دیگـر کـه در پی مرگ پیام آورش از سوی روحانیون به ابتذال و انحراف کشیده شده است. میترائیسم نیز جدا از این قاعده کلی نبوده ولی اینکه گمان کنیم این آئین از ابتدا بر سحر و جادو بنیان یافته اسـت فکری خطاست. بویژه چنین سخنی از دکتر شـریعتی کـه علیـرغم اعتقـادش بـه لائیـسیته و اگزیستانسیالیزم و اومانیسم و غیره مسئول مذهبی نمودن جامعه ایران بود جای تفکر و تعجـب است.

آئین گیومرث

شهرستانی در الملل و النحل قبل از ورود به تشریح زروانیه از گیومرثیه یاد کرده اسـت کـه بـی شک همه اندیشه های قدیم پارسی (میترائیسم- گیومرثیه- زروانیه) بعدها در آئـین زردشـت بنحوی جای گرفت و بگفته ای زردشت توانست با استفاده از تمامی گذشتگان با اجتهادی نـوین اندیشه ای فراخور عصر خویش پدید آورد.گی مارتن **Gaya Maretan**(فناناپـذیر) کـه بـه پارسی امروز گیومرث و به عربی کیومرث یا جیومرث تلفظ میشود نخستین انسان (آدم اندیشه پارسیان) بوده است. او نخستین کسی است که منش و آموزش اهورامزدا را دریافت و اهورا مزدا نژاد آریا را پدید آورد و در روز رستاخیز استخوانهای او از همه زودتر بپا خواهد خواست.
شهرستانی در مورد آئین گیومرثیه مینویسد:یزدان در نفس خویش فکر کرد که اگر مرا منـازعی بودی چگونه توانستی بود؟ و این فکر ردی بود... مناسب طبیعت نور نبود از ایـن فکـر تـاریکی حاصل گشت و آنرا اهرمن نام کردند و او مطبوع بود: بر شر فتنه، فساد، ضرر، اضرار و اهریمن که عبارت از ظلمت است، بر نور خروج کرد و عاصی شد و تمرد ورزید و میان لـشکر نـور و ظلمـت کارزار قائم شد و فرشتگان در میان آمدند و صلح کردند بر آنکه عالم سـفلی (دنیـا) را اهـرمن باشد هفت هزار سال و بعد هفت هزار سال عالم به نور تعلق داشته باشد و طایفه ای کـه در دنیـا بودند پیشتر از زمان صلح ایشان را هلاک ساختند. بعد از مردی آغاز کردنـد کـه او را کیـومرث گفتند و حیوانی که آنرا ثور گفتند پس کشت آنها را و از جائیکه سر آن مرد افتاد ریباسی بر آمد و از اصل ریباس مردی متولد شد که او را میشه و زنی که آنرا میشانه گفتندی و اصل پیـدایش و تناسل آدمیان او بود و از جای آن گاو چهارپایان و دیگر حیوانات پدید آمـد و زعـم ایـشان آن است که نور آدمی را اختیار داد.در اینجا هم شباهت به افسانه قرآنی میبابیم : شیطان که از آتش است آدم را تشویق میکند که از درخت ممنوعه که جاودان ساز است تناول کنـد! کـه در اینجـا اختیار است از نور برای گیومرثیه و گیومرثیان اختیار کردند پوشیدن جسد و جنگ با اهریمن به این شرط که مرایشان را نصرت باشد از طرف نور و پیروزی بر اهریمن و هلاک لشکریانش قیامت بر پا میشود. پس آن سبب امتزاج است و این سیب خلاص.

آئین زروان

زروان گرائی از آئینهای بس کهن است ... زروانیان میگویند زمان مطلــق (یــا غیــر محــدود) دو فرزند توامان آورد: یکی اورمزد و دیگری اهریمن به عبارت دیگر مبداء خیر و مبداء شر.
اورمزد و اهریمن یک وحدت متساوی در قدرت هستند همواره در جدال و نزاع و دو قوه متعادل هستند که یکی بدون دیگری بر پای نمیباشد و این خود نمونه کوششی است که زروانیان بــرای وحدت بخشیدن آن دو مبداء در یک مبداء واحد بکار بردند . این وحدت بخشیدن امری نــسبی است یعنی در عین جوهریت بصورت مزدوج نیست. در عقاید زروانی اساس نظریه زمان کرونوس را که بعدها در اندیشه یونانیان مقام ارجمندی یافت میبینیم.
از اینکه بگذریم پاره ای از متفکران یونان از زروانیان اقتباس کردند همچنانکه از پاره ای از فرق اسلامی نیز عقیده عوالم متعاقبه یعنی عقیده به رجعت را از آنها فرا گرفتند.(۱۴)
افسانه آفرینش و هنگامه پدید آمدن آفریده و آفریدگار در آئین زروانیان بی شباهت به آفرینش انسان و عصیان ابلیس و هابیل و قابیل نیست.زروانیان گویند :آنگاه که هیچ چیز وجود نداشــت نه آسمانها و نه زمین و نه هیچیک از مخلوقاتی که در آسمانها و روی زمیننــد، تنهــا موجــودی بنام زروان وجود داشت . هزار سال زروان فدیه ها داد تا از او پسری بوجــود آیــد و او را اورمــزد بنآمد تا او آسمانها و زمین و آنچه را که در آنها است خلق کند. بعــد از هــزار ســال نــسبت بــه کوششهای خود به شک افتاد و چنین اندیشید که آیا پس از این همه فدیه ها پسری بنام اورمزد خواهم داشت یا آنکه رنجهای من بی ثمر خواهد ماند؟ در آن حال که ســرگرم ایــن پنــدار بــود اورمزد و اهریمن در شکم او پیدا شدند.اورمزد به جهت فدیه هائی که کــرده بــود و اهــریمن بــه سبب تردیدی که او را حاصل شده بود بوجود آمد.چون زروان از این حال آگهی یافت گفت: از دو پسر که در شکم من است هر کدام زودتر خود را به من نمایاند پادشاه جهان خواهد بود.
چون اورمزد از اندیشه پدر آگهی یافت برادر خود اهریمن را از این حال باخبر ساخت و بدو گفت : پدر ما (زروان) چنین اندیشیده است که هر یک از ما دو تن زودتر خود را به او بنمایاند پادشاه خواهد بود. اهریمن چون این شنید شکم زروان را شکافت و برای معرفی نزد پدر رفــت. زروان او را بدید لکن ندانست که کیست و از او پرسید : کیستی؟
اهریمن در پاسخ گفت: من پسر توام!
زروان به او گفت: پسر من بوئی دلپذیر دارد و درخشنده است اما تو بد بو و تاریکی!
در آن حال که آن دو با یکدیگر سخن میگفتند اورمــزد کــه در وقــت مقــرر بــا بــوئی خــوش و درخشندگی به دنیا آمده بود نزد زروان آمد و همچنانکه زروان را چشم بر او افتاد دانست کــه او پسر وی است، زیرا برای وی فدیه ها داده بود. پس دســته چــوبی را کــه در دســت داشــت و در ستایشها بکار میبرد به اورمزد داد و گفت :تاکنون فدیه هائی به تو داده ام و از این هنگام تو باید برای من فدیه دهی و آنگاه که دسته چوب را بدو میداد وی را تقدیس کرد در این هنگام اهریمن نزد زروان رفت و بدو گفت:مگر تو عهد نکرده بودی که هر یک از دو فرزندم که نخستین بار نــزد من آید او را به پادشاهی برمیگزینم؟
زروان برای آنکه از عهد خود بازنگردد به اهریمن گفت:ای موجود خبیث و بدکار! نه هــزار ســال پادشاهی تو را خواهد بود و بعد از آن اورمزد و اهریمن هر یک شروع به خلــق مخلوقــات خــود کردند هر چه اورمزد پدید آورد خوب و راست بود و هر چه اهریمن میافرید شوم و سرکش.(۱۵)

چنانچه ملاحظه شد در آئین زروانی که مبداء واحد است (زروان زمان مطلق یا بینهایت) افسانه آفرینش ابلیس (آفریده شده قبل از آدم) و انسان، حتی هابیل و قابیل ! در یک سناریو آمده است!و در اسلام نیز در پی درخواست ابلیس از خداوند برای قدرت داشتن بر زمین در پی عدم پذیرش سجده بر آدم این مهلت از سوی خداوند به ابلیس داده میشود که « الی یوم الوقت المعلوم» (۱۶)اولین بار نام زروان در سنگ نوشته هائی که در بین النهرین (کشور عراق) در بخش نودی شمالی بدست آمده است به چشم میخورد.
ایزد زروان به عقیده « ه .د.رینگرن » و استرم نزد ایرانیان باختری مورد تکریم بوده است. در مآخذ یونانی نیز از زروان مکرر نام به میان آمده است، قدرت زروان با گردش آسمانی پیوستگی دارد... زروان گردش آسمان را تنظیم و اندازه گیری میکند او مقدم بر همه چیز، ایزد سرنوشت است. بنابر یکی از اساطیر قدیمی زروان دارای مظهریت چهارگونه است. بعضی از دانشمندان به این اعتبار او را مظهر و مفهوم بارداری، ولادت، پیری، و کهولت جهان و برگشت آن به عالم جاویدان میدانند. برخی دیگر این مظهریت را چهار مرحله از کودکی نوجوانی شباب و پیری شناخته اند. گروهی دیگر زروان را ایزد، زمان، مکان، عقل و نیرو میدانند.(۱۷)

بعدها اندیشه زروانی بر اثر آمیزش با زردشتیسم تحولاتی را در پی داشت زیرا بنابر نوشته شهرستانی زروانیه گفتند:نور ابداع کرد اشخاصی را از نور که همه آنها روحانی و ربانی بودند و لیکن شخص اعظم که نام زروان است شک کرد در چیزی از چیزها و بدین ترتیب زروان نخستین منشاء وجود عالم نیست.

آئین زردشت

زردشت بن پور وشسب در زمان گشتاسب بن لهراسب پادشاه عجم (ایران) ظهور کرد. پدرش از آذربایجان (آتورپات) و مادرش از ری و نام مادرش دغدو بود.
زردشت بر آن است که مرایشان را پیامبران بود و پادشاهان و اول ایشان گیومرث (گیومرتن) بود وبعد از گیومرث ، اوشهنگ بن فراوک بود که در هند بود و آنجا به دعوت مشغول بود و بعد از وی تهمورث (تخمواروپ) بود که در زمان او صابیه ظاهر شدند. در سال اول پادشاهی او و بعد از برادرش جم و بعد از جم پیامبران بودند و پادشاهان و از جمله پادشاهان : منوچهر (منوش چیتهره) بود که در بابل فرود آمد و علم پادشاهی برافراشت . اینان بر آن باورند که موسی در زمان او ظاهر شد. زردشت حکیم بر این باور بود که خدای عزوجل هنگام صحف اولی و کتاب اعلی از ملکوت خویش خلقی روحانی آفرید.سه هزار سال از این آفرینش گذشت اراده الهی بر آن رفت که در صورت نور درخشنده ترکیب صورت انسان را پدید آورد، و ماه و ستاره ها و زمین را بیافرید و بنیه آدم سه هزار سال بیحرکت بود.بعد از آن روح زردشت را در درختی که در اعلی علیین آفریده بود قرار داد و نشو ونمو یافت تا آنکه به سی سال رسید. پس حق تعالی او را به پیامبری بسوی مردم فرستاد و او را دعوت نمود گشتاسب را به دین خود و او اجابت نمود و دین او عبادت خدا بود و نافرمانی شیطان و امر به معروف و نهی از منکر و دور بودن از پلیدیه او گفت: نور و ظلمت دو اصل ضد یکدیگرند و همچنین یزدان و اهریمن و این هر دو مبداء موجودات عالمند... و حق تعالی خالق نور و ظلمت است و مبداء آنها و او یکی است « لا شریک له» (او را

شریک نیست) بی ضد و مثل است و روا نمیدارد که ظلمت را بسوی او نسبت کنند چنانچه زروانیه گفتند...
و زردشت را کتابی است که آنرا زند اوستا گویند و بعضی گویند آن کتاب بر وی فرود آمده است و بعد از آن در موارد تکلیف که حرکات انسان است سخن گزار شد و به سه قسم تقسیم نمود:
- گویش (گفتار نیک)
- منش (کردارنیک)
- کنش (پندار نیک)
زردشت که در پی هزاره امید بخش ناجی رس، در اندیشه پارسی پدید آمده بود میبایست با در نظر گرفتن نیازهای جامعه و زمان در آئینهای کهن ، اجتهاد (نوپردازی) کند، یعنی با باور به بنیادها و پایه های راستین آنها در شیوه عمل و پیام رسانی نوپردازی و انقلاب کند.
زردشت که در سال ۳۴۰۰ آریائی میترائی برابر با ۶۶۰ پیش از میلاد قیام میکند به دلایلی قیامش انتظار میرفت.

یکی به این دلیل که نام تمدن و مالکیت، دردها و نیازهای تازه ای به جان بشریت میریزد و بعد مصلحینی را به درمان کردن میانگیزد. اینکه کنفوسیوس، لائوتسه، بودا، زردشت، حکمای سبعه و فلاسفه یونان همه در یک عصرند بهمین دلیل است و زردشت در آن دوره پاسخی بود به دردها و نیازهای تازه ایرانی.(۱۹)
آئین زدشت، مذهب واقعگرائی است ، برخلاف مذهب بودا که جهان را رنج میداند و زندگی را از یک عنصر آنهم رنج میبابد و هر پیوند و نیازی را عامل ذلت و بدبختی و رنج و انحطاط میشناسد و جهان و طبیعت و انسان را با نگاهی بدبینانه میبیند آئین زردشت مذهب خوشبینی و واقعگرائی است.کار و تولید و کشاورزی را بشدت تشویق میکند و برایش ثوابهای فراوان میشمارد . زندگی و ازدواج و پرداختن به همسایگان را ارج میگذارد و اساساً اخلاقش بر اساس روابط علمی کشاورزی است، بر خلاف اخلاق بودائی که بر اساس نفی زندگی مادی و پرداختن به درون گرائی و نقب زدن از درون به ماوراء الطبیعه استوار است به روح مذهب زردشت رئالیستی شدید حاکم است.(۲۰)

بهشت و جهنم

آئین زردشت اولین مذهبی است که قیامت را بصورتی مشخص تصویر میکند که بعد از مرگ انسان و جهان قیامت بزرگ پدید می آید. مردگان برمیخیزند و در برابر شمار(روز حساب) قرار میگیرند و ترازوی عدالت برافراشته میشود و شخص اهورامزدا شاهین ترازو را بدست میگیرد و گناهان را میسنجد آنکه گناهان سنگین تر دارد دوزخ نصیب میبرد و آنکه سبک تر یا هیچ، بهشت. بهشت یعنی (بهست) جائیکه به است، خوب است و دوزخ یعنی جائیکه دژ بد است ، دژ جای (بد جای) جای بد است، جهنم است.(۲۱)جهنمی که در اسلام بکار رفته است واژه ای برگرفته از ایران کهن است، زیرا جهنم در اصل گهنم بوده است که در زبان تازی (گ) جای

خود را به «ج» داده است.و نیز مسجد در ایران کهن، مزگت بوده است که در اسلام (گ) جای خود را به (ج) داده است!

مهدویت .پل صراط و جبرائیل در آئین زردشت

مهدویت
در آئین زردشت باور به ناجی و مهدی (سوشیانت) و فرشته ای رابط بین خدا و پیامبر جبرائیل و پل صراط وجود دارد (یعنی بر گرفته از افکار کهن ایران است) که این باورها در بسیاری از مذاهب و فرقه های اسلامی (یهودیت و مسیحیت) نیز وارد و همچنان مانده است: مهدی و ناجی در آئین زردشت با نام سوشیانت آمده است. سوشیانت به معنی رهاننده و نام سه تن از واپسین : یکم، دوم، سوم، پس از زردشت از تخمه وی به جهان خواهند بخشید. (۲۲)
و عجیب که در آئین زردشت چون ادیان ابراهیم که تمامی پیامبران (موسی- عیسی- محمد) از تخمه ابراهیم هستند و مهدی نیز از نسل محمد پیامبر اسلام خواهد بود، سوشیانت ها (پیام آوران و مهدیان بعد از زردشت) نیز از تخمه او خواهند بود!

جبرائیل (= فرستاده خدا . رسول خدا)

جبرائیل که کلمه ای عبری است به معنای فرستاده و رسول خداست که در زبان پارسی سروش گفته میشود.اگر مرد نیرنگ باز بد کنش پیش آید مهر دارنده دشتهای فراخ با گامهای تند گردونه تندرو خویش را شتابان سازد و سروش پاک و توانا و نریوسنگ چست و چالاک نیز همگام وی شوند... (۲۳)
در این متن اوستا نریوسنگ و سروش همان فرشته ایست که پیک و پیام آور اهورامزدا بشمار میاید، مانند: جبرائیل در اسلام. نام خاص نرسی از نام همین فرشته آمده است. (۲۴) و سروش نیز پیام آور خداوندگار است.

پل صراط

در اوستا آمده است : من با همه آن کسانیکه به نیایش تو برگمارم از پل چینوت خواهم گذشت.
چینوت در لغت به معنی آزمانیده و باز شناسنده و در اصطلاح آئین زردشت نام پلی است که روان گذشتگان پس از مرگ از روی آن میگذرد و به بهشت یا دوزخ میرسد. (۲۵)

زردشت ضد طبقه دیندار

هجوم و حمله اساسی زردشت متوجه روحانیان است که وی از آنها با عنوان دیو یاد میکند و در اکثر نیایشها و پیامهایش حیله گری آنان را رسوا میکند.دیو در اصل بمعنی خداوند و پروردگار است اما زردشت گروه خداوندان آریائی پیش از خود را که آئینشان با آئین وی ناسازگار بود را

دیو خواند و از پیروان اهریمن بشمار آورد.(۲۶) زردشت احیاناً از امامان و مراجع تقلیـد ادیـان پیشین خویش بعنوان دیوان یا پیامبران دروغ پرستان یاد میکند که از جمله گیـرهم اسـت: ای اهورا هر چند گیرهم از بسیاری گناه بلند آوازه گردید تو پاداش و پادافره هر کس را به یاد داری و با بهترین منش از آن آگاهی.ای دیوان، روحانیون شما با اندیشه و گفتار و کردار زشـت و تبـاه کننده ای که اهریمن به شما و پیروان دروغ آموخت مردم را از زندگی خـوب و جـاودانی گمـراه میکنید و فریب میدهید.

برخی از گاثاهای اوستا شباهت و همسانی عجیبی به آیات قـرآن دارد هـم در معنـی و هـم در محتوا! مثل آیه ای که در مورد آفرینش انسان و دمیدن روح خداوندی در کالبد انسان (آیـه ۲۹ از سوره ۱۵) در قرآن آمده است.

در گاثاها آمده است : آنگاه که تو در آغاز جهان روان ما را آفریدی و از منش خویش به مـا خـرد بخشیدی آنگاه که جان در کالبد ما دمیدی آنگاه که پیام ایزدی و کردار نیک به ما نمودی تا هـر کس آزادانه آئین پذیرد.

و یا آنگاه که قرآن میگوید: روحانیان و آخوندها (احبار و رهبـان) را بـه پروردگـاری و امـامی برگزیدند و یا آن روحانیونی که دارائیهای مردم را به ناحق میخورند و ... کـه در بخـش گاثاهـای اوستا نیز آمده است:ای مزدا ! از تو میپرسم سزای آنکس که دروغ پرست و ناپاک را به شهریاری و امامت برساند چیست؟ای اهورا از تو میپرسم پادافره آن بد کنشی که مایه زندگی خویش را جز به آزار کشاورزان درست کردار و چارپایان بدست نیاورد چیست؟زردشت تمام اقـشار جامعـه را در ابتدای پیامبری اش خطاب کرده و آنانرا به منش – کنش – گویش نیک فرا میخواند:

ای آزادگان ! ای برزیگران! ای پیشوایان (امامان مراجع تقلیـد) ای دیـوان (روحـانیون) بـرای خوشنودی مزدا اهورا باید به گفتار و آموزش من گوش فرا دهید و فرمانبر باشید.

چنانچه قرآن هم بارها تاکید کرده است که همواره پیامبران مورد رشـک و حـسد فریبکـاران و زورمندان و ثروتمندان واقع میشوند و آنان اولین کسانی هستند که پیامبران را تکذیب میکننـد ، زردشت از دست کینه اینان به خدا پناه میبرد: ای بهمن! مرا از بهتـرین پاداشـی کـه از دیـن راستین به من خواهید داد آگاه ساز تا دریابم و به یاد سپارم که چرا به من رشک میبرند!

زردشت حامی زحمتکشان

خانواده زردشت در نزدیکی سغد به زمینداری و پرورش اسبان و دامداری اشـتغال داشـتند امـا زردشت از کودکی بیشتر به خواندن و نوشتن کتابها و بعدها به تفکر و اندیشمندی گرایش داشته لذا پدرش، پورشسب و مادرش دغدو او را به استادی به نام برزین گورش میسپارند که خواندن و نوشتن بیاموزد.از شانزده سالگی زردشت نسبت به سران قبایل گرپانها و حکمرانان آن صـفحات بنام گوی (کی) که به کشاورزان ستم میکردند و گاوان بسیاری به رسم نثـار قربـانی میکـشتند نغمه مخالف ساز میکند و گاوان و اسـبان را آفریـدگان دانـا (اهـورامزدا) میخوانـد و کـشتار

کنندگان آنها و ستمگران به کشاورزان و دامداران را دستیاران بد منش و پلید (انگرامیئن یو – اهریمن) مینآمد.زردشت در بیست سالگی خانواده خود را ترک کرده و برای تفکر در کوهساران منزوی شده و از تمام آنچه که پدرش خواست به او ببخشد فقط کشتی دوال کمر آریائی را پذیرفت.(۲۷) کشتی از واژه پهلوی کست به معنی پهلو جانب و سواحل دوالی است که زردشتیان به نشانه پندار، گفتار، و کردار نیک از سن بلوغ تا پایان زندگی سه بار دور کمر میپیچند.آئین زردشت دریائی از معنویت ، انسانیت، آئین بهزیستی، نیکوکاری و دوست داشتن است.چنانچه در سخن آغازین گفته شد این آئین به جز در ایران مورد بهره برداری اندیشمندان و فلاسفه بزرگ نیز قرار گرفت و فلسفه مثلهای افلاطونی از نخستین پدیده های آن میباشد.

آئین زردشت که دین بهی نیز بدان گفته اند مورد پذیرش گشتاسب در بلخ واقع شد و این آئین جدید توانست نظم و تحول نوینی در جامعه آن زمان پدید آورد و از سوئی به استقلال ایران نیز خدمت بزرگی کرد،زیرا گشتاسب که متعهد بود تا هر سال به پادشاه توران خراج هنگفتی بپردازد به توصیه زردشت از اینکار خودداری کرد و این خود موجب جنگ بین دو سرزمین شد و به گفته ای زردشت که مایل به نشر آئین بهی در سرتاسر گیتی بود خود نیز از جنگ با تورانیان استقبال کرد و وی شخصاً در تمامی جنگها شرکت نمود و در پایان زردشت پیامبر بزرگ ایرانی در هجوم تورانیان به بلخ در پی مقاومتی دلیرانه کشته میشود.قرآن نیز آئین بهی را به رسمیت شناخته و آن را جزو ادیان آسمانی و پیروانش را اهل کتاب دانسته است. (سوره ۲۲ آیه ۱۷)
از جمله کارهای ناشایسته ادیان پیشین مسئله قربانی نمودن حیوانات به ویژه گاوان بود که زردشت این کار را نیز نادرست دانسته و ممنوع کرد اما چنانچه گفته شد مسئله قربانی که از آئین میترا در ایران شروع شده بود و به ابراهیم و ادیان پس از او منتقل شده بود همچنان در ادیان ابراهیمی و بویژه اسلام باقی ماند.

آئین مانی

مانویت یکی از مهمترین مظاهر اندیشه های ایرانی است. مانی بسیاری از افکار یهودیت و نصرانیت و نیز آئین گنوسی را پذیرفت. با آنکه مانویت خود را از کیش میترائی دور میدارد ولی از آن مطالب زیادی اخذ کرده است. مانویت در نشر افکار ایرانی در شرق و غرب اقصی سهم بسزائی داشته است. (۲۸)مانی در دیهی موسوم به مردینو در نزدیکی بابل به دنیا آمد. «محمد بن اسحق الندیم» صاحب کتاب الفهرست نام پدر او را فتق بابک بن ابی برزام نوشته است و نام مادر مانی نوشیت و بقولی یوسیت و در الفهرست رامیس و بنا بقولی دیگر مریم ثبت شده است.
رومیها اسم مانی را مانیکوس و منابع مسیحی، لاتینی قوربیقوس و ماخذ یونانی کوپریکوس نوشته اند.
ظاهراً مانی در حدود سال ۵۲۳۸ آریائی میترائی برابر با ۲۱۶ میلادی در مردینو در کوئی علیا در نزدیکی بابل بدنیا آمد. پدر و مادر او پارتی (اشکانی) بودند.بابل در این هنگام تحت استیلا و جزء مستملکات ساسانیان بود. مانی در سال ۵۲۵۲ میترائی برابر با ۲۳ میلادی (در چهارده سالگی) به تبلیغ کیش خود پرداخت و پس از مراجعت از سفر خراسان و سند هنگام تاجگذاری

شاپور اول (حدود سال ۲۴۲) به دلالت فیروز برادر شاپور به دربار آن شاه بار یافت و با دو نفر از یاران خویش عقاید دینی خود را در تیسفون به او اظهار داشت و گویا که مورد پسند شاپور قرار گرفت. مانی برای تبلیغ آئین خود به سفرهای دور و نزدیک رفت در کتاب قبطی مانوی (کفالایا) مذکور است که در آخرین سال شاهی اردشیر، مانی به عزم و قصد تبلیغ حرکت کرد و با کشتی به هند رفت اما در آن سال اردشیر مرد و پسرش شاپور به تخت نشست و او با کشتی از بلاد هندیان (سند) به خاک پارسیان و از آنجا به بابل و میسان و خوزستان شد و نزد شاپور آمد.

در زمان سلطنت هرمز، مانی در بابل به سر میبرد ولی چون بهرام به جای او نشست به تحریک موبدان، (روحانیون) نظر مساعدی به او نداشت لذا در اواخر سلطنت بهرام مانی به سوی جنوب در امتداد ساحل دجله منازل میپیمود تا به اهواز رسید و چون در اهواز عازم سفر خراسان و اوشان شد هنگام عزیمت او را از حرکت باز داشتند و فرمان رسید که به شوش برود و لذا از بامیان به اهواز رفت و از آنجا با کشتی روی دجله به سوی تیسفون روان شد و از آنجا به دربار احضار شد و از تیسفون به پرگلیا واقع در کنار رود دیاله رفت. چون به کوخی رسید فرمان آمد که به حضور شاه بار یابد. ظاهراً شرح این مسافرت را یکی از یارانش به نام نوح زادگ که همراه مانی بود نوشته است.
نوح زادگ یکی از اصحاب مانی است که بوسیله او با پادشاه گفتگو کرده و ماجرای مانی و بهرام را در یک نوشته پارتی چنین شرح داده است:بهرام از غذا فارغ شد و از سر سفره برخاست در حالیکه یک بازویش به گردن ملکه سکاء و بازوی دیگرش به دور گردن کرتر پسر اردوان (زن و شیخ) بود بسوی مانی آمد و اولین سخنش این بود خوش نیآمدی! مانی به او پاسخ داد من به شما چه کرده ام؟ بهرام گفت : من سوگند خورده ام که تو را نگذارم به این کشور بیائی و با پرخاش به مانی گفت : تو برای چه کاری خوب هستی؟ زیرا نه به جنگ میروی و نه به شکار، شاید تو برای طبابت و درمان هستی که آنرا هم نمیکنی؟
مانی پاسخ داد: من به تو هیچ بدی نکرده ام؛ بسیاری از خدام شما را من از شیاطین و جادو نجات دادم و بسیاری را نیز از بیماری بلند کردم و عده کثیری را از انواع تب و لرز رهانیدم و بسیاری را که دم مرگ بودند دوباره (مداوا) و زنده کردم... در پایان این گفتگو فرمان حبس مانی داده شد. محرک اصلی بهرام در گرفتار کردن مانی کرتر موبد بزرگ (روحانی و مرجع تقلید) درباری بود که نفوذ زیادی بر شاه داشت.در کتاب مواعظ مانی قبطی نیز شرح آمدن مانی به حضور بهرام با تفصیل منازل مذکور است و بنابر آن کرتر سبب احضار مانی شده است.
مانی بیست و شش روز در حالیکه دست و پایش با زنجیر بسته شده بود در زندان گذرانید و عاقبت حلقه زنجیر را چنان تنگ کردند تا مرد. مانی در حدود سال ۵۲۵۲ میترائی برابر با ۲۷۷ مسیحی در گذشت، برخی برآنند که او را مصلوب کردند.تا چندی پیش از کتابهای مانی اطلاعی در دست نبود و هر چه در این باب گفته میشد از قول مورخان مسیحی بود و مربوط به مباحثات و مشاجراتی بود که میان ترسایان و مانویان صورت گرفته بود. البته مورخین ایرانی وعرب مانند : مفصل بن عمر، جابر بن حیان، طبری و محمد بن اسحق الندیم، مسعودی و یعقوبی اطلاعات بسیار گرانبهائی فراهم کرده اند.ولی در نیم قرن اخیر آثار فراوانی از مانویان در ترفن چین و به زبان سغدی بدست آمد که دایره نفوذ این آئین و دین را حتی تا به مصر نشان میدهد.

مانی در ابراز تعالیم دینی خود هفت کتاب نگاشته که چیز مهمی از آنها بر جای نمانده است. با تجربه و تحقیق عقاید مانویان معلوم میشود که وی افکاری از مذاهب بومی ایران مانند زروانی ، زردشتی، اساطیر بابلی ، عقاید عیسائی، طریقه گنوسی (بویژه از میان آنان عقاید رواقیون) و (صابئه) گرفته شده است که بنا بر آنچه او ادعا میکرده جنبه علمی دارد. (۲۹)

متفکر بزرگ شرق محمد اقبال لاهوری در این باب مینویسد : مانی یا به قول اردمان این گنوستیک شرک آفرین به ما میآموزد که همه چیزها از آمیزش دو اصل جاویدان نور و ظلمت از یکدیگر جدا و مستقل هستند.اصل نور متضمن ده مفهوم است:

حلم- معرفت- فهم- علم خفی- بینش- عشق- ایقان- ایمان- نیکخواهی-خرد.

بر همین شیوه اصل ظلمت پنج مفهوم جاویدان را در بر میگیرد:

میغ- دود- حریق- سموم- تیرگی

مانی علاوه بر این دو اصل آغازین آسمان و زمین را جاودانی میشناسد و معرفت — فهم-علم خفی- بینش-نسیم-آب-هوا- آتش و روشنی را به آن دو نسبت میدهد.ظلمت که بمنزله اصل مادینه هستی است پناهگاه شر است. این عناصر به مرور زمان تمرکز میابند و موجد یک شیطان زشت پیکر میشوند.اهریمن زشت پیکرنخستین پرورده زهدان آتشین ظلمت است منشا فعالیت عالم بشمار میرود و از آن لحظه ای که پدید میآید به خطه پادشاه نور یورش میبرد. پادشاه نور به قصد آنکه بلاگردانی بیابد انسان نخستین را میآفریند . پس ستیزه ای وخیم میان شیطان و انسان نخستین در میگیرد و به شکست انسان میانجامد. بر اثر آن شیطان (اهریمن) پنج عنصر ظلمت را با پنج عنصر نور می آمیزد.آنگاه پادشاه نور بدین امید که عناصر نور را از بند و زندان ظلمت برهاند برخی از فرشتگان خود را میفرماید که با آن عناصر آمیخته این جهان را بسازند.چون یورش ظلمت عناصر نور را با عناصر ظلمانی در هم آمیخته و آلوده کرده است خطه نور نیازمند رهایش یا فلاح است و در اینجا است که جهانشناسی مانی به مفهوم فلاح مسیحی میگراید. چنانکه جهانشناسی هگل از مفهوم تثلیث مسیحی مایه میگیرد.اما فلاح مانوی وابسته به دنیای جسمانی و مستلزم قتل و قطع نسل است.تولید مثل دوره اسارت نور را استمرار میبخشد و این به زیان نور است. در پرتو فلاحی اینگونه ذرات محسوس نور نرم نرمک از ژرفنای پیرامون زمین که خانه ظلمت است میرهند و به فراسوی خورشید و ماه میشتابند و سپس به پایمردی فرشتگان به خطه نور به جاودان خانه یا بهشت به آستانه پیدوزرگی (پدر عظمت) فرا میرسند...

مانی برای تبیین هستی از پنداشت زردشت که متضمن دو روح خلاق است روی برگردانید و با نظری مادی به این مسئله نگریست . بر آن شد که جهان زاده آمیزش دو اصل مستقل و جاودان است و یکی از این دو اصل یعنی اصل ظلمت نه تنها بخشی از مایه عالم است بلکه منشاء فعالیت نیز هست. فعالیتی خمود که چون لحظه مناسب فرا رسد باز شور و شر انگیزد.به این ترتیب میان جهانشناسی مانی و جهانشناسی کاپیلا آن حکیم بزرگ هندی شباهتی غریب هست.

کاپیلا آفرینش جهان را به سه عامل نسبت میدهد: ۱. ساتوا(نیکی) ۲. تاماس (تاریکی) ۳. راجاس (شور و جنبش)

از دیدگاه او هنگامیکه تعادل یا پراکریتی زدوده شد این سه با یکدیگر آمیختند و طبیعت را زادند.حکیمان دیگر هم در تبیین مسئله تشتت هستی نظر داده اند . مثلاً وران تاگرایان هندی با مفهوم مرموز مایا تکثر وجود را تبیین کردند و قرنها بعد لایب نیتس آلمانی نظریه اتحاد تمییز

ناپذیر آحاد را کلید این مسئله قرار داد. تبیین مانی از تکثر با اینکه کودکانه مینماید در سیر تاریخی انکارهای فلسفی برای خود مقامی دارد.اما یک نکته مسلم است و آن این است که مانی نخستین حکیمی است که جهان را معلول فعالیت شیطان و اساساً بد دانست.(۳۰)

مزدک پیامبر برابری

همی گفت هر کو توانگر بود   تهیدست با او برابر بود(۳۱)
چنانچه اندیشه میترا و زردشت باور به مهدویت و رسیدن ناجی داشت و پارسیان که زیر سلطه جابرانه ساسانیان توانائی قد برافراشتن نداشتند در انتظار ظهور سوشیانت (مهدی) لحظه شماری میکردند.نظام طبقاتی ساسانیان حکومت اشراف دربار و روحانیون (موبدان) را بر مردم تحمیل کرده بود و علیرغم اینکه شکافهای عمیق اقتصادی بروز کرده بود و مستمندان نادار برای امرار معاش خویش برده شاهزاده ها وبازرگانان و روحانیان بودند.امنیت اجتماعی نیز بر سرزمین حاکم نبود و ثروتهای ملی و دسترنج توده ها و دهگانان که صرف عیاشیهای دربار و فساد و مفتخوریهای روحانیت میشد بماند، که هیچ بانو و دوشیزه پارسی نیز امنیت نداشت زیرا با حرمسراهائی که درباریان برای خویش ساخته بودند جدا از ثروت زن و بازوی توانای اجتماعی یاور و همسر مرد را نیز در اختیار طبقه خویش در آورده بودند چنانچه دوازده هزار و به قولی سه هزار تنها زنان حرمسرا و خاص خسرو بودند که هر شاهزاده و بزرگزاده ای نیز کمتر از این را در اختیار نداشت.
خسرو (کسری) سه هزار زن در حرم داشته است و هر کجا دوشیزگان و بیوه زنان صاحب اولاد نشان میدادند به تصرف خود در میآورد. (۳۲) ابن بلخی نیز مینویسد: کسری به درجتی رسید در بزرگواری جباری و فرماندهی که ملکی را مانند او نبود و از جمله اسباب تجمل او دوازده هزار کنیزک در سراهای او بودند. از سریه (کنیز همخوابه شاه) تا مطربه و خدمتکار.ملوک ساسانی تنها دخترکان طبقه خویش را اسیر و کنیزک دربار نمیکردند بلکه حتی اگر تهیدست و دهقان ناتوان و یا کارگر خسته دلی را هم دختی بود در تصرف خویش در میاوردند. چنانچه حکیم ابوالقاسم فردوسی میسراید جناب بهرام گور تا چشمش به چهار دختر روستائی آسیابان میافتد هر چهار را از پدر میطلبد:
زهر چار پرسید بهرام گور
کز ایشان دلش اندر افتاد شور
که ای گلرخان دختران که آید
وزین آتش افروختن بر چه آید؟
یکی گفت : ای سرو بالا سوار
به هر چیز ماننده ای شهریار
پدرمان یکی آسیابان پیر
درین دام کهسار نخجیر گیر
هم اندر زمان آسیابان زکوه

بیآمد زنخجیر خود با گروه
بدو گفت بهرام کاین هر چهار
به من ده وزین بیش دختر مدار
بفرمود تا خادمان سپاه
برند آن بتان را به مشکوی شاه (۳۳)

در چنین زمان و شرایطی که قدرت سیاسی و ثروتهای ملـی و بـانوان و دوشـیزگان ایرانـی در خدمت دربار ساسانی و موبدان روحانی بودند، سوشیانتی دیگر در پی زردشت و مانی ظهور کـرد تا پیامبر و شورش انگیز پارسیان اسیر ستم شاه و دربار شد. (امید است که گرامی یـاران ملـی ایران نسبت به این مسئله تاریخی و این قلم بویژه در این مورد دلگیر از عشق شاهان کهـن بـه بانوان میهن نشوند.!!)

زردشت دوم پسر خرگان از نجبای فارس که در شهر پسا (فسا) تولد یافته بود پیام برابـری را در فضای ایران در افکند و بهترین، باوفاترین، فداکارترین شاگردان و یاران او مزدک پسر بامداد که روحیه ای انقلابی و پرتوان داشت توانست با فرموله کـردن اندیـشه زردشـت دوم پیـشوای رهائی پارسیان از قیود محدودیتهای طبقاتی شود.بسیاری از مورخان بـه اشـتباه زردشـت دوم پسر خرگان را با مزدک یکی دانسته اند اما چنانچه طبری نقل کـرده (و درسـت تـرین نظریـه میباشد) مزدک در پی زردشت دوم قیام مردم را رهبری کرده است و ایـن دو نـام هرگـز یکـی نبوده اند و میتوان گفت که زردشت دوم پیامبر و معلم انقلاب و مزدک بامـدادان رهبـر انقـلاب بوده است.مسئله دیگر که در قیام مزدک توسط ذهنهای ناتوان در طول تاریخ خوب درک نشده است مسئله شعارها و اهداف ، نظریات انقلابی وی میباشد. زیرا تنها بر اثر اینکه او منادی برابری انسانها بوده و بر این باور بوده است که تمامی انسانها باید در ثروتهای خدادادی شریک صاحب و مالک دسترنج خود باشند و زنها نیز در خانه تمامی مردان باشند نه تنها در اختیار درباریان؛ آنان (تاریخ نویسان نادان) را بجائی کشانده اند که مزدک را پیامبر فساد اجتماعی و ... بخوانند ولـی چنانچه در سطور قبل آمد در آنزمان ساسانیان با زن همچون کالا برخورد میکرده انـد و تمـامی زنهای میهن را در اختیار خود گرفته بودند چنانچه بهرام گور حتی از دخترکان آن آسیابان پیـر که عصای پیری و قوت تنگدستی او هستند نمیگذرد.پس شعار برابـری در ثـروت و زن شـعار و اقدامی انقلابی درست بوده که مزدک در شرایط خاص حاکم بر آنزمان ایجاب میکرده اسـت کـه مزدک آن اجتهاد گر بزرگ آنسان عمل کند. چنانچه طبری مینویسد : مزدک در مدریه واقـع در ساحل شرقی دجله محل کنونی کوت العماره تولد یافت.زردشت پسر خرگـان بـدعتی در دیـن مجوس آورده بود و مردم پیرو بدعت او شده بودند و مردی از اهل مدریه بنام مزدک پسر بامـداد مردم را به بدعت وی میخواند و از جمله چیزهائیکه به مردم میگفت و رواج میداد و بدان ترغیب میکرد: مساوات در مال و زن بود.(۳۴)

بی گمان آنچه را که طبری از آن بعنوان بدعت در دین یاد میکند چیزی که جز اجتهاد و بهسازی دین بر اثر تکامل و پیشرفت زمان نیست. کاری که رسالت تمامی پیامبران و پیشوایان راسـتین تاریخ بوده است و مسلماً در اوستا زمینه های این نوپردازی هم وجود داشته است.

ثعالبی مینویسد : مزدک میگفت که خدا روزی در جهان نهاد، تا مردم میـان خـود بـه مـساوات بخش کنند چنانکه هیچکس را بر دیگری فزونی نباشد ولی مردم بر یکدیگر ستم کردند و برخی برتری جستند. زورمندان ناتوان را شکستند و روزی و مال را همـه خـود برگرفتنـد.اینـک لازم

است که از دولتمردان بگیرند و به بینوایان دهند تا همه در مال یکسان شوند.هر کس را فزونــی درخواسته یا زن و متاع است حق او بدانها بیشتر از دیگری نیست.

برای صدور چنین حکم انقلابی مزدک نشانه ویژه ای از آئین کهــن دارد یعنــی در اوســتا نــشانه هائی برای اینچنین اجتهاد و نوپردازی ای موجود است. در وندیداد آمده اســت:اگــر همکیــشی، برادری یا دوستی پول، زن یا پند خواست باید کسی را که پول میخواهد، پول داد و آنکس را کــه خواستار زن است ، زنی به کابین سپرد و آنرا که خرد میجوید کلام مقدس یاد داد.
مسعودی مینویسد: مزدک اوستا (کتاب زردشت) را تاویل میکرد ... وی نخستین کس بود که به تاویل و باطن اعتقاد داشت... زندیک (زندیق) اصطلاحی نکوهش آمیز و به معنی گزارنده اســت و به مانویان و همانندان ایشان و بویژه پیروان مزدک که برای اوستا زند یا (گزارش) فراهم کرده بودند اطلاق میشود.(۳۵)مزدک هرگز مدعی دین جدیدی نشد بلکه او خود را ابلاغگر راســتین اوستا میدانست، ابلاغگری که توانا بود نــسبت بــه شــرایط زمــان، اوســتا را تفــسیر و تــشریح کند.خواجه نظام الملک که از دشمنان تاریخی مزدک گرائی میباشد به دانــا و اندیــشمند بــودن مزدک اعتراف میکند و مینویسد: مزدک از علم نجوم برخــوردار بــوده و لــذا در شــرایطی بنــام خویش آغاز به دعوت کرده که همه مردم چشم براه سوشیانتی از تبار زردشت بوده اند.
ابن ندیم که زردشت دوم را مزدک اول خوانده در مورد عقایدش مینویسد:
اندرز میداد که از خوشیهای زندگی بهره جوئید و از آنچه خوردنی و نوشیدنی است به برابــری و درستکاری خویش را سیراب سازید از تسلط بر هــم بپرهیزیــد و از میهمــان نــوازی هــیچ فــرو مگذارید.
محمد اقبال لاهوری در مورد قیام مزدک مینویسد: مزدک « پیامبر مردم گرای » (کمونیــست) که در عصر انوشیروان ساسانی (سده ششم مسیحی) میزیست در برابر تــک گرائــی زروانیــان عصر خود واکنشی کرد و نظری، دو گرائی آورد.(۳۶) مزدک مانند مانی بر آن شد که گونــاگونی اشیاء ناشی از دو اصل مستقل جاویدان است. یکی از این دو اصل شید (روشنائی) و دیگری تار (تاریکی) نام گرفته است. مزدک بر خلاف پیشینیان باور داشت که آمیزش یا جدائی نهــاد ایــن دو به عمد و اختیار مقرون نیست، بلکه محصول تصادف است. خــدا در نظــام فکــری مــزدک از احساس برخوردار است و در حضور سرمدی خود چهار نیروی اصلی دارد : تمییز- حافظه- فهم- سرور. نیروهای چهارگانه در چهار تن متجلی میشوند و این چهار تن بیاری چهار تــن دیگــر بــه جهانداری میپردازند. خصایص موجودات که باعث جدائی آنها از یکــدیگر میــشوند زاده نــسبت آمیزش نیروهای چهارگانه اند.ممتازترین جنبه تعالیم مزدک، مردم گرائی او اســت و بــی گمــان گرایش مانویان به جهانبینی میهنی در این مردمگرائی موثر بوده است. مزدک میگفت که : همــه افراد انسان برابرند، با جعل مفهوم مالکیت انفرادی مردم را به نامردمی میکــشانند بــا آنکــه بــه اعتقاد پیروان مزدک آتش مقدس بسخن درآمد و صحت رسالت مزدک را گواهی داد اما موبدان (روحانیون زردشت) که مخصوصاً جنبه اجتماعی آئین او را خوش نداشتند او و پیروان فــراوانش را کشتند.(۳۷)اوضاع نابسامان سیاســی، اقتــصادی، اجتمــاعی و حاکمیــت چنــد صــد ســاله ساسانیان موجب شد تا خیلی سریع توده های زحمتکش و خردمندان دانا که در اندیشه بیداری و رهائی مردم بودند به پیام انقلابی مزدک پاسخ مثبت گویند و در گرد او جمع آیند.

مردم همیشه چشم براه ناجی

بر اثر آغاز یک حرکت رهائی بخش انقلابی و تشکیلاتی در سرتاسر ایران از سوی مزدکیان پیـام برابری طلبانه زردشت دوم که از سوی مزدک رهبری میشد توانست شور انقلابی در میان مـردم همیشه چشم براه ناجی بیافریند و هر روز که میگذشت بر پیروان مزدک افـزوده میـشد. قبـاد پادشاه ساسانی که از سلطه لرزان و ناپایدار خویش باخبر بود برای حفظ حاکمیتش و جلـوگیری از سقوط سلسله اش توسط انقلابیون برابر طلب مجبور به پذیرش آئین مزدک شد. در پـی ایـن پذیرش نیروهای انقلابی بنیاد و ساختار نظام شاهنشاهی بکلی از هم پاشیده شـد تهیدسـتان و دهگانان ستمدیده بر اشراف، توانگران و روحانیون شوریده و بسیاری از پاسدارهای نظام طبقاتی که در برابر اقدامات انقلابی پیروان مزدک مقاومت میکردند نابود شدند و تمامی اموال آنها به نفع توده های تهیدست تقسیم شد.در زمان مزدک روحانیون از اقتدار افتاده و اکثرشان یا به نهضت جدید پیوستند یا دم از مخالفت زدند که در برابر قهر انقلابی نابود شدند یا هم از ایران به سـایر نقاط جهان گریختند... و بدون شک آن عده کم و معدود روحانیونی که چون قباد با اکراه و اجبار و برای حفظ جانشان به اندیشه نوین گرویده بودند اصلی ترین عوامل خیانت و سقوط و نـابودی مزدکیان بدست انوشیروان بودند.پـس از اینکـه مـدتی از پیـروزی انقـلاب گذشـت اشـراف و شاهزادگان و روحانیونی که بکلی از سیاست و مفتخوارگی کنار گذاشته شده بودنـد بـه توطئـه علیه آئین جدید مشغول شدند و وقتی در پی تحریکات و تهدیدات بسیار نتوانستند رای قباد را دیگر کنند و او را بر علیه مزدکیان بشورانند ، دست به کودتا زدند و جاماسب بـرادر قبـاد را بـر تخت شاهی نشاندند . در پی این کودتا، عناصر انقلابی مزدکیان برخـی دسـتگیر و بـسیاری بـه شهرهای دیگر گریختند و خود مزدک در آذربایجان مستقر شد.پادشاهی جاماسب دیری نپائیـد و شاید هم که وی نتوانسته بود بخوبی از عهده وظیفه ای که توانگران، درباریان و روحـانیون بـه وی محول کرده بودند برآید. بدینسان نوبت به فرزند قباد انوشیروان رسید و وی بر کرسی شـاه بنشست.(۳۸)خسرو انوشیروان عهود اردشیر بـن بابـک را در پـیش نهـاد و بـر آن شـد کـه وصیتهای او را بکار بندد. اردشیر موبدزاده (فرزند روحانی) بود و به مذهب مزدیسنی پایبنـد و در نتیجه در شریعت او اشخاصی مانند مانی و امثال او زندیق محسوب میشدند.
خسرو چون به تخت نشست گفت: مدار دولت بر دین مزدیسنی است و تا از اینکار فارغ نیفتد به هیچ کار دیگری التفات نتوان کرد و لشکر را باید کی در این اعتقاد شـبهتی نبـود و مـدبران را حاضر کرد (توانگران- درباریان و روحانیان) به حضور بزرگمهر ، کی وزیر او بود و ایشان را گفت بدانید کی این مزدک ملک میطلبد و پدرم از کار او غافل بود و مثل او همان مانی زنـدیق اسـت. کی جد ما بهرام ابن هرمز او را بکشت تا فتنه او از عالم فرونشست. اکنون تدبیر این مردمی باید کرد. شما چه صواب میبینید؟
همگان گفتند: ما بنده ایم و این اندیشه کی کرده ای، دلیل بر ثبات ملک انوشیروان گفـت : ایـن مرد تبع بسیار و شوکت تمام دارد و او را جز به مکر هلاک نتوان کرد و گرنه اینکـار بـر مـا دراز شود. اکنون این سه هفته دارید تا تدبیر کنیم و انوشیروان ، مزدک را پیغام داد کی مـا را معلـوم است کی تو بر حقی پدر ما متابعت توبه واجب میکرد. اکنون باید کی بر عادت نزدیک مـا آئـی و طریق راست معلوم ما گردانی و منزلت خویش نزدیک ما هر چه معمورتر دانی.مـزدک نزدیـک او

آمد و انوشیروان او را کرامتها فرمود بیش از حد و خویشتن در کفه او نهاد، کی این مزدک پنداشت کی انوشیروان را صید کرد و مدتی با هم بر این جمله میبودند چنانکه جهانیان انوشیروان را در زبان گرفتند از آنچه باطن حال نمیدانستند و هر کجا یکی بود از دعاه و اتباع مزدک سر بر آوردند و آشکارا دعوت میکردند...

انوشیروان یک روز او را گفت : بدانکه من از این حشم و خدمتکاران عمال و نواب خود سیر آمدم و میخواهم که به جای هر کسی از ایشان یکی از شما بگمارم.اکنون نسختی نویس به ذکر اعیان و سپاهیان و متصرفان و معروفان، کی از تبع تواند تا ایشان هر یک را به منصبی و شغلی گمارم و نسختی طبقات سپاهی و رعیت که در بیعت تواند تا هر کس را نظری و نیکوئی فرمایم.

انوشیروان با این نیرنگ تمامی اعضاء و هواداران سازمان انقلابی مزدک را که اکثرشان مخفی و کارهایشان محرمانه بود را خواست که بشناسد و تمامی را نابود کند. مزدک دو نسخت بر این جمله کرد: چنانکه افزون از یکصد و پنجاه هزار مرد برآمدند . پس انوشیروان گفت: مهرجان (مهرگان) نزدیک آمده است و میخواهیم هر کی از داعیان و سرهنگان و معروفان اتباع تواند جمله را بخوانی تا این مهرجان بدیدار ایشان کنم و همه را بر هر کارها و شغلها گمارم.

مزدک نامها بنبشت تا همگان روی به مدائن نهادند و انوشیروان با لشکر خویش قاعده نهاده بود کی روز « مهرجان » خوانی عظیم خواهم نهاد و مزدک اتباع او را اول بر خوان نشانم و من بر سر مزدک بایستم و سلاح برهنه در دست گیرم و شما همگان باید کی در زیر جامه ها سلاح پوشیده دارید پنهان و چون من مزدک را بکشم به اول زخم کی زنم ، شما شمشیر در نهید و همگان را بر آن خوان پاره کنید و همگان بر این اتفاق همدست شدند و فرمانها نبشت به همه شهرها و ممالک و در میان هر فرمانی نسختی از اتباع مزدک نهاد و فرستاد تا روز مهرجان (جشن مهرگان) آن جماعت را بگیرند و محبوس کنند.

چون مهرجان درآمد فرمود تا بر شط دجله، خوانی عظیم برنهادند و مزدک را در بالش نشاند و خود بر سر او ایستاد و دو هزار مرد از اعیان و مقدمان و اتباع مزدکی بر آن خوان نشستند و صد مرد سلاح در زیر جامع پوشیده پیرامون انوشیروان مرتب بودند تا او را نگاهدارند و دیگر لشکرها در رویه پیرامون مزدکیان کی بر خوان نشسته در گرفتند و انوشیروان تبرزینی در دست داشت (و بعضی گویند ناچخی) و اول کسی که تبرزین و ناچخ از بهر اینکار ساخت تا مزدک را بدان زخمی کند شمشیر نمیتوانست داشت و انوشیروان به یک زخم سر مزدک در کنارش کند و لشکرشمشیر ها برآهیختند و در آن زندیقان بستند و جمله را هلاک کردند و هم در آن روز هر کی در ممالک کسری بودند... گرفتار آمدند و آن را که کشتنی بود فرمود تا کشتند و هر کی بازداشتی بود فرمود تا حبس کردند و آن کس به جای آن بود کی توبه قبول شایسته کردن، کردند و جهان از ایشان صافی ماند. (۳۹)

چنانچه از نگارش ابن بلخی برمیاید گویا که جایگزین کردن جاماسپ کمکی به اشراف و دربار و موبدان نکرد تا مزدکیان را نابود کنند، لذا انوشیروان را به قدرت می رسانند تا با چنین نیرنگ خائنانه ای حدود یکصد و پنجاه هزار مرد را در یک روز در سرتاسر ایران قتل عام کنند. از سوئی اعتماد نابجای مزدک نیز خود اصلی ترین عامل قتل عام مزدکیان گردید. اشتباهی که در اکثر انقلابها پدید میاید و منافع مردم تهیدست را شدیداً تهدید میکند. مزدک در زمان قباد بر آن نشد تا ارتش دولتی را که از نظر تاریخ و نیز محتوای فکری پاسدار منافع درباریان ، توانگران، روحانیان بود را منحل نموده و ارتشی از مردم تهیدست و دهگانان هوادار خود را

جایگزین آن گرداند؛ زیرا هر انقلابی برای بقا و جلوگیری از توطئه های ضـد انقلابیـون نیازمنـد یک ارتش جدید و مردمی است که توسط همان عناصر هوادار انقلاب شکل گرفته باشد و اساسـاً هر انقلابی آنگاه پیروز خواهد ماند که قدرت سیاسی ، نظامی ، اقتصادی را تماماً به مردم منتقـل کند. بدینسان شورش و عصیان انقلابی مزدکیان اولین سوسیالیستهای جهان توسط دربار (شاه) و بازار (توانگران) و ملاها (موبدان) نابود میشود.
ولی شعله این انقلاب هر چند در آن مقطع در ایران خاموش میشود و بـه انوشـیروان بمناسـبت قتل عام صدوپنجاه هزار نفر از تهیدستان ، دهگانان ، خردمندان قهرمان ایـران لقـب دادگـر از سوی روحانیون اعطاء میشود و دوباره درباریان ، توانگران ، روحانیان کرسی های قدرت خـود را مستحکم و نظام طبقاتی را مستقر میکنند اما اندیشه برابری طلبانه مزدکیان ضد دربار و تـوانگر و ملا چون آتشی زیر خاکستر برای همیشه باقی میماند و هر گاه که فرصتی مییافت چنگـی بـر صورت حاکمان می کشید، گواه این سخن آنکه زندیق (نامی که دشنام و اتهامی برای مانویـان و مزدکیان و میهن دوستان بود) همچنان در فضای ایران میماند و حتی بعد از اسلام هم بـسیاری از انقلابیون به اتهام زندیق و زنادقه (مفسران باطن اهل کتاب و نوپردازان اجتهادگر) قتل عـام میشوند. بدنبال قتل عام و تحت شکنجه قرار گرفتن مزدکیان در ایران بسیاری به سـرزمینهای دیگر چون روم و شامات و انطاکیه پناه بردند و بی شک در هجرت و در غربت نیز بـه آرمانهـای آزادی و برابری طلبانه شان وفادار و پایدار ماندند و لحظه ها را میشمردند تا ناجی نوینی برخیزد و بر حول او خیمه زنند و سپاه آفرینند و ایران را از ستم دربار (شاه و تمامی کارگزاران و دبیران دولت) و توانگران (سرمایه داران و تجاری که ضعیفان و ناتوانان را به بردگی میگرفتند تا از رنج و زحمت و مشقت آنان گنجینه های خویش را فزونتر سازند) و روحانیان (که همـواره دسـت در دست شاه و سرمایه داران بهترین پاسداران منافعشان بودند بـا فتواهـا و احکـامی کـه صـادر میکردند و هم اینان بودند که بپاس باز گرداندن سلطه روحانیت و ثروت برگرده مردم انوشیروان را خدای ایران و دادگستر و ... لقب دادند) آزاد کنند.

گدای شهر نگاه کن که میر مجلس شد!

دیری نپائید که مردی از صحرای خشک و سوزان عربستان برخاست و با بهره جـوئی از شـرایط ویژه حاکم بر منطقه روم و ایران را در آتش قهر انقلابی جدید سوزاند و تاریخ را برگی بگـشود و بگفته حافظ شیراز گدای شهر ، میر مجلس شد.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا
فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد
به صدر مصطبه ام مینشاند اکنون دوست
گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

خیال آب خضر بست و جام سکندر
به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد (۴۰)
آنچه از قریش سوزان برخاست و با شراب خضری در جام اسکندری در جرعه نوشی شاه پارسیان (سلطان ابوالفوارس) شد از محمد بن عبدالله گدای شهر و یتیم تنهای عربستان و دین نوینی که او به ارمغان آورده بود نشات و حیات گرفته بود و چه زیبا گفت حافظ شیراز که گدای شهر میر مجلس شد!

جمع بندی ادیان پارسی

قبل از اینکه وارد بحث پیدایش اسلام بشویم بد نیست از ادیان پارسی از میترا تا مزدک یک جمع بندی کلی را عرضه کنیم:
الف : در گیومرثیسم و زروانیسم و مانویسم، حاکمیت دنیا از آن اهریمن است، البته با رخصت و رغبت پروردگار و جنگ بین اهریمن و انسان است بر روی زمین! و بدینسان در ادیان دیگر نیز اهریمن عنصر پلید و ناپاکی است که مانع خداوندگاری انسان است و تا مدتی معلوم و محدود میتواند در برابر انسان ایستادگی کند و انسان که دارای توانائی و اختیار نیز هست با راهنمائی پیامبران که از سوی خدا برای یاری رسانی او برگزیده میشوند در نهایت بر اهریمن پیروز خواهد شد و قیامت و رستاخیز لحظه پایانی عصر اهریمن و رسیدن انسان به خداوندی است که جاودانگی و بهشت نیز از آن اوست.
ب : در زردشتیسم انسان آفریده ای است که از ملکوت خداوند و این اندیشه به دوزخ و جنت و پل صراط (چینوت) و انسان و شیطان و ... باور دارد و ناجی و مهدی و فرشته رابط (جبرئیل – نریوسنگ) نیز حضور دارد . چنانچه ناجی و مهدی فریادرس (میترا – سوشیانت) نیز در تمامی ادیان پارسی موجود است و از سوئی آدم (گیومرث اولین انسان نیمه وحشی رو به تمدن و نیمه آگاه) و نوح (جمشید) وجود دارند و اساساً اینکه تقریباً اکثر این اندیشه ها بر این باور هستند که انسان نماینده خدا بر روی زمین است و رسالتش رزمیدن با اهریمن و نابودی ابلیس است.
ج : نکته تکامل اندیشه های پارسی، مزدک و یا زردشت دوم است که با شعار برابری و جنگ برای نابودی طبقات قیام میکند و آرمان و آرزویش برقراری جامعه آگاه و برابر به همت خردمندان – تهیدستان و دهگانان زحمتکش (زن و مرد) است.در اندیشه مزدک زن نیز از اسارت و ملکیت مرد بیرون آمده و هیچ مردی خود را مالک بر زنی نمییابد و کلاً تفکر گرفتن زن یا زن گرفتن از بین رفته و زن آزاد از اسارت و ملکیت یک مرد بوده و آزاد برای گزینش مرد خود در هر هنگامی.و کلاً در تفکر مزدک ازدواج و پیوند زناشوئی وجود نداشته و هر کس (زن و مرد) آنگونه زندگی میکند که خود میخواهد و کسی بر دیگری مالکیت و سروری بخاطر برتری جنسی ندارد!! گفتنی است که نیمی از همین آزادی گزینش که توسط مزدک طرح شده است نقطه ایده ال خوشگذرانی مردان است؛ که در اسلام محمد زیر افسانه حوریان و بهره وری بی مرز و بی اندازه مردان از زنان حتی از پسر بچه ها (غلمان). که البته اینها وعده هائی است که پیامبر اسلام برای آخرت (آخر جنگها و غنیمت گیریهای تازیان و یا فردائی که دین جدید در سرزمینهای دیگر گسترش یافته است) به جنگاوران خود میدهد.

پیدایش اسلام

پیامبر اسلام خطاب به سران قریش میگوید: میخواهم کلمه ای بگوئید که عرب مطیعتان شود و برعجم تسلط یابید.سران قریش نزد ابوطالب آمده و گفتند: ای ابوطالب تو بزرگ و سالار مائی در حق ما انصاف کن و برادرزاده ات را از ناسزاگوئی به خدایان ما بازدار و ما نیز او را با خدایش وامی گذاریم.ابوطالب بدو گفت : برادرزاده من، اینان سران و پیروان قومند و از تو انصاف میخواهند که به خدایشان ناسزا نگوئی و آنها نیز تو را با خدایانت واگذارند.پیامبر خدا گفت: آنها را به چیزی میخوانم که از دین خودشان بهتر است.ابوطالب گفت: به چه میخوانی ؟پیامبر خدا گفت: میخواهم کلمه ای بگویند که عرب مطیع آنها شود و برعجم تسلط یابند.ابوجهل گفت : آن چیست که ده برابر آن بگوئیم!پیامبر خدا گفت : لا اله الاالله .سران قریش نپذیرفتند و گفتند : چیزی جز این بخواه! (۴۱)

امی بودن پیامبر اسلام

پیامبر اسلام یتیم صحرای عربستان که با شعار لااله الاالله مبارزه سیاسی عقیدتی خویش را آغاز کرده بود پس از چند سال توانست اعراب را متحد ساخته و بزرگترین قدرتهای زمان خویش را نیز به زانو درآورد.آنانکه امی بودن پیامبر اسلام را به بیسوادی تفسیر کرده اند سخت در اشتباه و گمراهی بوده اند! امی در جاهلیت عرب به آن دسته از مردم و قبائلی گفته میشده است که اهل کتاب نبوده اند یعنی در برابر یهودیان ، مسیحیان ، زردشتیان ، مانویان و ... که کتاب داشته اند.قبائل و مردم بدون پیامبر جاهل و بدوی را امی میگفته اند. چنانچه از قدیم تا به امروز دوران قبل از محمد را دوران جاهلیت گفته و میگویند. بهمین دلیل است که در قرآن نیز آمده است : ما از میان امییون پیامبری برگزیدیم.یعنی جز خود پیامبر که امی بوده است مردم قبیله او هم امی بوده اند زیرا در بسیاری از آیات قرآنی از واژه امییون که جمع امی است استفاده شده است.پیامبر اسلام از قبیله و دسته ای از مردم بود که هرگز پیامبر و کتاب نداشتند، هر چند وی از سلاله اسماعیل است، اما تمامی پیامبران بنی اسرائیل و حتی عیسی از سلاله اسحاق فرزند ابراهیم که زاده سارا بودند بپا خاستند و پیامبر اسلام تنها کسی است که از نسل برده زاده (یعنی از هاجر خدمتکار سارا و همخوابه ابراهیم و پدر اسماعیل) میباشد.بدین رو امی بودن نه بمعنی بیسوادی بلکه بمعنی بی کتابی است که نه تنها به پیامبر اسلام بلکه به تمامی قوم او و دیگر قبائل صحرانشین بی دین و بی کتاب اطلاق میشده است.
از سوئی محمد تنها کسی است از میان فرزندان اسماعیل که ادعای پیامبری کرده است و دیگر رقبای تاریخی خاندان خودش را که موسی و عیسی و غیره (فرزندان اسحاق) بوده اند را نیز برسمیت شناخته تا بار تشکیلاتی سازمان خود را بالا ببرد. شخصیت زیرک پیامبر اسلام از همان اوان کودکی بخوبی در تاریخ ثبت است؛ و بدون شک وی که روحیه ای علم جو و دانش طلب داشته است از همان خردسالی که با کاروانهای تجارتی از مکه خارج شد، همواره در آموختن و یافتن اندیشه هائی تحول آفرین کوشا بوده است، و بی دلیل نیست که امروزه تمامی دانشمندان

و محققین تاریخی (چه یاران و چه بیگانگان) پیامبر اسلام را عنصری زیرک ، دانا، سیاستمدار و با کیاست یافته اند.وی از کودکی به بازار عکاظ میرفت و به اشعار و سخنان سخنوران و شعرا گوش فرا میداد و با رهبران یهودی – مسیحی ساعتها گفتگو میکرد.بخشی از آیات مکی بیانگر تقلید پیامر اسلام از قس بن ساعده که یکی از شعرا و سخنوران الله شناس بازار عکاظ بود میباشد.سفرهای پی در پی محمد به سراسر جهان در هنگامه شاگردی نمودن برای ابوطالب و خدیجه به وی امکان داده بود تا با تمامی آئینها و فرهنگها و گفتار بزرگان تاریخ آشنا شود...

باری دگر جهان در انتظار یک ناجی

در جاهلیت عرب زمینه بروز و تشکیل یک اندیشه توحیدی از مدتها پیش ملموس بود بویژه اینکه روشنفکران و علمای بسیاری بودند که به توحید در هستی باور داشتند و علمای ادیان یهودیت و مسیحیت نیز که از سالیان دراز امید بخش مردم به ظهور ناجی بودند نقش موثر تبلیغاتی در جهت شکل گیری اندیشه نوین داشتند. زیرا یهودیان و مسیحیان هر یک در انتظار ظهور نجاتبخش انقلابی خود که نشانه هایش در کتابهایشان آمده بود روزشماری میکردند!

عامر بن ربیعه گوید : از زید بن عمر و بن نفیل شنیدم که میگفت: من انتظار پیغمبری از فرزندان اسماعیل و از اعقاب عبدالمطلب هستم و بیم دارم که به زمان او نرسم اما به او ایمان دارم و تصدیق میکنم و به پیغمبریش شهادت میدهم...

من به طلب دین ابراهیم همه ولایتها را بگشتم و از یهود – نصاری و مجوس پرسیدم و همه گفتند : جز او پیغمبری نمانده است. (۴۲)

جنها به پیامبر اسلام می پیوندند

یک روز که عمر بن خطاب در مسجد پیامبر خدا نشسته بود یک اعرابی وارد مسجد شد و سراغ عمر را گرفت و چون عمر او را بدید گفت: این مرد (اعرابی) همچنان مشرک است و در جاهلیت کاهن بوده است.اعرابی به عمر سلام کرد و بنشست و عمر بدو گفت: آیا مسلمان شده ای ؟

اعرابی گفت: آری. عمر گفت : به ما بگو عجیب ترین خبری که شیطانت پیش از اسلام برایت آورده چه بوده است؟اعرابی گفت: شیطانم یکماه یا یکسال پیش از اسلام آمد و گفت: مگر نمیبینی که کار جنیان دگرگون شده ؟!

- جبیر بن مطعم گوید: در بوانه به نزد بتی نشسته بودیم و این یکماه پیش از بعثت خدا بود و شتری کشته بودیم که یکی بانگ زد: عجب را بشنوید که اشراق وحی برفت و شهاب سوی ما اندازد و این به سبب پیغمبری است که در مکه آید و نامش احمد است و هجرتگاه او یثرب است.

شایان ذکر است که کلمه مجنون از جن میاید و در اصل به معنی جن زده است نه دیوانه ! زیرا دیوانه در زبان عرب مهبول میشود نه مجنون!در جاهلیت عرب قدرتمندان و زبدگان اعراب که طبقه برتر را تشکیل میدادند ، چهار نوع بودند:

۱. سران و رهبران هر قبیله: اینان بخـاطر برخـوردار بـودن از امکانـات اقتـصادی- سیاسـی- اجتماعی نسبت به دیگر مردم در جامعه برتر بودند. (شورای قریش)
۲. رهبران دینی: (یهودیت – مسیحیت- کلیدداران کعبه و ...)
۳. شاعران و سخنوران
۴. مجنونها: مجنون کسی بود که باصطلاح جن در قالب او میرفت و او در ابتدا بحالت غش رفته و عرق کرده و بخود میپیچید و پس از چندی که بحال میآمد هم سخنان زیبائی بین نظـم و نثـر (سجع) میگفت و هم از قدرتی خاص برای از آینده خبر دادن و بیرون کردن جن از جسم دیگران و ... برخوردار میشد.
بر اساس آیات قرآن پیامبر اسلام از نوجوانی تا هنگامه اعلام پیامبری هر چهار نوع بالا را تقریباً امتحان و طی نمود و پس از گذر از این چهار مرحله بود که نبوت و رسالت خود را اعلام نمود.
- در رابطه با نوع اول و رهبری قریش بر کسی پوشیده نیست که پیامبر اسلام هر چند در یتیمی و به دور از آشیانه پدر و مادر خود بزرگ شده بود اما تمامی فامیل او از سران قریش بودند و چـه بسا در دراز مدت یعنی در بالای پنجاه سالگی میتوانست در کنار شیوخ کعبه مثلاً بجای ابوطالب بنشیند... بویژه اینکه پس از ازدواج با خدیجه یکی از بزرگترین ثروتمندان با نفوذ قریش گردیده بود و در شورای شیوخ قریش شرکت میکرد. اما اعلام نبوت زود رسش این شانس را از او گرفـت زیرا سران فرتوت قریش چون ابوجهل و ابولهب و ... با وی شدیداً مخالف شده و او را به جنـون (جن زدگی) متهم نمودند.
- نوع دوم که رهبری یکی از ادیان موجود آن زمان باشد هم نمونه های فراوانـی در نوجـوانی او بچشم میخورد که در پی گفتگوها و بحثهایش بـا رهبـران دینـی آنزمـان هـم یهودیـان و هـم مسیحیان او را تائید نموده و آینده ی نیکوئی را برایش پیش بینی نمـوده انـد. بـی شـک ایـن تائیدات هنگامی جدی میشد و ادامه مییافت که پیامبر اسلام بعنوان یک شخصیت قـوی، مبلـغ یکی از دو دین قدرتمند موجود میشد نه اینکه دین جدیدی را معرفی کند.
- نوع سوم و چهارم که شاعری و مجنونی میباشد نیز در بخشی از زنـدگی و گفتـار وی بمیـان آمده است و چنانچه طبری نوشته است: پیامبر اسلام در پی اولین گـویش خـود کـه سـوره یـا ایهاالمدثر بوده است به همسرش خدیجه گفته است که نمیداند شاعر و یا مجنون شده است؟
پیامبر اسلام به خدیجه گفت : به شاعری یا جنون افتاده ام. خدیجه گفت : ترا به خدا میـسپارم که خدا با تو چنین نمیکند شاید که تو پیامبر خدا باشی. (تاریخ طبری صفحه ۸۴۹)
پیامبر اسلام در هنگامه اولین گویش یا ایها المدثر چون عادت مجنونها (بمعنی مجنـون کـه در سطور قبل آمده توجه شود) بخود پیچیده بوده است و اساساً مدثر که بخود پیچیده شده معنـا میدهد برای حالت خلسه جن زده ها در زبان جاهلیت عرب استفاده میشده است.نمونه ای از این مجنونها هم اکنون در ایران و در شهرستان بجستان وجود دارد. چوپانی کـه خوانـدن و نوشـتن نمیداند به دکتر گورسی مشهور است. تا قبل از انقلاب بهمن قبله حاجات بسیاری بود و مردم از سراسر ایران برای دریافت رازها و ناشناخته ها و گم شده های خویش به او مراجعه می نمودند.
دکتر گورسی بناگهان در اتاق بزرگ خانه اش که دور تا دور آن حاجتمندان نشسته بودند ظـاهر میشد و بر تشک خود نشسته و بحالت غش میرفت پس از چند لحظه که بحال میآمد میگفت که تماس او با جنش برقرار شده و شروع میکرد به مداوای مردم و پرده گشائی از رازها و گـم شـده های آنان...

همکاری پیامبر اسلام با جن ها و نبرد با شعرا

چنانچه در تاریخ آمده است یک حالت توقف طویلی از اولین آیه قرآن تـا آیـات دیگـر وجـود داشته است یعنی از آیه مدثر که اولین بوده (و حالت شاعری و جن زدگی محمد در آن مشهود و مطرح بوده است) تا آیات بعدی چند سال طول کشیده است و این دوران هنگامه تفکر و اندیشه کامل پیامبر اسلام بوده است تا راه و هدف نهائی خود را انتخاب نماید و بدون شک چون شاعری و مجنونی در همان لحظه اول مورد پذیرش همسرش خدیجه که فـردی خداپرسـت و مـسیحی بوده است قرار نمیگیرد موجب میشود تا در نهایت راهی فراتر از چهار نوع یاد شده را با عنـوان رسالت و پس از آن نبوت دنبال نماید.بی شک اولین کسی کـه وی را بـرای پیـامبری تـشویق و تقویت میکند خدیجه است که حمایتهای بیشماری از سران مسیحیت را نیز که از خویـشاوندان وی بودند برای شوهرش جمع میکند. از اولین هنگامه اعلام پیامبری محمد مجنونها (جن زده ها) را فراموش نکرده و مدعی میشود که جنها به او پیوسته و رسالت او را تائیـد میکننـد و پـشت سرش نماز میگذرانند. (به قرآن و سوره جن مراجعه شود)بر خلاف جنها پیامبر اسلام با شـعرا (که با شعور و احساس سروکار داشتند) شدیداً درگیر میشود و جدا از آنکه پـس از قـدرتگیری دستور ترور بسیاری از شعرای تازی را میدهد در قرآن هم نیز از آنها به بدی یاد میکند.زیباست بدانیم که رسول و نبی باز خود مراحلی است متفاوت که پیامبر اسلام نسبت بـه شـرایط قـدرت یابی خود آنرا طی نموده است. یعنی اول رسول بوده و بعد اعلام نبوت نموده است.همچنانکـه در مرحله اول رسالت خود هدف از رسالتش را مختص ام القری (مکه و حومه آن)، بعد اعراب و پس از آن کل دنیا و بشریت اعلام نموده است.

خداپرستان عرب پیش از پیامبر اسلام

چنانچه گفته شد زمینه یکتا پرستی و توحید گرائی قبل از پیامبر اسلام در میان برخی از اعراب روشنفکر، نمایان بود و بسیاری از شعرا و دانـشمندان از بـت پرسـتی گریختـه و بـه توحیـد و یکتاپرستی نشسته بودند و بعضی از اعراب (قبل از پیامبر اسلام) به حضرت کبریای الهی ایمان داشتند و روز آخرین را تصدیق مینمودند و منتظر نبوت میبودند. از آنان کـه بـه توحیـد و روز حساب اعتقاد داشتند قس بن ساعده ایادی بود وی در پندهای خود میگفت : بـه خـدای کعبـه سوگند که آنچه تباه شد باز میگردد و اگر رفت روزی بازگشت مینماید.گفته های بعضی دلالت بر این دارد که وی به توحید و روز جزا اعتقاد داشته است:

« کلا بل هو الله واحد» حاشا که اوست خدای یگانه.

« لیس بمولود و لا ولد» نه زائیده شده است و نه زائیده.

« اعاد و ابدی » او بازگشت داد و او نخست آفرید.

« و الیه الماب غدا» و بازگشت همه بسوی اوست فردا.

(چنانچه در صفحات قبل گفته شد پیامبر اسلام روابط فکری نزدیکی در بازار عکاظ با قس بن ساعده داشته است و سوره قل هوالله احد که بیست سال پس از قس بن ساعده آمده است اقتباسی از همین سخن بالا بوده است.) و عامر در جاهلیت شرب خمر بر خود حرام کرد و موافق آن اشعار گفته:اگر شراب بنوشم برای لذت آن مینوشم - و اگر فرو گذارم آنرا پس، از عداوت و بغضی است که با او دارم - اگر لذت و زینت نبود نه او را میدیدم و نه او مرا میدید — مگر از جای دور سلب کننده است جوان را آنچه در دست اوست- و نیز برنده عقول مردم و مال آنها است. و از آنان که در جاهلیت (بجز یهودیان و مسیحیان) ایمان به خالق خود (الله) داشتند و به خلق آدم قائل بودند ، عبدالطابخه بن ثلعب بن وبره بود از قبیله قضاعه و مقال او در این نظم بر این معنی دال است:ترا میخوانم ای پروردگار به آنچه لایق هستی — خواندن شخص غریقی که چنگ به دستگیره زده است- چون تو اهل نکوکاری و حمد میباشی و صاحب خیر هستی و در ملامت عجله نکردی — و تو آن کس هستی که زنده نکرده است روزگار آنرا دوباره — و بنده ندیده است از تو در کار نیکو کراهتی — و تو قدیم و بزرگوار و اول هستی که ابتدا کردی به آدمی در زمان قدیم و تو آن کس هستی که مرا جای دادی در تاریکی — پس از تاریکی از پشت آدم در ظلمتها.و از کسان دیگر نابغه ذیبانی است که به روز شمار ایمان داشت و گفت ذات پروردگار آنان را اطعام کرد و دینشان را پایدار و استوار ساخت. پس امیدی ندارند جز به پایان کار.

زیاد بن معاویه بن صنباب ذیبانی شاعر جاهلی از طبقه اولی و از مردم حجاز و یکی از اشراف عهد جاهلی است و از توحید گران قبل از پیامبر اسلام زهیر بن سلمی مزنی است. وی در ردیف امروالقیس و نابغه ذیبانی است. او در خانواده شعر و ادب پرورش یافته پدر و خواهرش سلمی و خنساء نیز شاعر بودند. وی روزی به درختی برگذشت که بعد از خزان سبز شده بود، گفت: اگر از دشنام عرب اندیشه نمیکردم ایمان میاوردم به آن قادری که این درخت را بعد از خشک شدن و خزان زنده گردانیده و استخوانهای پوسیده آدمی را زود باشد که زنده گرداند.و بعضی از اعراب (که به رستاخیز باور داشتند) را چون وفات در رسیدی با فرزند وصیت کردی که شتر مرا با من دفن کنید و الا من در روز حشر پیاده باشم. (۴۳)

پس این نظریه کاملاً درست است که شرایط سیاسی، اجتماعی جاهلیت ایجاب میکرد پیدایش یک ایدئولوژی و اندیشه نوینی که هم بتواند به نداهای قلبی عالمان و کسانیکه منتظر ناجی خود بودند پاسخ بگوید و هم تکیه گاهی باشد برای تهیدستان و بردگان برای رهائی از بندگی و اسارت و هم پایگاهی متصل به عقل کل حاکم بر هستی برای روشنفکران؛ و خردمندانی که به توحید باور داشتند. اما نمیدانستند چگونه جمع شوند و تشکیل حزب بدهند و فلک را سقف بشکافند و طرحی نو دراندازند ، باشد.

پیامبر اسلام سنتهای جاهلیت را می پذیرد

چنانچه گفته شد با اینکه قبل از پیامبر اسلام بسیاری بودند که منفرد یا جمعی یکتاپرست و یا خرد گرا بودند ولی پیامبر اسلام بسیاری از عادات جاهلی تازیان را تائید نموده و وارد دین اسلام نمود.در جاهلیت عرب نکاح امهات و بنات و خالات و عمات را حرام میداشتند. (۴۴)

رسم سه طلاق دادن نیز از زمان جاهلی عرب مرسوم بود.اول کسی که سه طلاق به سه کرت منفرق گردانید اسمعیل بن ابراهیم بود و بعد از آن عادت عرب آن بود که سه طلاق گردانیدی

مادام که یک طلاق داده بودی اول کسیکه به آن زن نکاح کردی آن شخصی بودی و چـون سـه طلاق دادی مطلقاً منقطع شدی از آن شخص...
محمد بن سائب کلبی گفت: ودر جاهلیت به حج (بیت) و عمره و احرام میپرداختند.زهیر گوید :
و به خانه کعبه هفت نوبت و مسح: حجرالاسود وسعی میانه صفا و مروه اشغال مینمودند (۴۵)
عرب بتان را پرستیدند و بازگشتند به آنچه امتهای پیش از ایشان بر آن بودنـد و بتهـائی را کـه قوم نوح آنها را میپرستیدند و بنابر یادگارهائی که دهان به دهان از قوم نوح به آنان رسیده بود (از آن آگاهی داشتند) از زیر خاک برآوردند و با وجود این در میان ایـشان بقایـائی از (رسـوم) دوره ابراهیم و اسماعیل باقی مانده بود که از آن پیروی میکردند از قبیل تعظیم و طواف کعبـه و حج و عمره و وقوف بر عرفه و (مزلفه) و قربانی شتران و احرام به حـج و عمـره – بـا افـزودن چیزهائی در آنکه از آن نبود ... و خدا را در ضمن تلبیه یگانه میشمردند ولی شریک میکردند بـا او خدایان خود را؛ و خدایان خویش را ملک خدای (یگانه) قرار میدادند. (۴۶)
گویند در جاهلیت بعضی (عرب) غسل جنابت میکردند و مردگان خود را غسل میدادند...
گویند در جاهلیت به طهارتی که ابراهیم به آن مداومت نموده مواظبت کردنـدی و آن ده اسـت: پنج در سر و پنج در جسد.و در جاهلیت دزد را دست راست میبریدنـد و ملـوک یمـن و حیـره راهزنان را بردار میکشیدند. (۴۷)

پیامبر اسلام : بگوئید خدائی نیست جز خدای من و رستگار شوید

چنانچه در شرح ادیان پارسی آمد یکی از تلاشهای پیامبران وحدت ملتها با وحدت بخشیدن بـه خدایان بوده است و از ابتدای مبحث پیدایش اسلام با عنوان وحدت عرب و تـسلط بـر عجـم از طبری نقل شد که : پیامبر اسلام نیز هدفی جز وحدت اعـراب بادیـه نـشین زیـر پوشـش یـک ایدئولوژی یکتاپرست برای تسلط بر عجم نداشت و به قریشیان بارها تاکید میکرد که با وحـدت اندیشه وحدت عمل پدید خواهد آمد و با وحدت عمل ، جهان را در تسلط خویش قرار خـواهیم داد که چنان نیز شد!البته قبل از پیامبر اسلام دیگر پیامبران ابراهیمی نیز همـواره هـدفی جـز وحدت بخشیدن به قوم پراکنده خود برای کسب قدرت بیشتر و حاکمیت بـر مـردم بـا توسـل جستن به نیروی برتر خداوند نداشتند.

مدعیان پیامبری در هنگامه محمد

قبل از انقلاب پیامبر اسلام پیامبران ناکام دیگری هم پیدا شدند که چون از امکانات قبیله ای – مالی – فکری – سیاسی و ذکاوت پیامبر اسلام به دور بودند که کارشان به جائی نرسید: ابـوعمر امیه بن اباصلت ثقفی از شعرای معروف جاهلی در طائف بـدنیا آمـد، وی بـه خـصوصیات دیـن ترسائی و یهودی واقف بود ولی پیرو هیچیک از این دو مذهب نشد و اسلام را هم قبـول نکـرد و همچنین به آئین حنیفه باقی ماند. وی برای مدتی کوتاه دعوی پیامبری کرد امـا پیروانـی بـرای خود نیافت.

ابوالفرج اصفهانی میگوید که امیه داعیه نبوت داشت . چون از او در این مورد پرسیدند در پاسخ گفت: آدمی خالی از وسواس نیست و هر صاحب دعوی مایل است که امتی پیدا کند تا او را به پیامبری بپذیرند.او نخستین کسی است که کلمه اللهم را بکار برده است. این کلمه بعدها توسط پیامبر اسلام وارد دین اسلام شد.(۴۸)
شهرستانی در مورد چگونگی تبدیل کعبه به بتخانه اعراب مینویسد ابراهیم و اسماعیل به اقتضای وحی الهی اساس آن خانه را بر پا نمودند و در آن همه مناسبتهائی را که با بیت المعمور داشت رعایت کردند و مناسک و مشاعر را به طوری بنیاد نهادند که همه مناسبات میان آنها با شرع محفوظ بود و خداوند این خدمت را از هر دو قبول کرد و آن شرافت و بزرگواری تا روزگار ما و تا روز رستاخیز برقرارماند تا بر حسن قبول این خدمت دلالت کند.
پس عقاید عرب در این باب اختلاف پیدا کرد. نخستین کسی که در آن خانه بتها را نهاد عمر بن لحی بود . پس از آن در مکه سرور قوم خود شد و کارهای خانه به دست او افتاد به شهر یلقا واقع در شام رفت و مردمی را دید که بتها را میپرستیدند ... آنرا پسندید و بتی از بتهای ایشان را خواست. به وی هبل را دادند و به مکه آورد و در کعبه جای داد و با او اساف و نائله به شکل زوجین (زن و شوهر) بودند و مردم را به ستایش و نیایش آنها دعوت کرد که آنها را نزد خدای تعالی شفیع قرار دهند.

شعار لااله الا الله که ما به عنوان شعار توحید از آن یاد میکنیم ، خودش به تنهائی یکی از شاهکارهای پیامبر اسلام است
.شعار توحید شکل یافته از سه حرف (الف – لام – ه) است و این چهار کلمه که با سه حرف شگل گرفته است دنیائی از معنا را در خویش جای داده است.خود این سه حرف با هم کلمه اله (خدا) را تشکیل میدهند و بخش اول این شعار لا اله یعنی خدائی نیست و در بخش دوم با الاالله پاسخ نفی بخش اول را میدهد و میدانیم که الله همان اله است بعلاوه ال که در زبان عرب « الف و لام » حرف تعریف است و در ابتدای هر اسمی که درآید آنرا خاص و شناخته شده میکند.
و در اینجا محمد با این شعار تمامی خدایان را نفی میکند و خدای خودش که خدای وحدت – خدای توحید – توحید در هستی – هستی در توحید است را به اعراب معرفی میکند و به آنها میگوید که : ایماناً و عملاً اعتراف کنید که خدائی نیست مگر خدای من. ما چون در این نوشته بررسی تاریخی میکنیم برای شرح خدای پیامبر اسلام وارد مباحث عمیق عرفانی و فلسفی نمیشویم. اما در کتاب دینداری و خرد گرائی به شرح کامل این مسئله پرداخته ایم.

خرد در اندیشه پیامبر اسلام

خرد و خرد گرائی در شعار پیامبر اسلام جایگاه خاصی پیدا میکند و بگفته ای دین پیامبر اسلام بیش از هر دین دیگری خاکی عقلی و واقعی است و در این دین تاکید بسیاری بر خردمندان ، اندیشمندان و دانایان شده است و در قرآن هر چند از مسلم ،مومن و ... یاد میکند و به آنها در سخن گفتن خطاب میکند ! اما هر گاه از مسائل عمیق علمی و فلسفی سخن بمیان میاید، از اولی

الالباب ، اولی النهی ، راسخون فی العالم یاد میکند و برای آنها ارج و ارزش خاصی و احیاناً فراتــر از مسلمین ظاهری قائل است.
یکی از زیباترین مسائل واقع بینی پیامبر اسلام سلامهای نماز است. السلام علینا و علی عباد الله الصالحین درود بر ما « تمام مسلمانان » و بر پیوستگان به آرمانهای بنــدگان خــدا کــه کارهــای شایسته در جهان انجام میدهند.در اینجا خداوند و پیامبر اسلام با بلند نظــری انقلابــی، تمــامی انقلابیون — خردمندان و اندیشمندان دیگری را چه در سرزمینهای اسلامی و چه در سرزمینهای دیگر با انجام کارهای شایسته و خدمت به مردم و آرمانهای انقلابیشان عاشــقانه تــلاش و جهــاد میکنند را تائید کرده و همردیف مسلمانان میداند و به آنان درود میفرستد و همــه میــدانیم کــه اولین شعار پیامبر اسلام (بگفته ای) با علم و خواندن و چگونگی خلقت آغاز شد:
اقراباسم ربک الذی خلق...
بخوان به نام خداوندت که آفرید — انسان را از خون بسته آفرید — بخوان که خدای تو بخــشنده است — کسیکه آموخت علم را با نوشتن بقلم — آموخت به انــسان آنچــه را نمیدانــست. (۴۹)
برخی نیز اولین آیات را سوره مدثر دانسته اند. آن آیات هم شدیداً بر علم، آگاهی، ذهن شوئی از چند گانگیها و ناپاکیها تاکید دارد.
ای پیامبری که خویش را درلباس پیچیده ای (و در فکر و حیرتی) — برخیز و مردمــت را انــدرز ده — و بر بزرگی ، خدایت را یاد کن — و جامه شرک و جهل پوشیده بر تن جامعه ات را بــا پیــام آگاهی پاک کن — و از ناپاکی (و بت پرستان) بگریز. (۵۰)

« تشکل – تسلیح – تحریر »پیروزی انقلاب پیامبر اسلام در سه مرحله

پیامبر اسلام از آغاز تا پایان رسالتش سه مرحله دقیق و بسیار حساب شده را دنبــال میکنــد:۱.
مرحله اول: پیام رسانی و آگاهیبخشی برای تشکیل یک جمع و سازمان فدائی و جان بــر کــف و انقلابی و پایه ریزی یک حزب سیاسی، فکری . (مرحله آگاهی بخش ، تشکل)
۲. مرحله دوم : مسلح کردن اعضای سازمان - حزبش جنگهای تــدافعی و تهــاجمی. (مرحلــه تسلیح)
۳. مرحله سوم:آزادیبخش و رسیدن به اهداف سیاسی نظامیش و ساختن جامعــه ایــده الــش مدینه فاضله در یثرب بدست خود و یارانش (مرحله تحریر)

۱. تشکل : مرحله سازماندهی و آگاهی بخشی
پیامبر اسلام برای تشکل دادن به سازمان انقلابیش دعوت خود را از فامیل و بستگان نــزدیکش آغاز میکند و اولین عضو سازمانش خدیجه همسر مهربان و فداکار و ثروتمندش است کــه بــدون شک پیوستن خدیجه به پیامبر اسلام کمک اقتصادی، اجتماعی، سیاســی بزرگــی بــه وی بــوده است. و چه بسا شخص خدیجه بهترین مشوق پیامبر اسلام برای رسالت و نبوت بوده است.
ساختن تشکیلات و مرحله آگاهی بخش انقلاب پیامبر اسلام، دهسال بطــور انجامیــد و در ایــن مدت دهسال سازمان سازی و جمع آوری یاران صدیق و فداکار، همیــشه از برخــورد و درگیــری مسلحانه پرهیز میکرد و حتی خودش و بسیاری از یارانش در این مدت شــکنجه هــا - عــذابها و

فحاشی های بسیاری را تحمل کردند و هیچگونه دفاعی از خود نشان ندادنـد. پـس از خدیجـه، علی که مقیم خانه پیامبر اسلام بود به او پیوست. امـام علـی را از ۷ سـالگی پیـامبر اسـلام از ابوطالب گرفته بود و در خانه خود جای داده بود و پس از یکسال که علی پـسر خوانـده پیـامبر اسلام شده بود مسلمان شد. بدون شک پیامبر اسلام با برنامه ریزی حساب شده علی را به پـسر خواندگی خود پذیرفت تا در آینده از ذکاوت - قدرت و جایگـاه خـانوادگی وی اسـتفاده کنـد. همچنان کار تبلیغاتی پیامبر اسلام ادامه داشت تا اینکه قریشیان از رشد حرکت انقلابی وی آگاه شده و در پی برخوردهای شدید به ابوطالب پدر امام علی و عموی پیامبر اسلام مراجعه کردنـد و از وی شکایت نمودند: قریشیان یکی را که مطلب نام داشت پیش ابوطالب فرستادند کـه گفـت : اینک پیران و اشراف قوم میخواهند تو را ببینند .ابوطالب گفت : آنهـا را بیـار. و چـون بیآمدنـد گفتند : ای ابوطالب تو بزرگ و سالار مائی در حق ما انصاف کن و برادر زاده ات را از ناسزا گـوئی خدایان ما باز دار، ما نیز او را با خدایش واگذاریم.ابوطالب کس فرستاد و پیامبر اسلام بیآمد و بدو گفت: برادرزاده من اینان سران و پیران قومند و از تو انصاف میخواهند کـه بـه خـدایان ناسـزا نگوئی و آنها ترا با خدایت واگذارند.

پیامبر اسلام گفت : آنها را به چیزی میخوانم که از دین خودشان بهتر است.

ابوطالب گفت : به چه میخوانی؟

پیامبر اسلام گفت : میخواهم کلمه ای بگویند که عرب مطیع آنها شود و بر عجم تسلط یابند.

ابوجهل گفت: آن چیست ؟ که ده برابر آن را بگوئیم؟

پیامبر اسلام گفت: بگوئید لااله الا الله هیچ خدائی نیست جز خدای من!

نپذیرفتند و گفتند : چیزی جز این بخواه.

پیامبر اسلام گفت: اگر خورشید را بیاورید و در دست من بگذارید چیزی جـز ایـن نخـواهم... و خطاب به سران قوم گفت هر اول کسی که به من بپیوندد خلیفه من خواهد بود. هیچکس پاسخی نداد جز علی دهساله که از جای برخاست و گفت: من ! و قوم بخندیدند و .... (پـس از چنـدی) خشمگین برخاستند و گفتند : میخواهد همه خدایان را یکی کند! ابوطالب به پیامبر اسلام گفت: برادرزاده برو و هر چه میخواهی بگو. به خدا هرگز ترا تسلیم قریشیان نمیکنم.(۵۱)

حمایت ابوطالب از پیامبر اسلام بدون شک تاثیر بسزائی بر تقویت حرکت وی نهاد.جاهلان عرب که این حمایت انقلابی را دیدند بر آن شدند تا با شیوه جـاهلی خـویش فـردی را بـه ابوطالـب ببخشند و پیامبر اسلام را بستانند و نابود کنند تا حرکت فکریش نیز نابود شود! (درجه جهـل و وحشیگری جاهلیت در اینجا به حد اعلی میرسد!) وقتی قریشیان دیدند کـه ابوطالـب از یـاری پیامبر اسلام دست برنمیدارد و سر دشمنی و جدائی با آنهـا را دارد عمـاربن ولیـد را پـیش وی بردند و گفتند : ای ابوطالب اینک عمار بن ولید نیک منظرترین و شاعرترین جـوان قـریش، او را بگیر که عقل و کمک وی در خدمت تو باشد و فرزند خوانده تو شود و برادر زاده ات را که از دین تو و پدرانت بریده جماعت قوم را به پراکنده گی داده و عقلهایشان را سبک شمرده به ما تسلیم کن که او را بکشیم که مردی در مقابل مردی باشد.ابوطالب گفت : حقـا چـه بـد میکنیـد، پـسر خودتان را به من میدهید که او را غذا دهم و پسر خویش را به شما دهم که او را بکـشید، بخـدا هرگز چنین نخواهد شد...در این موقع بود که کار بالا گرفت و کـسان بـه مخالفـت بـا همـدیگر برخاستند و سخنان درشت گفتند و چنان شد که هر یک از قبایـل قـریش بـر ضـد مـسلمانان

خویش برخاستند و به شکنجه آنها پرداختند...ابوطالب چون رفتار قریش را بدید با بنی هاشـم و بنی عبدالمطلب سخن کرد و آنها را به حمایت از پیامبر اسلام خواند و آنها نیز با وی در حمایـت پیامبر اسلام هم سخن شدند مگر ابولهب که سر خلاف داشت و ابوطالب از رفتـار قـوم خـویش خوشدل شد و آنها را ستایش کرد و مدح پیامبر اسلام گفت تا در کارشان استوار شدند.(۵۲)

در پی حمایت ابوطالب و دو خاندان بزرگ بنی هاشم و بنی عبدالمطلب تشکیلات پیـامبر اسـلام قدرتی بزرگ یافت. خصوصاً حضور چهره های دلاوری چون عمر ، حمزه در میـان یـاران پیـامبر اسلام ترس و وحشت عظیمی در دل قریشیان افکند زیرا حمـزه و عمـر دو قهرمـان مـشهور و محبوب عرب بودند و عمر بعنوان سـفیر دیرینـه قـریش و حمـزه بعنـوان دلاوری برخاسـته از جایگاهی بزرگ و تاریخی دو بازوی مستحکم و بی رقیبی برای پیامبر اسـلام شـدند.بـا اینهمـه فشارهای اقتصادی و سیاسی، ارتباطی قریش و شکنجه و آزار تهیدستان و بردگان پیوسـته بـه پیامبر اسلام موجب شد تا محمد فرمان هجرت را برای برخی از مسلمین صادر کند تا هم اندیشه نوین بتواند پایگاهی در خارج کسب کند و هم با حمایت و همکاری نیروهای غیر عرب دامنه دین جدید گسترده تر شود.

هجرت

قبل از هجرت به یثرب پیامبراسلام به شهر طائف رفت تا شاید بتواند حمایت آنان را جلب نموده و در آنجا مستقر شود.اما سران شهر طائف او را به مسخره گرفتند و از شهر بیرون کردند پیـامبر اسلام از سران طائف خواست تا این واقعه را با کسی نگویند ، زیرا در جاهلیت پناه بـردن یـک قریشی به طائف (یا قبیله ای دیگر) خیانت و بریدن از طائفه محسوب میشد و مجازات آن مرگ بود، اما طائف این خبر را به مکه رساندند و جان محمد به خطر افتاد و بازگشتش به مکه مـشکل شد. بدین رو پیامبراسلام در راه طائف و مکه بماند و نماینده ای برای چند شخصیت بانفوذ مکـه فرستاد که : آیا به او پناه میدهند تا رسالت خود را ابلاغ کند؟اخنس بن شریق و سهیل بن عمرو تقاضای پناهندگی او را رد کردند اما مطعم بن عدی که درگیریهای دیرینه ای با قریش داشـت و در مکه قوی بود پناهندگی پیامبراسلام را پذیرفت و به او پناه داد.صبح روز بعد مطعم بن عـدی بهمراه پسران و برادرزادگان خود سلاح برگرفتند و به مسجد الحرام آمدند و بـه قـریش اعـلام کردند که پیامبر اسلام به آنها پناهنده شده است.ابوجهل که رهبری قریش علیه پیامبراسـلام را بعهده داشت از شجاعت و کثرت خویشاوند مطعـم بـن عـدی بتـرس آمـده و لـب فـرو بـست پیامبراسلام سعی کرد با تمامی سران قبائل مکه بـرای کـسب حمایـت آنهـا مـذاکره کنـد امـا هیچکس همکاری با وی را نپذیرفت از جمله:

- ملیح رئیس قبیله کنده
- بنی عبدالله رئیس قبیله کلب
- قبیله بنی حنیفه
- قبیله بنی عامر

و چندین قبیله دیگر که همگی همکاری با پیامبراسلام را رد کردند و همه این قبایل در هنگامـه قدرت گرفتن اسلام یا قتل عام شدند و یا هم بخشی از آنها برای حفـظ جـان خـود بـه اسـلام

گرویدند.پیامبر اسلام همچنان در هنگام حج مشغول تبلیغ و تماس با قبائل رقیب قریش بود تـا آنان را متوجه خود کند، اما نتوانست نیروی مقتدری را جلب خود کند، الا اینکه جوانانی از یثرب تحت تاثیر او قرار گرفتند چون: ایاس و سوید بن ثابت . اما در هنگامه مراجعـت بـه یثـرب ایـن جوانان توسط قبیله خود به قتل رسیدند. (به نقل از تاریخ الکبیر)
پیامبر اسلام تشخیص داده بود که بهترین جایگاه ترویج دینش یثرب است، بخاطر رقابت رقابت قبائل «اوس » و خزرج و در گیریهای یهودیان خداپرست (که چشم بـراه پیـامبری بودنـد) بـا مشرکان مقیم آن شهر. در این هنگامه آیات قرآن توجه خاصی به یهودیت داشته و حتی یهود را افضل (برتر) بر دیگر مردمان میخواند:« یا بنی اسرائیل ... انی فضلتکم علی العـالمین (آیـه ۴۷ بقره) ای یهودیان من به شما برتری دادم نسبت به تمامی جهانیان.

پیامبر اسلام برای جلب توجه یهودیان ثروتمند و مقتدر مدینه طائف و خیبـر، بیـت المقـدس را بعنوان قبله بجای کعبه بر میگزیند!

« سران قریش همسخن شدند که فرزندان و برادران و افراد قبیله خویش را از مسلمانی بگردانند و کار پیامبر اسلام سخت شد و بعضی دیگر ایمان به خدا را حفظ کردند و چون کار بر مـسلمانان سخت شد پیامبر اسلام بفرمود تا به سرزمین حبشه روند که در آنجا پادشاهی پارسا بود که او را نجاشی میگفتند و کسی به قلمرو او ستم نمیدید و سرزمین حبشه محل تجارت قریشیان بـود و چون مسلمانان در مکه آزار دیدند بیشترشان به آنجا رفتند و پیامبر اسـلام بمانـد و قریـشیان همچنان با مسلمانان بدرفتاری میکردند تا اسلام در مکه رواج یافت و کسانی از اشراف قریش به مسلمانی گرویدند.در شمار کسانی که بار اول به حبشه مهاجرت کردند اختلاف است، بعضی هـا گفته اند یازده مرد و چهار زن بودند. (۵۳)در میان مهاجرین اولیه به حبشه میتوان از عثمان بن عفان و همسرش رقیه دختر پیامبر اسلام ، عبدالرحمن بن عوف، عبـدالله مـسعود و عمـار بـن یاسر... نام برد. بعضی دیگر گفته اند مسلمانانی که بسوی حبشه مهاجرت کردند بجـز فرزنـدان کوچکی که همراه داشتند یا آنجا متولد شدند... هشتاد و دو کس بودند.پیامبر اسلام که توانسته بود یک مجتمع متشکل و سازمان یافته و فداکاری را بـسازد، بـر اثـر فـشارهای بـیش از حـد قریشیان در تلاش بود تا پایگاهی دیگر خارج از مکه برای خود و یارانش بیابد تـا بتوانـد خیلـی آزادانه تر اندیشه خود را گسترش دهد دراین راه از رقابتهای موجود در میان قبائل عـرب بهـره برد و در مراسم حج (حج در زمان جاهلیت) به نزد سران قبائل میآمد و دین جدیدش را به آنهـا عرضه میکرد.طبری مینویسد: پیامبر اسلام بدینگونه در هر موسم حج به نزد قبائل میرفت و آنها را به خدا و اسلام دعوت میکرد و خویشتن را با هدایت و رحمتی که آورده بود بـر آنهـا عرضـه میکرد و هر وقت میشنید یکی از عربهای شریف و معروف به مکه آمده پیش او میرفت و او را بـه خدا میخواند و خویشتن را بر او عرضه میکرد.گروهی از جوانان بنی الاشهل روزی به مکه آمدنـد و میخواستند با قریشیان بر ضد خزرجیان هم پیمان شوند، پیامبر اسلام خبر یافت ، بیآمـد ، بـا آنها بنشست و گفت: میخواهید که چیزی بهتر از آنچه به جستجوی آن آمده اید بیابید؟ جوانان بنی الاشهل گفتند : آن چیست؟ گفت: من پیامبر خدا هستم که مرا سوی بندگان فرسـتاده کـه آنها را به پرستش خدا و ترک بت پرستی بخوانم و کتابی به من نازل کرده است. از این قوم تنهـا

یک تن بنام ایاس مسلمان شد. باری دگر در موسم حج پیامبر اسلام کـه شـدیداً در پـی تبلیـغ آئین خویش بود در عقبه گروهی از خزرج را بدید و از آنان پرسید: شما چه کسانی هستید؟
گفتند از قوم خزرج هستیم.گفت : از یهود هستید؟گفتند : آری گفت : بیائید بنشینید تا با شـما سخن کنم.آنها پذیرفتند...
و خدای چنان خواسته بود که یهودیان دیارشان اهل علم و کتاب بودند و خزرجیـان مـشرک و بت پرست بودند و با یهودیان جنگها داشته بودند و هر وقت در میانه حادثه ای بـود، میگفتنـد: پیامبری داریم که بعثت او نزدیک است (باور به مهدویت و رسـیدن نـاجی) و روزگـارش فـرا رسیده و ما پیرو او میشویم و به کمک او شما را چون عاد و رام میکشیم و نابود میکنیم و چـون پیامبر اسلام با آن گروه سخن گفت به سوی خدا دعوتشان کرد با همدیگر گفتند « به خـدا ایـن همان پیامبری است که یهوریان میگویند مبادا پیش از شما به او بگروند.»
هر سال که میگذشت تعداد هواداران و پیوستگان به حزب پیامبر اسـلام بیـشتر میـشد و او در مدینه نیرومندتر میشد و هر از چندی یکبار، برخی از یارانش را که جانشان در مکه در خطر بـود روانه مدینه میکرد تا اینکه خود وی نیز بهمراه ابوبکر مکه را بسوی یثرب ترک کرد. چون بـرای اولین بار از دین پیامبر اسلام با عنوان حزب یاد میکنیم لازم بیاد آوریست که این نامی است که در خود قرآن به تشکیلات وی داده شده است (حزب الله) و حتی سوره ای از قرآن بنام احـزاب نامگذاری شده است...تمامی آیاتی که در مرحله (تشکیلات سازی ، آگاهیبخش) قبل از هجرت نازل شده است، آیات آگاهیبخش و راهنما برای مسلمین است که آنهـا را بـه پایـداری و مـدارا کردن با غیر مومنین تشویق میکند و بعضاً نیز نیایشهائی است بسیار زیبا و عرفانی.برای بررسی درست و آموزش صحیح از قرآن بایستی حتماً سه مرحله مبارزه و زندگی پیامبر اسلام را در نظر بگیریم زیرا اگر آیات قرآن را منقطع از این مراحل بررسی و تفسیر کنـیم مـسلماً بطـن ایـده و اندیشه و شرایط ویژه هر آیه را نخواهیم توانست شکافت! مهمترین کاری که انجـامش ضـرورت دارد مرتب کردن آیات قرآنی بر اساس این سه مرحله ی انقلاب پیامبر اسلام که کشف جدیـدی است میباشد و مسئله مهمتر ، آیات ناسخ و منسوخ را نیز نباید فراموش کـرد زیـرا بـسیاری از آیات قرآن مربوط به مسائل مقطعی دوران حکومت پیامبر اسلام میشده و پس از آن نسخ شـده است و به نوشته سیوطی علت اصلی اینکه خود پیامبر اسلام مجموعه آیاتش را در کتـابی جمـع آوری نکرد و مجموعه آثار خود را منتشر ننمود همین بودکه میخواست ناسخ و منـسوخ را جـدا کند اما اجل به او مهلت نداد و حتی قبل از مرگ وقتی بر بستر بود و از یارانش خواست تا کاغذ و قلمی بیاورند تا سفارشاتی بنویسد که پس از وی به گمراهی نیفتند یـارانش گفتنـد کـه محمـد (پیامبر اسلام) به هذیان گوئی افتاده و نمیداند چه میگوید ، لذا به حرفش گـوش ندادنـد... و در زمان خلافت عثمان کتاب وی جمع آوری شده و مجموعه آثار وی قرآن نام گرفت.قبلاً در کتـاب اجتهاد، نوپردازی در اندیشه نوشته ایم که عثمان بخاطردشمنی ای که با امام علی داشت، قـرآن وی را نپذیرفته و امام علی را تهدید به مرگ کرد. امام علی نیز برای حفظ وحدت اسلامی کتابش را بخانه برد، قرآن او فقط در دست فرزندانش میگشت و توده مردم ازآن بی خبر بودند. چنانچـه در تاریخ آمده است عثمان نام امام علی را که چندین بار در قرآن آمده بـود حـذف نمـوده و در چند مورد هم علی (نام) را با علی (حرف اضافه) تعویض نمود.

نیایشهای قرآن

بخشی دیگر از آیات قرآنی نیایشهای زیبا و باشکوهی است که بی شک به همین مرحلـه اولیـه تشکیلات و سازماندهی اسلام مربوط میشود. این آیات از شیوائی و زیبائی و زبـان سـحر آمیـز خاصی برخوردار است. نیایشهای قرآن در طول تاریخ ایـران بعـد از اسـلام پناهگـاه محکـم و استواری برای تصوف و عرفان بوده است.آیات نیایشی قرآن که از انسان و خدا سخن میگویـد و احیاناً ترسیم هستی و وسیله ارتباط آفریننده و آفریده است از شاهکارهای ادبی زبان عرب بوده که تلاوت آن تا بود بشر جاودان خواهد بود.

۲ - تسلیح

مرحله دفاع و مبارزه مسلحانه

پس از استقرار پیامبر اسلام در مدینه و بستن قراردادهای همکاری با قبائل و خانـدانهای مقـیم آن شهر نیروی اسلام برتری فزاینده ای گرفت و از آن سو قریشیان در مکه تمامی امـوال بجـای مانده از مسلمانان را مصادره کردند و مسلمین بسیاری را که فرصت گریـز نداشـتند را زنـدانی کرده بودند و قریشیان هر گاه یکی از مسلمین را در خارج ازمدینه مییافتند که تنهـا بـود وی را مورد آزار و اذیت قرار میدادند و در چند مورد مسلمین را در خارج از مدینه کشتند. در این برهه مهاجرین و انصار شدیداً خشمگین شده و بر مدارا کردن و صبوری پیامبر اسلام اعتراض کردند و خطاب به پیامبر اسلام گفتند: ما قبل از اینکه مـسلمان شـویم سـرفرازتر از امـروز بـودیم، بـه هیچکس اجازه نمیدادیم که به ناموس و به فرزند و مال ما تجاوز کند... ما هر روز شـاهد چپـاول اموال و دارائیهایمان توسط قـریش و قتـل عـام فرزنـدان و همـسرانمان و بردگـی دختـران و خردسالانمان هستیم و تو هیچ مقابله ای با آنها نمیکنی و به ما فرمان جنـگ و دفـاع نمیـدهی! خصوصاً دلاورانی چون حمزه و عمر که سالیان سال به شجاعت و رشادت شهره اعراب بودند هـر دم به او انتقاد میکردند تا اینکه آیات جهاد خوانده شد و به مسلمانان اجازه داده شد تا در برابـر هجوم و چپاول قریش اقدام مسلح کنند و با آنها بجنگند و به کاروانهایشان حمله کننـد و حتـی در بسیاری از موارد (پس از حمله ها) پیامبر اسـلام دسـتور تـرور (اعـدام انقلابـی) شـعرا و جنگاورانی که تبلیعات و تلاشهای جدی و سازمان یافته ای را علیه محمد انجام میدادند را صادر کرد.

ریشه ترور در اسلام

ریشه ترور در اسلام به خود پیامبر این آئین باز میگردد زیرا در اسلام ترور مخالفین بـا دسـتور شخص محمد صادر میشد و اکثراً توسط نزدیکترین افراد، شخص مخالف به قتـل میرسـد. اکثـر ترورهائی که توسط مسلمانان اولیه انجام شده است مربوط به شعرا و جنگاوران مخـالف اسـلام بوده است که اکثراً هم کلیمی بوده اند و حتی در میان آنان ، بانوانی هم بچشم میخورد.

کعب بن زهیر شاعر معروف عرب ؛ با اشعار نافذ و محکم خود پیامبر اسلام را هجـو کـرده بـود. چنانکه میدانیم شعر کارگرترین حربه در روح و حتی اندیشه و عقیده عرب بـشمار میرفـت و از

این رو پیامبر اسلام دستور داده بود : هر جا او را ببینید بکشید. (۵۴)وی توسط یکی از اعـضاء خانواده اش که به پیامبر اسلام پیوسته بود بطور مخفیانه کشته شد.
ابوعفک شاعر و عصاء دختر عمیر که زن خوش قامت و خوش صدا و چکامه سرائی قـوی بـود و کعب بن الاشراف (از طرف مادر از یهودیان نضیر) نیز که یکی از شعرای مشهور و بـزرگ تـازی بود ، هجویه هائی پیاپی علیه پیامبر اسلام میسرودند و در شهر پخش میکردند . کعـب بـیش از همه نیش میزد هنگامیکه مژده فتح بدر را به مدینه آوردنـد گفـت دروغ اسـت... پـس از آنکـه دانست خبر راست است به مکه رفت و آنجا، مرثیـه هـائی در مـرگ کـشتگان بـدر میـسرود و میگریست و سپس به مدینه بازگشت ، با این همه پیامبر اسلام تحمل میکرد اما کعب دسـت بـه کاری زد که مسلمانان و مردان غیرتمند عرب را در آن ایام بی تاب ساخت و جانشان را آتـش زد و آن این بود که وی در آغاز قصاید هجویه اش با زنان مسلمان تـشبیب و تغـزل کـرد و پیـامبر اسلام که از این خبر مشتعل شده بود گفت :
چه کسی خبر مرگ او را به من میآورد؟ (دستور ترور) گروهی از جمله برادر رضـاعی خـودش، کعب را به حیل کشتند . عصماء (که شاعره بود) و ابوعفک را نیز خویـشاوندان مـسلمان شـده شان به قتل رساندند. (۵۵) قرآن نیز که بایستی آیاتش مرحله بـه مرحلـه از حیـات سیاسـی انقلابی پیامبر اسلام تحلیل و بررسی شود در این هنگامه از مرحله پیام آگـاهیبخش و دسـتور مدارا و میانه روی با غیر مسلمین به مرحله جنگ و نبرد تبدیل میشود.
در مرحله اول که پیامبر اسلام به فکر گردآوری پیروان خود میباشد قرآن میگوید : لا اکراه فـی الدین (مردم در گزینش دین خود آزادند) و یا لکم دینکم ولی دین (شما دیـن خـود را داشـته باشید و من دین خودم را) و در مرحله دوم که مبارزه مسلحانه و دفاع و حمله میباشد چهره ای خشمانه و جنگاور به خود میگیرد و به مسلمین دستور نبرد ، دفاع و حمله میدهد. و حتی بـرای تصاحب غنائم جنگی در ماه حرام هم دستور حمله و جنگ میدهد. جنگ و خونریزی و تـصاحب اموال دیگران و همخوابگی با زنان اصلیترین سرگرمی و تفریح و افتخارشان بـود بهمـین دلیـل چون جنگ مهمترین مشغولیات آنها بود ، تعطیلاتی هم برای نجنگیدن داشتند مثلاً دانشجویان و دانش آموزان که بمدرسه و دانشگاه میروند در سال سه ماه تعطیلی دارند و تازیان هم دو ماه ، محرم و صفر ، ماههای تعطیلی شان برای آسودگی از جنگ بود.!!
تاکنون هیچکس برای تحلیل قرآن به مراحل سه گانه خاص زمان پیامبر اسلام توجه نکرده است و ما برای اولین بار در تاریخ این نظریه را تشریح میکنیم. اسلام به مسلمانان اجازه میدهـد هـر گاه که مورد هجوم و حمله واقع شدند از خویش دفاع کنند و حتی قرآن بمسلمین اجازه میدهـد تا در ماههای تعطیلی از جنگ (شهر الحرام) هم با غیر مسلمین بجنگند و دارائـی هـای آنـانرا تصاحب نمایند... البته یک آیه هم در قرآن هست که قتل ناحق یک نفر (هر که میخواهد باشد) را مساوی با قتل همه انسانها میداند.
« کسی را نکشید که قتل ناحق را خدا حرام کرده است مگر اینکه به حق باشد.»
و در پی همین آیه توضیح می دهد که اگر مظلومی کشته شود صاحب خون حق دارد که قاتـل را مجازات کند:« و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطانا» (۵۶)
و در جای دیگر تاکید میکند که اگر کسی مومنی (به هر اندیشه و عقیده) را عمداً و بـی گنـاه بکشد در آتش انقلابی خواهد سوخت:« و من یقتل مومناً متعمداً فجزاوه جهنم »

میدانیم که مومن، یعنی عنصری که به اندیشه و دین و حزب و عقیده ای پیوسته باشد اطلاق میشود و اینجا بحث روی ایمان نیست خصوصاً که انسان و پایه اندیشه اسلامی توحیدی است یعنی باور به توحید در هستی و هستی در توحید. باری آنگاه که جان و منافع مردم بر اثر ستم یک گروه به خطر میافتد بر همه کسانیکه به آرمانها مردم ایمان دارند، فرض است که سلاح بدست گرفته و مبارزه کنند:« یا ایها الذین آمنوا خذو حذرکم فانفروا ثباتاً و انفروا جمیعا» (۵۷)

در اندیشه پیامبر اسلام مبارزه مسلحانه تا موقعیکه دشمن آرام نشسته است و همچنان بقتل و غارت مشغول است مشروع است:« و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا »
در راه خدا که راه مردم است بجنگید با کسانیکه با شما میجنگند و تعدی مکنید.
و بدنبال همین آیه، قرآن وظیفه همه مسلمانان تاریخ را برای مبارزه مسلحانه مشخص میکند و تصریح میکند که گروه ستمکار و جنایتکاری را که قاتل فرزندان و پدران و مادران شما هستند در هر کجا که یافتید بکشید.«بکشید آنان را هر کجا که بدانها دست یافتید و بیرونشان کنید از جائیکه بیرون کردند شما را.»
قرآن دستور میدهد که اگر در اماکن مقدس نیز آنها به شما حمله کردند و در بیمارستانها و مساجد هم شما را راحت نگذاشتند شما اجازه دارید که مقابله به مثل کنید:« در مکان مقدس (مسجد الحرام) با آنها بجنگید اما اگر آنها با شما نبرد کردند ، پس بکشیدشان که پادافره حق پوشان چنین است.»
« چه میشود شما را (مفتخوران تن پرور آسوده طلب) که در راه خدا که راه ضعیف نگاهداشته شدگان از مرد، زن و کودک است ، نمیجنگید؟ کسانیکه فریاد میزنند :« خداوندا ما را از این ستمکده ایکه همه ظالم هستند بیرون کن و از میان مردم یاوری از میان خلق قرار ده »
پیمانهای پیامبر اسلام با راهزنان عرب

در پی همین آیات خشن و تند جهاد و دفاع، پیامبر اسلام بر آن شد تا برای تامین اموال مصادره شده مسلمانان در مکه و تقویت بنیه مالی مدینه به کاروانهای قریش حمله کند.در حمله به کاروانهای قریش، ابوذر که از قبیله راهزنان غفار بود نقش موثری در برنامه ریزی هجومها داشت.
پیامبر اسلام در ابتداء حمزه عموی خویش را بفرماندهی یک گروهان نظامی مامور اینکار کرد. اما قبائل بین راه مکه و مدینه که همپیمانان قریش بودند و از عبور کاروانهای قریش منافع مادی و نظامی نصیبشان میشد از حمله مسلمین به کاروانها جلوگیری کردند. پیامبر اسلام یکبار دیگر سعد ابن ابی وقاص پسر دائی خویش را بفرماندهی یک گروهان دیگر به صحرا فرستاد اما این بار هم مسلمین نتوانستند به کاروانهای قریش حمله کنند هر چند در جنگ با قبائل بین راه غنائمی بدست آوردند...
پیامبر اسلام بر آن شد تا با برخورد فکر و مذاکره سیاسی و انعقاد قرار دادهائی رهبران قبائل صحرانشین را که احیاناً یا خود راهزن و یا پلیس کاروانها بودند را جلب خویش کند که در اینکار موفق شد و توانست با گفتگو و عقد پیمانهائی حمایت بخشی از رهبران قبائل از جمله : غفار، بنود مدلیج و بنودمره را بدست آورد و با سپاهی بیشتر از گروهانهای حمزه و سعد ابن ابی وقاص از مدینه به قصد حمله به کاروان قریش خارج شد.

لازم به یادآوری است که ابوذر که از قبیله غفار بود تلاش و راهنمائیهایش برای همپیمانی قبیله اش با پیامبر اسلام بسیار موثر بوده است و قبیله بنومدلیج نیز بت پرست بودند، که تنها پیمان نامه نظامی با پیامبر اسلام بستند تا از غنائم بدست آمده از راهزنیها سهمی داشته باشند یعنی در پی حمله و غارت کاروانها آنچه بدست می آید را با آنها تقسیم میکردند.
پیامبر اسلام از اولین هجومش به کاروانهای قریش واژه های جدیدی را که نشانه مذهبی داشت بجای واژه های متداول سابق بکار برد و راهزنی کاروانها و هجوم به قبائل را غزوه و دستاوردهای حملات راهزنی ها را غنائم نامید. بجز اولین حمله به کاروان قریش که به تلافی اموال مصادره شده مسلمانان در مکه صورت گرفته بود؛ پیامبر اسلام در چند سال قدرتش شصت و سه غزوه انجام داد که فقط جنگ خندق تدافعی بود و در بقیه غزوات همواره مسلمین به شهرها و قبائل حمله میکردند که غنائم بسیاری را بدست میآورند...

اولین غزوه (هجوم نظامی)

باری کاروانی که بسوی مکه میآمد و پیامبر اسلام بر آن شده بود تا به آن حمله کند تحت هدایت ابوسفیان بود و سازمان جاسوسی قریش که از حمله پیامبر اسلام مطلع شده بود به ابوسفیان اطلاع داد تا راه کاروان را عوض کند تا با پیامبر اسلام برخورد نکند، کاروان سالم به مکه رسید اما قریش با یک سپاه بزرگ بسوی لشکر سیصد و سیزده نفره پیامبر اسلام روانه شد و سپاه پیامبر اسلام که برای زدن کاروان آمده بود ناچار به مقابله با قریش شد. زیرا اگر به مدینه بازمیگشت ، قریش علیرغم اینکه در سرزمین خود مسلمین به آنها حمله میکرد، تمام اموال و خانه های مسلمانان در مدینه را هم مصادره و ویران میکرد.این جنگ که بدر بزرگ (دو حمله ناکام پیش از بدر یک و دو بود) نام گرفته است با پیروزی مسلمانان به پایان رسید و ابوجهل فرمانده قریش که از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام بود و بسیاری از سران مکه از جمله « پسر ابوسفیان » و پدر هند (همسر ابوسفیان) کشته شدند.این جنگ که سومین درگیری مسلحانه اسلام بود بخاطر اهمیتش عنوان اولین جنگ منظم پیامبر اسلام را بخود اختصاص داد که خود بتنهائی نیازمند نگارش کتابی است. زیرا تحول عمیقی در بنیادهای قدیم و سنتهای کهن اعراب بر جای گذاشت زیرا که سابق، جنگهای قبائل برای دفاع از خویش و انتقام خونهای عزیزانش بود. اما این بار برای اولین بار در تاریخ تازیان، عزیزان در برابر هم ایستادند و پدر به روی پسر شمشیر کشید و پسر به روی پدر و برده به روی ارباب و ...

امت واحد = حزب واحد

امت واحد، این خود برخاسته از اندیشه وحدت طلب و تک حزبی پیامبر اسلام بود برای ساختن حزب واحد در برابر سنتهای طبقاتی جاهلیت عرب؛ که خویش را برتر از دیگری میدانست و ...
اما پیامبر اسلام با جایگزین کردن واژه و ساختمان امت و حزب به جای قبیله، قوم، طایفه و خانواده یک رهبری مرکزی و یک حزب متحد و فراگیر از قبائل پراکنده و در حال جنگ تازیان

ساخت.در امت همه انسانها با هم برابرند و از حقوق یکسان برخوردار و هیچکس نسبت به دیگری برتری ندارد الا به پرهیزکاری و ایمان. در امت همه مردم بایستی اسوه و امام باشند ! اسوه هائی از انسانهای کامل خویش شناخته بخدا رسیده.در پی استقرار حکومت بنی امیه بویژه از هنگامه عثمان برابری اسلامی که توسط محمد برنامه ریزی شده بود از بین رفت.

پیامبر اسلام و آئیننامه اسرا

پیامبر اسلام شخصیتی باهوش و زیرک بود و سعی میکرد همه را از خود راضی نگهداشته و سپاه اسلام را پرتر کند. برای اولین بار پیامبر اسلام در جاهلیت عرب و دنیای چهارده قرن پیش، انقلابی دیگر نسبت به حقوق زندانیان جنگی آفرید. تا آن زمان زندانیان جنگی جزو اموال و غنائم محسوب میشدند و سربازان فاتح حق داشتند که اسرای خود را بکشند یا بفروشند و یا به بردگی بگیرند، اما پیامبر اسلام آئیننامه جدیدی وضع کرد:

۱. هر اسیری که ده کودک مسلمان را با سواد کند آزاد میشود.

۲. خانواده هر اسیری نسبت به مقتضیات و شرایط مالی اش میتواند با پرداخت مبلغی ، اسیر را آزاد کند.

۳. اگر خانواده اسیر امکان مالی ندارد با تقدیم اسلحه و ابزار جنگی میتواند اسیر خویش را ازاد کند.

پیامبر اسلام تاکید کرد که مسلمانان باید بخوبی از اسرا پذیرائی کنند و آنها خوب بخورند و خوب بپوشند.اسرا معمولاً برده و نوکر مسلمین بودند و زنان اسیر حتی اگر شوهر داشتند بر اساس آیه قرآن در مالکیت سپاه اسلام در آمده و بین مسلمین تقسیم میشدند و شوهر سابق حتی اگر کشته نمیشد نمیتوانست با زنش ارتباط داشته باشد.پیامبر اسلام با تحویل هفتاد تن از اسرای جنگ بدر به قریش حدود سیصد هزار دینار گرفت که با این پول و غنائم بسیار دیگری که توانسته بود بدست آورد، صندوق مدینه را غنی کرد و توانست امکانات نظامی بیشتری برای آینده آماده کند، اما بدون شک پس از آنکه جنگها شدت پیدا کرد بی نظمی خاصی پدید آمد و بویژه اینکه پس از وفات پیامبر اسلام در جنگهای بعدی تازیان تمامی ملتهای شکست خورده را به بردگی و بندگی کشاندند.

مشاوران ایرانی . رمی و حبشی پیامبر اسلام

در صفوف مسلمانان مدینه سه چهره سرشناس از سه نقطه جهان وجود داشتند که مسلماً یاران بسیاری نیز (از هموطنانشان) در کنارشان بوده اند و نقشهای موثری در فراگیر نمودن حزب پیامبر داشته اند:از ایران « روزبهان مهیار » (سلمان پارسی) از حبشه « بلال » و از یونان «صهیب»

این افراد و تازیان بسیاری در بسیاری از موارد مورد مشاوره پیامبر اسلام قرار میگرفتند و خدمات بسیاری به پیامبر اسلام کردند چه از حیث فکری و چه نظامی. بدون شک سلمان، بلال و

صهیب در کنار حمزه، ابوذر و عمر از بهترین مشاوران پیامبر اسلام بوده اند و چنانچه در کتاب « قرآن سروده ای بسبک پارسی » نوشتیم آیات بسیاری از قرآن نیز از زبان این مشاوران جاری شده است و واژه های فراوانی از پارسی – یونانی – حبشی و عبری در قرآن آمده است.پیامبر اسلام در جنگ بدر به پیشنهاد صهیب از یک شیوه رومی هجوم فالانژ استفاده کرد که برایش شدیداً موفقیت آمیز بود. در جنگهای خندق و طائف نیز سلمان پیشنهاد دهنده حفر خندق و حمله ارابه ای به طائف بود که هر دو با موفقیت کامل به انجام رسید.
ابوذر غفاری که از عناصر قبیله راهزن غفار بود، بهترین راهنمای جنگی پیامبر اسلام در صحرا بود. (قبیله غفار قویترین سپاه صحرا را برای حمله چریکی و راهزنی در اختیار داشت و کار اصلی اش هجوم و راهزنی کاروانها بود.) و نیز در کنار پیامبر اسلام دلاورانی چون امام علی – حمزه و عمر برایش بسیار امید بخش و نیروآفرین بودند و سلمان پارسی بدون شک یکی از دهها علمای مزدکی ایرانی بوده است که به اسلام گرویده بودند ولی چون سلمان پارسی شاخص تر و فعال تر بوده است نام او بیش از دیگران در تاریخ اسلام شکفته است. چنانچه در کتاب « قرآن سروده ای به سبک پارسی » نوشتیم، وجود واژه های پارسی، رمی و حبشی و ... در قرآن بیانگر اینست که یاران و مشاوران نزدیک پیامبر اسلام در کتابت قرآن نیز نقش داشته اند.

۳- تحریر

پیامبر اسلام مدینه فاضله را میسازد

هجرت پیامبر اسلام و استقرار او در یثرب نقش حیاتی و بنیادی در بقا و ترویج اندیشه وی داشت.یثرب که پس از ورود پیامبر اسلام و ساختن جامعه ایده آل اسلامی، مدینه (شهر با تمدن) نام گرفت. مدتها با مکه و مکیان در گیری و رقابت قبائلی داشت،خصوصا اینکه مکه در عربستان قلب تجارت و بازرگانی بشمار میرفت و وجود کعبه در آن موجب میشد که در سال، درآمدهای هنگفتی را به جیب سرمایه داران، تجار و کسبه ان شهر سرازیر کند . (مثل امروز) علیرغم رقابتهای خارجی شهروندان مدینه، آنها با خود نیز درگیریها و مشکلاتی داشتند . در مدینه سه قبیله یهود و سه قبیله عرب زندگی میکرد که تجارت و بازار بدست یهودیان بود و کشاورزی و دآمداری در دست اعراب و بخشی نیز بدست یهود ؛ قبائل عرب درگیریهایشان بیشتر بود بویژه اوس و خزرج.
اوس از قبائل قدیمی مدینه بود که تعدادی یهودی نیز در میانشان دیده میشد .
خزرج قبیله ای بود که سالها قبل از یمن مهاجرت کرده بود و در مدینه مستقر شده بود.
این دو قبیله چندین بار با هم درگیر شدند و قبل از ورود پیامبر اسلام نیز خونریزی شدیدی بین آنها رخ داد. بدینگونه درگیریهای داخلی و رقابتهای خارجی اصلی ترین عواملی بود که از پیامبر اسلام دعوت شد تا به مدینه هجرت کند.

شاه عبدالله بن ابی و رسالت پیامبر اسلام

قبل از ورود پیامبر اسلام به مدینه بسیاری از اهالی شهر بر آن شده بودند تا برای وحدت بخشیدن به شهر عبدالله بن ابی را به شاهی انتخاب کنند تا او محور وحدت و اتحادشان باشد و از خونریزیهای بی مورد جلوگیری کند.اما هجرت پیامبر اسلام به مدینه موجب شد که عبدالله بن ابی از شاه شدن محروم شود و لذا بر اثر همین مسئله میبینیم که عبدالله بن ابی یکی از مسلمانان قلابی است که فقط برای حفظ منافع و موقعیت خود مدعی مسلمانی است و پیامبر اسلام او را بعنوان رهبر منافقین مدینه میشناسد. وی از دشمنان سرسخت محمد بود و بر علیه اسلام توطئه های خطرناک بسیاری را هدایت میکرد اما پیامبر اسلام با او درگیری فیزیکی نداشت و هر چند دستور ترور افرادی در مکه را میدهد اما بخاطر موقعیت قوی عبدالله ابن ابی در مدینه ، (شهری که خود و یارانش به آنجا پناهنده شده است) محمد با او برخورد از طریق قرآن و با واژه منافق میکند!

پیامبر اسلام در ابتدای ورودش به مدینه در حومه جنوبی شهر (قبا) اقدام به ساختن مسجد نمود و قبله آنرا بسوی بیت المقدس نهاد. یهودیان از این اقدام پیامبر اسلام خرسند شدند و گمان کردند که وی دین آنها را خواهد پذیرفت ، لذا در ایام اول با مسلمانان بخوبی و خوشی رفتار میکردند اما پس از انکه پی بردند پیامبر اسلام بر آن است که دین جدید خود را مستقل و متکاملتر از ادیان قبل (با حفظ احترام و به رسمیت شناختن ادیان دیگر) تبلیغ کند، بخصومت با وی برخاستند و اسلام را بعنوان دین جدیدی نپذیرفتند و پیامبر اسلام نیز بر اساس آیه قرآنی قبله را به کعبه منتقل کرد و این امر چنانچه مورخین نوشته اند بیشتر با مشورت عمر صورت گرفت با این تفکر که قریش و مکییون از این کار خرسند خواهند شد اگر کعبه بعنوان قبله مطرح شود و در دراز مدت راحتتر اسلام را خواهند پذیرفت.

قانون اساسی پیامبر اسلام

پیامبر اسلام بر اساس آیات قرآنی یک قانون اساسی با پنجاه و دو اصل تدوین کرد که بیست و پنج اصل ان مربوط به مسلمین و بیست و هفت اصل آن مربوط به غیر مسلمین ادیان دیگر – بت پرستان و همپیمانانشان بود. در قانون اساسی آمده بود که :

- هر طایفه از مدینه آزاد است که بر دین خویش عمل کند .
- غیر مسلمین از نظر اقتصادی – نظامی از مسلمانان حمایت کنند
- مسلمانا همه با هم برابر و برادرند، پس هر گاه مسلمانی مشکل داشته باشد بر دیگران است که رفع مشکل وی نمایند و ثروتهایشان را در میان خود تقسیم نمایند.
- اگر مسلمانی خیانت کرد و با دشمنان همراه شد بر تمامی مسلمانان است که او را از پای درآورند.
- هر حقی که گداترین مسلمین برخوردار میشود مساوی است با حقی که توانگرترین آنها برخوردار است .

· کسی که به عمد کسی را بکشد بایستی مجازات شود.
· اختلافات داخلی را با شورا و مشورت با دانشمندان حل کنند.
· ساکنین مدینه اجازه ندارند که از اهل قریش حمایت کنند.
· مدینه (شهری که بر اساس تفکر اسلام بنام پیامبر اسلام ثبت شده است) سرزمین حرم است و در آنجا کسی اجازه جنگ و جدال ندارد.
· هیچکس اجازه ندارد که خدمتکار و غلام داشته باشد و هر کسی خود میبایست کارهای خودش را انجام دهد.
· هر گاه مسلمانی بیمار شود و یا برای همیشه از کار کردن محروم شود بر شورای رهبری مدینه است که مخارج او را تامین کند.
· در مدینه همه با هم برابرند و در میان امت اسلام هیچگونه برتری فرقه ای ، طایفه ای ، قومی و خانواده ای و ... .جود ندارد؛ چنانکه رهبانیت و آخوند نیز در میان امت مسلمان وجود ندارد و رهبانیت مسلمانان جهاد و علم آموزی است.
· در مدینه فسق- زنا- شرب خمر و ... مجاز نیست.
· در مدینه زنان و مردان از حقوق یکسانی برخوردار هستند.
· بی شک خیلی زود تازیان این توصیه ها را فراموش نموده و به اصل خونریز و جاهل خود برگشتند و بویژه وقتی جنگها بین قبائل تازی و مسلمین شدت گرفت بسیاری از یهودیان نه تنها آزادی آئین نداشتند که در چند مورد چون بنی قریظه بجرم همکاری با قریش قتل عام شده و دارائی هایشان بنفع مسلمین مصادره شد.

معراج پیامبر اسلام

در مورد معراج پیامبر اسلام سخنها بسیار گفته اند اما ما بر آن هستیم که معراج ، پرواز روح پیامبر اسلام است چنانچه بسیاری از مردم نیز در هنگامه خواب به اقصای عالم سفر میکنند و بی شک خواب را خود عالمی است که سخن از آن گفتن در اینجا نمیگنجد. و محمد در هنگامه ای که زمانه مردم حجاز به عصر جاهلیت مشهور بود ناچار بود تا برای استحکام پایه های قدرت دینی سیاسی اش سرعت قطار انقلابش را در راستای جهل تازیان تنظیم کند. بدین رو در بسیاری از موارد علیرغم پذیرش سنتهای جاهلیت تازیان، زبانی در خور فهم آنان را نیز به خدمت گرفته است.پیامبر اسلام نیز چون موسی که از کوه تور ده فرمان را آورد از خواب و رویای خود که آن را معراج نامید ، دوازده فرمان آورد که از توحید – همبستگی – برابری اجتماعی و ... سخن میگوید:

۱. شعار و تلاش مسلمانان همواره بایستی بر توحید باشد.
۲. به پدر و مادر دوستی و محبت کنند.
۳. به نزدیکان و آشنایان رسیدگی کنند.
۴. به محرومان و تهیدستان و پناهنگان سیاسی کمک کنید.
۵. اسراف در زندگی نکنید .
۶. فرومایه و خسیس و ناکث نباشید.

۷. زنا نکنید.
۸. خون نریزید.
۹. دارائی دیگران بویژه یتیمان را غصب نکنید.
۱۰. فریبکار و حیله گر نباشید.
۱۱. خرد در زندگی چراغ راهتان باشد.
۱۲. فروتن و بی غرور باشید.
پیامبر اسلام با این اندیشه و خصائص توانست در آن جاهلیت عرب امتی بسازد نمونه و مدینه ای گونه که خود میخواست.

پیمان حدیبیه

شش سال پس از هجرت، پیامبر اسلام بر آن شد که به قصد زیارت وارد مکه شود. چنانچه در ابتدای بحث آمد، پیامبر اسلام تمامی آداب و مناسک حج را که توسط اعراب نیز انجام میشد ، پذیرفته بود و بر همین اساس، بسیار مایل بود که با ورود مسالمت آمیز به مکه ، بتواند خصومت دیرینه را از یادها ببرد و پیمان آتش بس و شاید دوستی را نیز با قریش به امضاء برساند.
پیامبر اسلام با دو هزار تن از مسلمین بدون ابزار سنگین جنگی از مدینه خارج شد.
قریش در صدد برآمد تا پیامبر اسلام را باز گرداند، لذا پیکهای بسیار برایش فرستاد و پیامبر اسلام همیشه تاکید میکرد که قصد جنگیدن ندارد و فقط مانند دیگر زائران (غیر مسلمان، بت پرست، یهودی، و مسیحی) مایل است برای زیارت کعبه وارد مکه شود. بهمین جهت چند شتر ویژه قربانی (که از رسومات عرب جاهلی بود) را آرایش کرده در پیشاپیش سپاه بنمایش گذاشت و در تمامی مذاکرات با فرستادگان قریش به آنها اطمینان میداد که وی درصدد نیست که مکه را از مرکزیت تجارت بیندازد و به کعبه که اصلی ترین منبع درآمد قریش است لطمه ای وارد کند و ... شورای قریش که ورود دو هزار سرباز منظم پیامبر اسلام را به مکه خطری بزرگ برای منافع دیرین خود میدانست اجازه نداد تا مسلمانان به مکه درآیند. لذا پیامبر اسلام در حدیبیه پیمانی با قریش بست تا سال دیگر به زیارت بیاید.

نرمش پیامبر اسلام در برابر قریش

آنچه در این پیمان قابل تامل است سعه صدر و تواضع پیامبر اسلام است در برابر خواسته های قریش، زیرا نماینده قریش قبول نکرد که پیمان نامه با بسم الله الرحمن الرحیم شروع شود بلکه وی پیشنهاد کرد که چون سنت جاهلی عرب پیمان نامه را با باسمک اللهم شروع کنند و آنگاه که پیامبر اسلام خواست با عنوان رسول الله امضاء کند باز نماینده قریش قبول نکرد و گفت ما ترا به پیامبری قبول نداریم و باید با نام محمد بن عبدالله امضاء کنی.
همین نرمش پیامبر اسلام در برابر سران قریش موجب شد تا چند تن از یاران نزدیک او به رسالت وی شک کنند، زیرا که او پذیرفت با عنوان رسول الله امضاء نکند و از سوئی بجای بسم

الله با باسمک اللهم که شعار مشرکین بود پیمان را شروع کرد.پیمان نامه که پنج ماده داشت از این قرار بود:

۱. بر اساس این پیمان نامه محمد و قریش متعهد میشوند که مدت دهسال میان مسلمانان و ساکنین مکه آتش بس برقرار باشد و در این مدت هیچکس به جان دیگری تجاوز ننماید.

۲. در این مدت دهسال اگر کسانی از قبیله های قریش بدون اجازه سران خود به مدینه پناهنده شوند، محمد ملزم است که آنها را مسترد دارد ، ولی اگر مسلمانی به مکه پناهنده شود ، مکه ملزم به استرداد وی نیست.

۳. در این مدت دهسال هیچ توطئه و مکری که جنگ افروز باشد نباید از طرف هیچیک اعمال شود.

۴. در این مدت دهسال قریش و مسلمانان اجازه دارند که با هر گروه و قبیله و قومی متحد شوند و پیمان دوستی ببندند.

۵. مسلمانان در این سال اجازه زیارت مکه را ندارند ولی سال آینده میتوانند به مکه وارد شوند و فقط سه روز آنجا بمانند.

این پیمان نامه هر چند مورد اعتراض مردان نیرومندی همچون عمر ابن الخطاب قرار گرفت اما در آینده برای مسلمانان و پیامبر اسلام بسیار سودمند بود زیرا که مسلمانان هم فرصت کافی داشتند برای تجهیز خود و هم وقت کافی برای ابلاغ دین جدید خویش و توجه دادن قبائل شبه جزیره عربی و هم اینکه بهرحال پس از سالها محاصره اقتصادی و مورد هجوم واقع شدن از سوی قریش اینک بعنوان یک قدرت نیرومند با آنها یک پیمان آتش بس امضاء کرده اند.

اردوئی خارج از مدینه برای راهزنی

پیامبر اسلام که بر اساس پیمان حدیبیه متعهد شده بود تا همه فراریان مکه را بازگرداند، منطقه ای را خارج از مدینه بنام ذوالمره انتخاب کرد تا تازه مسلمانانی که از مکه به او میپیوستند در آنجا مستقر شوند بدین ترتیب هم محمد نقض پیمان نکرده و هم پایگاه جدیدی در خارج از مکه برای راهزنی و جمع آوری نیرو ساخته بود که شهر مدینه را نیز حمایت و تقویت مینمود.

شایان یادآوریست که غزوه در لغت بمعنای راهزنی مقدس بوده است و در غزوات اموال و دارائیها و زنان بطور مساوی میان گروه تقسیم میشده است.اولین کسی که به ذوالمره پناهنده شد و رهبری مسلمانهای آن منطقه را بر عهده گرفت، مرد شجاع و شمشیر زن ماهر عرب ابوبصیر بود که به راهزنی مشغول بود.ابونصیر با هجوم به کاروانها مخارج خود و دیگر مسلمانانی که بر اساس قرارداد حدیبیه نه میتوانستند به مدینه بروند و نه به مکه بازگردند را تامین میکرد.

پس از آنکه پناهندگان ذوالمره با راهزنی های خود مزاحمتهای بسیاری برای کاروانهای قریش و ساکنین مکه فراهم نمودند ، سران قریش بر آن شدند تا از پیامبر اسلام بخواهند که پناهندگان ذوالمره را به مدینه بخواند و آنها ماده دو پیمان نامه را فسخ شده اعلام کردند. زیرا که این گروه با راهزنی و حمله به کاروانها مزاحمتهای بسیاری برای قریش فراهم می آوردند و آنچه را که از راهزنی بدست می آوردند با پیامبر اسلام تقسیم میکردند.

فتح مکه

پیامبر اسلام که در پی پیمان عدم تعرض با مکه هـر روز قـدرت نظـامی – سیاسـی خـود را در منطقه گسترش بیشتر میداد و قبائل و شهرهای عربستان را یا با قرارداد یا با جنگ و ستیز یا بـا ابلاغ اندیشه نوینش بزیر سلطه و رهبری خود در میاورد، در انتظار فرصتی نیکو بود تا مکه مرکز تجارت صحرای سوزان عربستان و کعبه میعادگاه و محل زیارت دریای انسانها را نیز بـه مدینـه فاصله اش ضمیمه کند.فرصت طلائی خیلی سریع فرا رسید و در هشتمین سال از هجرت، پیامبر اسلام بهانه ای محکم یافت تا به مکه لشکر بکشد و این در زمانی بـود کـه مـسلمانان قـویترین نیروی منطقه بشمار میآمدند.قبیله خزاعی که از همپیمانان پیامبر اسلام بود مورد هجوم و تعرض قبیله بنوبکر واقع شده بود و قریش بنوبکر را بر علیه خزاعی تقویت کرده بود و این عمـل نقـض عهدنامه حدیبیه از سوی قریش بشمار میآمد.ابوسفیان مامور شد تا به مدینه بیاید و بـه پیـامبر اسلام در این مورد توضیح بدهد تا شاید خسارتهای وارده از درگیری دو قبیله را نیز تادیه کنـد، اما پیامبر اسلام که مترصد چنین هنگام و فرصتی بود ، به پیام و توضیحات قریش کـه از طریـق ابوسفیان بدو ابلاغ میشد بهائی نداد و ابوسفیان ناامید از ماموریتش به مکه بازگشت.
این بار پیامبر اسلام همدستی قریش را با بنو بکر علیه خزاعی بهتـرین بهانـه یافـت تـا سـپاه عظیمش را برای نبرد با عمو زاده اش ابوسفیان (رئیس دارالندوه و متولی کعبه) بـسیج کنـد و رهبری چهار سازمان شکل گرفته توسط جدش قصی بن کلاب را نیز بدست گیرد و مکیـان را بـا اسلام و قرآن به رستگاری فرا خواند.ابوسفیان که زیرکتر از ان بود که جانش را بیهوده تلف کند خود را به سپاه پیامبر اسلام که در ظهران در چند کیلـومتری مکـه اردو زده بودنـد رسـاند و از پیامبر اسلام امان خواست.پیامبر اسلام هم دشمن دیرینه اش را فراموش کرد و گفت: خانه خدا (کعبه) و خانه ابوسفیان اماکن امن هستند هر کس به این دو خانه پناهنده شود و یا در خانه خود بماند و در را بر روی خود ببندد در امان خواهد بود.پیامبر اسلام بدون خونریزی مکه را فتح کـرد (البته یک درگیری و برخورد جزئی در یکی از دروازه های مکه پدید آمد که تلفات زیادی نداد) .
عباس عموی پیامبر اسلام قبل از ورود سپاهیان اسلام به مکه مسلمان شده بود ، تا جان و مـال خود را حفظ کند.

فتح مکه پایان روزه گیری

پیامبر اسلام هنگامیکه با سپاه خود به مکه نزدیـک میـشد دسـتور داد مـسلمانان دیگـر روزه نگیرند. (فتح مکه در ماه رمضان بود) و میگفت: اینک نبرد ما خود بزرگتـرین عبادتهاسـت و از مردم خواست تا با جشن و پایکوبی یک هفته شاد باشند.
_ پیامبر اسلام در فتح مکه کافران حربی را که طبق فتوای فقها، واجب القتل هـستند، بخـشید. چون مردم قریش هم غیر مسلمان بودند و هم در حمله قبیله بنوبکر به قبیله خزاعی هم پیمـان مسلمانان از بنوبکر حمایت کرده بودند.البته پیش از این پیامبر اسلام چنین بخشـشهائی بـرای هزاران یهودی ایکه پس از جنگ خندق، در مدینه، خیبر و طائف بجرم توطئه بنفع قریش و علیه مسلمین کشته شده بودند دیده نشده بود...

فتح مکه پایان کینه های قبائلی! و محمدی بخشنده و مهربان

- پیامبر اسلام با فتح مکه تمام حسب و نسبهای جاهلی را لغو کرد و همه را برادر دینی خواند.
- پیامبر اسلام، کلید دار کعبه عثمان بن طلحه را پس از آنکه به انقلاب اسلامی او پیوست ، در مقام خودش ابقاء کرد.
- هند همسر ابوسفیان که جگر حمزه را خورده بود و از گوش و چشم و بینی مسلمانان در جنگ احد ، گرد بند درست کرده بود مورد عفو قرار داده و خانه اش پس از خانه خدا محل امن شد.
- صفوان ابن امیه که درصدد قتل پیامبر اسلام برآمده بود و گروهی را برای ترور پیامبر اسلام به مدینه فرستاده بود مورد عفو قرار گرفت، هر چند اسلام را نپذیرفت.
- پیامبر اسلام که برای استحکام قدرت سیاسی خود ۶۳ جنگ و هجوم انجام داده بود ، در عرض ده روز اقامت در مکه دو هزار نفر (که همه افراد خانواده و قبیله اش بودند) را بدون هیچ زور و اجبار مسلمان نمود.
- از جمله این مسلمانان ابوسفیان بود که هرگز آئین پیامبر اسلام و آداب آن را نپذیرفت اما پیامبر اسلام مدعی بود که ابوسفیان در نزد وی مسلمان شده است.

پس از چندی پیامبر اسلام، ابوسفیان را که زمانی بعنوان یکی از بزرگترین دشمنان سرسخت اسلام بشمار میرفت را به فرمانداری نجران برگزید.بدون شک شیوه زیرکانه، کیاست و سیاست ویژه پیامبر اسلام اصلی ترین عاملی بود که نام وی را در تاریخ ماندگار کرد، متدها و شیوه های او استثنائی و غیر قابل مقایسه با هر پیامبر دیگر بوده است. البته گفتنی است که یکی از نیاکان بزرگ او بنام قصی بن کلاب نیز مردی زیرک و با کیاست بوده است که محمد ارث بزرگی از او برده است.

کعبه و مشکی شراب

در اینجا این توضیح ضروری است که درگیریهای قبائل بدون شک ریشه تاریخی داشته است و حمایت قریش از بنوبکر بر علیه خزاعی نیز باز میگردد به دو سه قرن قبل از اسلام و درگیری و جنگهائی که حول تولیت و کلید داری خانه کعبه در جریان بوده است:بر اثر فرو ریختن سد تاریخی مآرب در یمن ، عده ای از قبائل آن منطقه به اطراف کوچ کرده بودند و جلیل بن عمرو معروف به خزاعه با افرادش در وادی مکه مستقرشده بودند و در آن ایام قبیله جرهم متولی کعبه بود.قبیله جرهم نیز از یمن هجرت کرده بود و اسماعیل و همه فرزندانش با این قبیله ازدواج کرده بودند و دو نسل در یکدیگر آمیخته بودند و تولیت کعبه نیز بدست آنان مانده بود.قبیله خزاعی که پس از انهدام مزارعش به وادی مکه آمده بود با کمک قبیله مضر با جرهم به ستیز برخاست و آنها را از مکه بیرون کرد. از آن پس کلیدداری و تولیت مکه بدست خزاعی افتاد.

قصی بن کلاب پنجمین جد پیامبر اسلام نیز که بهمراه افراد قبیله اش از مکه اخراج شده بود توسط مادرش به شام منتقل شد و تا سن بلوغ در آنجا زندگی میکرد و چون در بزرگی، نسب

خویش را شناخت به مکه بازگشت و بر آن شد تا تولیت کعبه و حق از دست رفته خـود و قبیلـه اش را بدست آورد. قصی بن کلاب با حبی تنها دختر جلیل خزاعی ازدواج کرد، پس از چندی که جلیل خزاعی پیر و فرسوده شده بود از تولیت و کلید داری کنار رفت و ابوغبشان (سلیم) جای او را گرفت.سلیم که دائم الخمر و ناتوان بود کلید داری و تولیت کعبه را به مشکی از شـراب بـه قصی بن کلاب جد پنجم پیامبر اسلام فروخت. بدینسان او بـه آرزوی خـود رسـید و تولیـت را دوباره از خزاعی های غیر مکی به قبیله خویش منتقل کرد.قصی بن کلاب به کار مکـه سـازمان بهتری داد و چهار سازمان را تحت رهبری خودش تشکیل داد:

۱. دارالتاسیس « دارالندوه» (مجلس شورای شیوخ قریش)کسانی از قریش عضو این مجلـس میشدند که بیش از چهل سال داشته باشند.
۲. رفاده (سازمان تامین غذای زائران مکه)
۳. سقافیه (سازمان مسئول آبرسانی به زائران مکه)
۴. حجابه (سازمان تولیت و کلید داری کعبه)

قصی بن کلاب سه فرزند داشت به نامهای «عبد مناف»، « عبدالدار»و « عبدالعزی » .
وی مایل بود عبدمناف را جانشین خود کند اما یک واقعه مهـم باعـث شـد کـه او عبدالـدار را مسئول سازمانهای مکه کند: عاتکه همسر عبدمناف هنگام زایمان دو قلو زائید که هر دو پسر او بهم چسبیده بودند، پای یکی بر پیشانی دیگری چسبیده بود.قصی بن کـلاب تمـامی طبیبـان و کاهنان منطقه را فرا خواند تا تدبیری بجویند، تا اینکه خردمندی گفت که : میبایـد آن دو را بـا تیغ از هم جدا کنند.این دو همزاد با تیغ از هم جدا شدند، پیـشانی «عبدشـمس» (جـد بـزرگ ابوسفیان – عثمان – و بنی امیه) و پای «عمرو» (که بعدها به هاشم ملقـب شـد – جـد بـزرگ پیامبر اسلام و امام علی) خونین گشت ولی هر دو زنده ماندند.... و از آن روز به بعد همواره خون و تیغ میان فرزندان آن دو برادر مرگ و نابودی آفرید.
«عمرو» (هاشم) جد بزرگ پیامبر اسلام و امام علی است و عبد شمس جد بزرگ بنی امیه است که در طول تاریخ خود و فرزندانشان با هم جنگیده اند.از همان زمان، اولین آتش جنگ میان این دو خاندان برادر (هاشمیان) و (امویان) برای تولیت کعبه بـر افروختـه شـد و پـس از آن نیـز همچنان ادامه داشت.جنگ بنی امیه (امویان) با پیامبر اسلام، امام علی، امام حسین، و ... (بنی هاشم) و جنگ بنی عباس (عباسیان) با بنی امیه و نابودی آنها همه ، نبرد این دو خانواده برادر بود که با هم زاده شدند و با تیغ از هم جدا گشتند.

مسلمانان شرطی

یکی دیگر از نمونه های رفتار با کیاست پیامبر اسلام، اسلام پذیری اهل طائف است.پس از اینکه پیامبر اسلام ، طائف را محاصره کرده و در صدد نابودی طائفیان بود مردم آنجا برای نجـات جـان خود به سه شرط حاضر شدند تا مسلمان شوند:

۱. اهل طائف به خدمت سربازی و جهاد در صف مسلمانان دیگر نروند.
۲. مالیات (زکات) به پیامبر اسلام نپردازند.
۳. روزه نگیرند.

پیامبر اسلام این سه شرط آنان را پذیرفت و آنان نیز اسلام را پذیرفتند.

فرق میان امام و خلیفه

پیامبر اسلام جانشین ایدئولوژیک خود و پیشوای عقیدتی مردم را در غدیر خم برگزید و به همه ابلاغ کرد که : هر که را من سرورم اینک علی سرور اوست و هر کس را یاور من بود اینک بر اوست که یاور علی باشد...از سوئی محمد با استفاده کلمه من کنت مولاه فهذا علی مولاه، علی شوهر فاطمه (دخترش) را بعنوان تنها وارث اقتصادی خود نیز معرفی میکند.
پیامبر اسلام قبلاً گفته بود : من شهر دانستنیها هستم و علی دروازه آن است.
گزینش امام علی از سوی پیامبر اسلام بعنوان پیشوای عقیدتی و وارث هم یک شیوه سنتی در میان اعراب بود و هم یک شیوه انقلابی برای آئینی که سیاست و دیانت را با هم داشت.پیامبر اسلام، امام علی را بعنوان انسان کامل، مسلمان نمونه و امام اسوه به هوادارانش معرفی میکند اما هرگز از آنها نمیخواهد که مطیع امر وی باشند و یا اینکه امام علی، سلطان و حاکم آنها باشد.
پیامبر اسلام بجای اینکه واژه های طاع، حکم، امر، سلط و ... استفاده کند میگوید:«من کنت مولاه فهذا علی مولاه» من ارباب هر برده ای که بودم از این پس علی ارباب اوست.
واژه مولا و موالی در میان تازیان بجای ارباب و نوکر و برده و آقا استفاده میشد و جنبه سیاسی نداشته است اما ایرانیان این کلام را بهانه کردند تا امام علی را با عنوان پیشوا (امام) که همان پادشاه سنتی بود بزرگ کرده و بر سر تازیان بزنند!!!
از سوئی پیامبر اسلام بدرستی به خصلت اعراب و سنتهای جاهلی حاکم در اذهانشان واقف بود. هر چند اعراب مسلمان شده بودند اما بسیاری از آنها زباناً آئین جدید را پذیرفته بودند و بخاطر مصلحتهای جاه و مقامی و امکانات سیاسی اقتصادی و ... تسلیم شده بودند، نه اینکه ایمان آورده باشند و یا اکثراً به عشق قیامت – بهشت – حور العینها – باغ و بستانهای آن دنیا و غنائم همین دنیا و یا هم به شوق بدست آوردن زن و کنیز دین جدید را پذیرفته بودند.برخی از بزرگان قوم و روسای قبائل نیز بر اثر تبلیغات مستمر پیامبر اسلام که به آنها وعده تسلط بر روم و ایران را میداد دین جدید را پذیرفته بودند ... تا به پست و قدرتی دست یابند.در کنار همه اینها بدون شک عناصر مومن و بالنده بسیاری بودند که به عشق آزادی، رهائی و برابری اجتماعی به اسلام پیوسته بودند و از انقلاب او حمایت میکردند این نیروهای بالنده فداکار و وفادارهم درمیان تازیان بودند و هم در میان غیر اعراب بویژه سیل ایرانیان مزدکی گریخته از قتل عام انوشیروان، و افراد بسیار دیگری از ملتهای دیگر...
لذا در چنین محیطی پیامبر اسلام میدانست که اگر امام علی جوان را به عنوان خلیفه (نه امام) برگزیند پس از وفاتش درگیریهای بسیاری برای کسب قدرت توسط روسای قبائل و ریش سفیدان قوم پدید خواهد آمد...اما بعدها حتی خلفا بویژه عمر، امام علی را به امامت، قضاوت و برتری ایدئولوژیکی قبول داشته و تمامی کارهای قضا را به وی محول کرده و همیشه امام علی را مورد مشاوره قرار میدادند و عمر بارها میگفت : « اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد.»

از سوئی شعار « من کنت مولاه » بیشتر حالت وصیتنامه اقتصادی دارد تا سیاسی. زیرا چنانچه گفته شد مولی در برابر موالی میآید و شاید پیامبر اسلام با این سخن میخواسته بگوید که تمامی دارائی و موالی (نوکرها و برده های او) پس از مرگش به دامادش علی به ارث میرسد.

پیامبر اسلام پیش از مرگش تنهای تنها بود

پیامبر اسلام به وعده ای که داده بود عمل کرده بود. جامعه قبائلی پراکنده عرب را با توحید خود وحدت بخشیده بود و اینک زمان مرگ و رفتن فرا رسیده بود تا روحش را از جسم خاکی به پرواز درآورد.چنانچه نوشته اند: پیامبر اسلام هنگام مرگ چند شمشیر، چند زره، (؟) دینار و یک گله شتر ، یک گله گاو، یک گله گوسفند، چند اسب ، زمینهای بسیار از جمله فدک ، تعدادی کنیز و برده داشته است.املاک و دارائیهای پیامبر اسلام پس از مرگش ، بعنوان بیت المال توسط ابوبکر مصادره شد. از آنجمله زمینهای فدک بود که پیامبر اسلام به دخترش بانو فاطمه بخشیده بود. ولی توسط عمر مصادره شد و درگیری بانو فاطمه با وی از همین لحظه آغاز شد. پس از فتح مکه و آرامش نسبی ای که در میان مسلمین پدید آمده بود هر کسی را مشغول خویش نموده بود تا از دستاوردهای مالی اسلام بهره ببرند از سوئی از همه مهمتر اینکه بسیاری چشم به راه مرگ پیامبر اسلام و نشستن بر کرسی او بودند. بهمین رو در لحظات پایانی عمر، حتی نزدیکترین یارانش دیگر خط او را نمیخواندند و نه فرامین نظامی سیاسی اش را گوش میکردند و نه دستورات ساده بگیر و بگذار و بده را!

وقتی که هنوز سر حال بود و در بستر بیماری نیافتاده بود یارانش او را بمسخره میگرفتند و با زنانش شوخی های نامناسب مینمودند و زنان پیامبر را برای پس از مرگ وی در میان خود تقسیم مینمودند! وقتی از مسلمانان خواست تا به سرداری اسامه به جنگ بروند کسی نپذیرفت و جوانی اسامه را بهانه کردند! وقتی در دمآدم پایانی عمر خواست تا کاغذ و قلمی برایش بیاورند تا وصیتی کتبی برایشان بنویسد، گوش نکردند و گفتند به هذیان گوئی افتاده است! وقتی مرد جنازه اش را رها کردند و شبانه برای تعیین جانشین جلسات بحث و گفتگو تشکیل دادند و فقط علی و فرزندانش به دفن و کفن وی پرداختند!

دو نکته قابل تامل

۱. پیامبر اسلام انسانی چون همه : « انابشر مثلکم ».

یکی دیگر از بازیهای دینداران این است که انبیاء و امامان را عناصر آسمانی و دور از هر خطا و اشتباه معرفی کنند تا خودشان نیز بعنوان نایبان آنان بتوانند از صفت کامل و مطلق بودن بهره ببرند تا مورد بازخواست مردم قرار نگیرند.پیامبر اسلام اصلاً اینگونه نبود. وی چندین بار در قرآن بخاطر خطاها و اشتباهاتیکه مرتکب میشود مورد سرزنش و عتاب قرار میگیرد. زیرا که وی چون همه انسانها دارای حواس و عقل و هوش بوده است و در انجام کارهای سیاسی و اجتماعی خود نیز خطا و اشتباه میکرده است و هرگز نبایست عصمت را با مطلق بودن و خطا نکردن قاطی کرد. زیرا عصمت (دوری از گناه) یک صفت اخلاقی است که هر انسان متقی و با شرف و پاکی

میتواند از آن برخوردار شود. اما وارد میدان سیاست و اجتماع و شهرداری شدن مسلماً خطا و اشتباه هم دارد.(۵۸)

یک مورد از اشتباهات پیامبر اسلام در زمان زنده بودنش جعل آیه قرآن است که ما عیناً از تاریخ طبری نقل میکنیم:« و چنان بود که پیامبر خدا به صلاح قوم خویش راغب بود و میخواست با آنها نزدیک شود.»
(...) چون پیامبر اسلام دید که قوم از او دوری میکنند و اینکار برای او سخت بود، آرزو کرد که چیزی بیش از خدای بیابد که میان وی و قوم نزدیکی آرد. چونکه قوم خویش را دوست میداشت و میخواست خشونت از میان برود و چون این اندیشه در خاطر وی گذشت خداوند این آیات را نازل فرمود: « والنجم اذا هوی، ما ضل صاحبکم و ما غوی، و ما ینطق عن الهوی» (۵۹)

« قسم به آن ستاره که فرو رود، که رفیقتان نه گمراه شده و نه به باطل گرویده است و نه از روی هوس سخن میگوید» و چون به این آیه رسید که :« افرایتم الات و العزی، مناه الثلاثه الاخری» (۶۰) « مرا از لات و عزی ، منات سومین دیگر خبر دهید.»
پس از آن شیطان بر زبان وی انداخت که :« لا تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهم ترتضی »
« این بتان والا هستند که شفاعتشان مورد رضایت است.»
در ان هنگام قریشیان با شنیدن این آیات خوشحال میشوند و همگی به اتفاق مسلمانان حاضر در مسجد به سجده میروند. از آن پس قریشیان شاد شدند زیرا که پیامبر اسلام به خدایشان نه اینکه دشنام نداده بود بلکه به نیکی یاد کرده بود. خبر به حبشه نزد مسلمانان مهاجر نیز رسید و آنها با خرسندی جمعی را روانه مکه کردند...
پس از چندی جبرئیل بر پیامبر اسلام فرود آمد و بدو گفت:« ای محمد چه کردی ؟ برای مردم چیزی خواندی که من از پیش خدا نیاورده بودم و سخنی گفتی که خدا با تو نگفته بود.»
و پیامبر خدا سخت غمین شد و از خدای بترسید و خدای عزوجل با وی رحیم بود و آیه ای نازل فرمود و کار را بر او سبک کرد و خبر داد که پیش از آن نیز پیامبران و رسولان چون وی آرزو داشتند و شیطان آرزوی آنها را در قرائتشان آورده است و آیه چنین بود:« و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی اذ تمنی القی الشیطان فی امنیته، فینسخ الله ما یلقی الشیطان، ثم یحکم الله آیاته و الله علیم الحکیم» (۶۱) « پیش از تو رسولی یا پیامبری نفرستادیم مگر آنکه پس از اینکه وی آرزوئی کرد و شیطان آرزویش را در قرائت وی القاء کرد، خدا چیزی را که شیطان القاء کرده باطل میکند سپس آیات خویش را استوار میکند که خدا دانا و فرزانه است.»
شخص پیامبر اسلام انسانی خاکی و عادی چون تمامی انسانهای دیگر بود و حتی در مرحله دوم آیات « نورانی » خود تلاش کرد که خداوند را نیز از آسمانها و بتخانه فرو بکشاند و در کنار مردم بنشاند و بدانها بیاموزد که یزدان نه در آسمانهاست و نه در بتخانه ها، که در کنار هر آدمی و در درون هر انسانی است، که هر انسانی جزئی از ملکوت اعلی حق است و چنانچه روح خداوندی در او دمیده شده است پس او حامل جزئی از خداوندگاری است هر چند در بخشی از آیات که هنوز تاثیر ادیان آریائی در آنها وارد نشده خدای پیامبر اسلام همان خدای نشسته بر آسمانها است، اما بعدها با تاثیر نور و ظلمت در قرآن، خداوند پیامبر اسلام هم دیگرگون میشود.

پیامبر اسلام و عشقهایش

پیامبر اسلام زیبائیها، هنرها و طبیعت را بسیار دوست میداشت و خود بارها گفته بود که از این جهان سه چیز را او برگزیده است: زن، عطر و عبادت.
پیامبر اسلام همواره زیبا و تمیزمیپوشید وبهترین عطرها را میزد. پیامبر اسلام عشقش را به زن نیز هرگز پنهان نکرد و تا توانست بعد از وفات خدیجه زنان بسیاری را بعقد خویش درآورد. چنانچه خود پیامبر اسلام گفته بود: زن یکی از سه معشوق دنیائی اش بود.پس از اینکه پیامبر اسلام درزن گیری زیاده روی نمود، توسط قرآن در مورد ازدواجهای بعدیش سرزنش شده و ازدواج برایش حرام شد.
«لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل هن من ازواج و لو اعجبک حسنهن»(۶۳) « زین پس ازدواج کردن تو جایز نیست و نمیتوانی زنی را با زن دیگری تعویض کنی، هر چند زیبائیهایشان ترا مجذوب کند »

خاتمیت نبوت .آغاز خردگرائی

۲. خاتمیت پیامبر اسلام:
پایان وحی و پیامبرآئی ! و آغاز خرد گرائی
یکی از شاهکارهای جنبش پیامبر اسلام که تاکنون خوب شناخته نشده است مسئله خاتمیت و قطع باصطلاح وحی به رسولی دیگر است. پیامبر اسلام که اعلام پایان نبوت میکند، میخواهد بگوید : زین پس هیچکس نمیتواند مدعی شود که با غیب و خداوند در تماس بوده و صاحب کتاب است... پیامبر اسلام میخواهد با اعلام پایان وحی بتمامی تاریخ بشر اعلام کند که زین پس یاوه های هیچ « کاهن ، مرشد و پیامبری » را که خود را مقدس و روحانی و رابط بین خدا و مردم میداند... نپذیرند.پیامبر اسلام با اعلام اینکه پس از او کسی از سوی خدا مبعوث نخواهد شد، میخواهد به همه جهانیان اعلام کند که خدای را در خویش و در خانه خود بجوئید و چشم درون را خوب بگشائید تا خدای را در کنار و همراه خود بیابید و ببینید! وی با علام اینکه از این پس خداوند نماینده ویژه و مخصوصی بر روی زمین نخواهد داشت، میخواهد بگوید که : شما ای تمامی مردمان ! خود بخشی از خدا هستید ! ای حاملان روح خداوندی چشم خرد را بگشائید و خدای را در خویش بجوئید. محمد با پایان رسالت تاکید میکند که زین پس عقل میبایست که راهنما و خرد مرشد باشد. هر چه را خرد شناخت و پذیرفت آن حق است و جز آذرخش خرد را نشاید که نور افشان دلها و سرزمینها باشد. محمد با خاتمیت و پایان رسالت و اعلام قطع وحی از پس خود، دکان حیله و نیرنگ تمامی شیادان و فریبکاران با هر نامی که باشد چون امام و پیامبرو... برای همیشه میبندد.
باری، این اسلام محمدی که آزادی، برابری و ثروت و عزت را برای اعراب جاهل، فقیر و بادیه نشین به ارمغان آورده بود و عملاً مدینه فاضله خویش را ساخته بود دروازه های ایران را با شمشیر میگشاید و بسیاری از مزدکیان مسلمان شده که تحت رهبری روزبهان (سلمان پارسی)

در عربستان روزشماری میکردند تا اسلام قدرت بگیرد و سپاهی عظیم ایجاد کند. در زمان عمر دروازه های مدائن را شکستند و مکتب جدید صحرای حجاز را که برای قبائل جاهل (نادان) و همیشه در حال جنگ و کشتار آمده بود را به ایرانیان متمدن پیشکش نمودند.!!
مدائن پایتخت پارسیان و بسیاری از شهرهای دیگر ایران زمین خیلی سریع در برابر سپاه مسلمان تسلیم میشدند. این تسلیم سریع بدون شک بخاطر وعده هائی بود که مزدکیان مسلمان شده که پارسی بودند و زبان هم میهنان خود را میدانستند به مردم میدادند و از اندیشه انقلابی اسلام و مدینه فاضله پیامبر اسلام و پیام برابری و آزادی سخنها میگفتند و مردم را راضی به اسلام و پذیرش اندیشه جدید که بخشی از آن همخوانی با آئین کهن و افکار روشنفکران انقلابیشان داشت، میکردند اما پس از فتح ایران، آنگونه که باید با شیوه انسانی عمل نشد و پارسیان بسیار ذلیل و ناچیز شمرده شدند و اعراب که با پیروزیهای بسیار، غنائم، املاک و ثروتهای باد آورده از خود بیخود شده بودند، همه چیز را نیز از یاد بردند و پارسیان را بسیار حقیر شمردند ... و تمامی ایرانیان را برده و کنیز خود ساخته و خود را سید و آقای مردم شکست خورده دانسته و ستمها بر ایرانیان شد که در تاریخ پرفراز و نشیب این مردم بی سابقه بود.در این مورد در کتابی دیگر مشروحاً سخن خواهیم گفت و از مقاومتهای دلیرانه ایران در تشکیلات انقلابی حزب تشیع علوی یاد خواهیم کرد...
یزگرد که به مداین گریخته بود به خراسان پناهنده شد و مقاومت خراسان در برابر اعراب نزدیک بیست سال تا سال ۵۶۷۵ میترائی (برابر با سی و دوم هجری) ادامه داشت تا اینکه تمامی پارسیان تقریباً تسلیم قدرت جدید شدند و اسلام را پذیرفتند.اما اسلام ایرانی که چون اسلام درباریان و دارالخلافه ها نبود، خود قویترین قدرتی نیز بود که توانست نام پیامبر اسلام و دین اسلام را در پیچ و خمهای تاریخ نگهدارد. بدین رو که پارسیان با تقویت حزب تشیع علوی پایگاهی ساختند مستحکم که در طول قرنها توانستند هم اندیشه ناسیونالیستی ایرانی و برابری، برادری و آزادی را زنده نگهداشته و هم بیگانگان و ستمکاران را از میهن میترا، مانی و مزدک بیرون برانند!
علما و دانشمندان ایرانی حتی بارها تلاش نمودند تا فلسفه ها و آئین های والای انسانی را در سیاست و اجتماع و دیانت، بنام اسلام بر جوامع تحمیل کنند و حتی بحثها و مکاتبی را اسلامیزه کردند که روح پیامبر اسلام هم از آنها بی خبر بود.در پی این تحولات فکری پس از پیامبر اسلام ، قرآن اصلی ترین اثر و کتاب پیامبر اسلام فراموش شد و بجای تحلیل و بررسی و گشودن بحثهای اصولی حول پدید آمدن قوانین و دستورات و روابط آن با مردم تازی و ملل دیگر و شان نزولها و آیات منسوخه و تضادهای کلامی و غیره و غیره، قرآن چیزی شد برای تزئین سفره ها، خواندن برای مرده ها، گشودن برای استخاره، در جیب نهادن برای رفع بلا، از زیر آن گذشتن برای سفر رفتن، پیش بردن در خانه های نو، بالای سر نهادن در شب زفاف و ...

اعتبار قانونگذاری قرآن برای امروز؟

نکته پایانی که تاکیدش در اینجا ضرورت دارد دستورالعمل پژوهشی و اندیشه ای نوپردازانه برای تمامی راهیان تفکر اجتهادی و خردگرا جهت بهتر شناختن و درست تحلیل و تفسیر کردن

قرآن است:در این نوشته ما برای اولین بار با آموزش از انقلاب سال هفت هزار ایـران (برابـر بـا ۱۳۵۷) کشف تاریخی نوینی نسبت به شرایط سه گانه انقلاب اسلامی کردیم:
مرحله اول: سازماندهی، آگاهی و کار تشکیلاتی کردن برای ساختن یک جمـع همفکـر و همـراه جهت سرنگونی نظام قبائلی حاکم(مرحله تشکیلات)
مرحله دوم: بروز شرایط ویژه نبرد مسلحانه و دفاع مشروع و تـسلیح عناصـر سـازمان یافتـه و نیروهای بالنده مردمی برای کسب مال و قدرت سیاسی نظامی(مرحله تسلیح)
مرحله سوم: ساختن اتوپیا (مدینه فاضله) و جامعه ایده ال براساس ایدئولوژی نـوین (مرحلـه تحریر)
اگر بخواهیم قرآن را خوب درک کرده و بفهمیم علیرغم در نظر گـرفتن محکـم و متـشابهات و ناسخ و منسوخ، شان نزول آیات را نسبت به شرایط ویژه (سه مرحله خـاص انقـلاب) و روابـط شخصی پیامبر اسلام با زنان و یاران و دوستان و دشمنانش که هر یک در کـلام و سـخن قـرآن جایگاه خاص خود موثر بوده است را نیز میبایست در نظر گرفـت و در اینـصورت اسـت کـه بـه مسئله اصلی که خرد گرائی و رفض و رد (پروتستان) عقاید نابخرد میباشد خواهیم رسید، زیـرا هر آنچه که مخالف خرد و عقل باشد و شرایط ویژه زمانی نداشته باشد و قاطبـه ملـت اجمـاع (شورا) به آن رای نداده باشد قانونیت نخواهد داشت. شایان یادآوریست که نهضت پروتستانهای غرب، هم در شعار و هم در نام و عمل، تقلیدی از نهضتهای رافضیان تاریخ ما بوده است که ایـن خود نیازمند گشایش بحثی نوین است.
پس برای پژوهش و تفسیر به قرآن باید موارد زیر را در نظر داشت:

۱. آیات مدارا و صفا و صمیمیت که مربوط میشود به مرحله تبلیغات و عضوگیری و تـشکیلات سازی و آگاهی بخشی
۲. آیات جنگ و خشونت و هجوم که مربوط میشود به مرحله تسلیح و قدرت گیری و جنـگ مسلحانه
۳. آیات قانونگذاری برای تازیان جاهل مهاجم غارتگری که فرزندان خود را زنده بگور میکنند و پسر پدر را میکشد که مربوط میشود به مرحله آزادی و شهر ساختن مسلمین و ...
۴. آیات ناسخ و منسوخ که مربوط میشود به مراحلی که پیامبر اسلام یـا دربـاره مـسئله ای تغییر رای میداده است و یا نسبت به تغییر فضای جغرافیائی، سیاسـی، اجتمـاعی، و ... سـخنی برای افراد خاصی و هنگامه ای خاص گفته است.
۵. ایات محکم
۶. آیات متشابه
۷. آیات شخصی و خصوصی، شان نزولها که مربوط میشود به آیاتی که نسبت به مـشکلات و مسائل شخصی پیامبر اسلام مثلاً با زنانش و خطاها و حـسادتها و درگیریهـای داخلیـشان و یـا خلقیات و عادات ویژه خود پیامبر اسلام و ... خوانده شده و آمده است.

آیه واژه ای پارسی

جالب است بدانیم که آیه کلمه ای پارسی است که از آمدن میآید و پیش از پیامبر اسلام در میان تازیان مستعمل نبوده است.
* آیم * آیی * آید * آییم * آیید * آیند (آیندگان)

و آیه یعنی آنچه آمده است و یا خواهد آمد که در اسلام بمعنی آنچه آمــده اســت گرفتــه شــده است.
بسیاری از آیات قرآن که در طول تاریخ سند اصلی فقه اسلامی بــوده اســت امــروزه منــسوخه میباشد و مثلاً اکثر آیات فشار و کتک زدن و حجاب زنان ، مسائل شخصی پیامبر اسلام بوده و یا مربوط میشده است به درگیریهائی که او با همسرانش داشته است و یا مسائل ارث و قضاوت زنان نظریات مقطعی جامعه عرب صحرانشین تازه مسلمان شده بوده است که مراحــل اولیــه گــذر از جهل و راهزنی و جنگ و غارت را بسوی یک حزب و تشکیلات و دین جدید میگذرانــده اســت و این کتاب که سالها پس از مرگ پیامبرش جمع آوری شده است امروزه در آستانه قرن بیــست و یکم و دنیای ماهواره و انفورماتیک و فکس نمیتواند کارآئی قانونگذاری داشته باشد .
بی شک پایانی براین سخنهاو پژوهشها نخواهد بود اما با این دستمایه هــا راههــای بــسیاری در برابر شماست تا نوپردازی در پژوهشها را بی باکانه دنبال کنید و ماهواره خردگرائی و فرهیختگی را در بی نهایتها رها کنیم!

پایان

پانویسها:

۱. هگل
۲. Histori of Philosophy
۳. Histori of Philosophy
۴. سیری در فلسفه اشراق (صفحه ۴۹)
۵. به سرمقاله ارشاد (شماره ۴) مراجعه شود.
۶. تاریخ طبری جلد ششم (صفحه ۲۶۹۶)
۷. تاریخ طبری جلد پنجم
۸. تاریخ طبری جلد پنجم
۹. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی جلد اول (صفحه ۱۸)
۱۰. تاریخ و شناخت ادیان جلد دوم (صفحه ۱۹۷)
۱۱. حاشیه توضیح الملل: جلالی نآئینی (صفحه ۳۸۲)
۱۲. همانجا (صفحه ۳۸۹)
۱۳. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی جلد اول (صفحه ۱۹)
۱۴. همانجا
۱۵. نقض مذاهب نوشته ازیک دوکوتب
۱۶. سوره ۱۵ از آیه ۲۶ به بعد
۱۷. توضیح الملل جلالی نآئینی (صفحه ۳۷۴)

۱۸. الملل و النحل شهرستانی
۱۹. تاریخ و شناخت ادیان جلد دوم ، دکتر علی شریعتی
۲۰. همانجا
۲۱. همانجا
۲۲. اوستا جلیل دوستخواه
۲۳. همانجا
۲۴. همانجا
۲۵. همانجا
۲۶. همانجا
۲۷. تاریخ و فلسفه آئین زردشت (بفرانسه) پل دوبروی
۲۸. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی
۲۹. توضیح الملل جلالی نآئینی جلد اول
۳۰. سیر فلسفه در ایران ترجمه آریان پور
۳۱. شاهنامه فردوسی
۳۲. ایران در زمان ساسانیان، ارتور کریستن سن، ترجمه یاسمی
۳۳. شاهنامه فردوسی
۳۴. تاریخ طبری جلد دوم
۳۵. التنبه و الاشراف مسعودی
۳۶. نحله زروانی در سده پنجم میلادی در ایران رواج داشت.
۳۷. سیر فلسفه در ایران ترجمه آریان پور
۳۸. فارسنامه ابن بلخی
۳۹. همان
۴۰. دیوان حافظ
۴۱. تاریخ طبری جلد سوم (صفحه ۸۶۹)
۴۲. همانجا (صفحه ۸۴۴)
۴۳. الملل و النحل شهرستانی (صفحه ۴۱۶)
۴۴. همانجا
۴۵. همانجا
۴۶. کتاب الصنام، محمد بکی ترجمه جلالی نآئینی
۴۷. الملل و النحل شهرستانی (صفحه ۴۱۶)
۴۸. همانجا (صفحه ۴۰۰)
۴۹. سوره علق از آیه ۵
۵۰. سوره مدثر تا آیه ۵
۵۱. تاریخ طبری ترجمه پاینده (صفحه ۸۷۱)
۵۲. همانجا
۵۳. همانجا جلد سوم
۵۴. اسلام شناسی ، دکتر شریعتی

۵۵. همانجا
۵۶. سوره ۷ آیه ۳۳
۵۷. سوره ۴ آیه ۷۱
۵۸. به اجتهاد، نوپردازی در اندیشه همین قلم مراجعه شود.
۵۹. سوره زمر آیه ۶۵ و ۶۶
۶۰. سوره نجم آیه ۱۹ و ۲۰
۶۱. سوره حج آیه ۵۲
۶۲. سوره احزاب آیه ۵۲

Awesta.net.www

Siyavash AWESTA

Tel: +33 1 42 89 59 95 & +33 1 45 61 21 37
Fax: + 33 1 45 61 21 12